

پژوهشی درباره امامان اهل سنت

(امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی امام احمد)

تألیف:

فریدون سپهری

مطالب، نوشته‌ها و مندرجات کتاب چهار امام، چکیده و خلاصه‌ای است از آثار منظوم و
مثنوی گروهی از نویسندگان معاصر اهل سنت و ادیبان، شاعران، مورخان، فقیهان و عارفان و
صوفیان از قرن سوم هجری تا قرن دهم به گونه‌ای که نویسنده در نهایت امانتداری، مطالب و
اشعار را عیناً نقل کرده است و در بعضی موارد، در پاورقی، درباره لغات مشکل و نامأنوس و
اصطلاحات نامفهوم توضیح کافی داده (ص ۴۰ کتاب)

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

مقدمه چاپ دوم.....	۱۵
امام ابوحنیفه <small>رحمته</small>	۱۷
امام مالک <small>رحمته</small>	۲۱
امام شافعی <small>رحمته</small>	۲۴
امام احمد بن حنبل <small>رحمته</small>	۳۰
مقدمه چاپ اول.....	۳۳
فصل اول: سیره پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و خلفای راشدین <small>رضی الله عنهم</small> ظهور فقها پیدایش فقه و مکاتب اسلامی.....	۴۲
سیره خلفای راشدین.....	۴۲
فقهاء صحابه.....	۴۲
راویان نقل حدیث از خلفای راشدین.....	۴۳
صحابه و فقه.....	۴۴
فقهاء تابعین و اتباع آنها.....	۴۶
فقهاء تابعین و آیندگان بعد از آنها که مورد فتوا بودند.....	۴۶
عصر نشأت مذاهب یا عصر اتباع تابعین.....	۴۷
مکاتب آغازین جهان اسلام.....	۴۸
امام اعظم ابوحنیفه <small>رحمته</small>	۵۰

۵۱ امام مالک <small>رحمته</small>
۵۲ امام شافعی <small>رحمته</small>
۵۵ امام احمد <small>رحمته</small>
۵۶ ابوحنیفه و کسب علم
۵۶ استادان ابوحنیفه
۵۸ تدریس ابوحنیفه
۵۹ شاگردان ابوحنیفه
۶۱ اصول مذهب ابوحنیفه
۶۳ ابوحنیفه و سیاست
۶۵ بعضی از وصیت‌های ابوحنیفه
۶۹ علم فقه و پیدایش آن
۷۰ مراکز مهم فتوا و طریقه اهل حدیث و اهل رأی
۷۰ ابوحنیفه پیشوای اهل رأی
۷۱ ابوحنیفه و قیاس
۷۱ قیاس چیست؟
۷۲ مالک بن انس و حدیث
۷۳ نحوه تمسک مالک به حدیث
۷۳ درس خواندن شافعی جوان در خدمت امام مالک
۷۵ محمد بن ادریس شافعی و اصول فقه
۷۶ احمد بن حنبل و حدیث
۷۷ مراکز تعلیم
۷۸ مذاهب حاکم

۸۰	تعصبات و مشاجرات مذهبی
۸۱	اجتهاد
۸۲	منابع اجتهاد
۸۴	اقسام اجتهاد
۸۵	انواع مجتهد
۸۵	تجزیه اجتهاد
۸۶	مجتهد مطلق
۸۹	اجتهاد خاص
۹۱	اجتهاد در زمان پیغمبر ﷺ
۹۲	تقلید
۹۷	اجماع محققین
۱۰۰	خلو زمان از مجتهد
۱۰۱	تخطئه و تصویب
۱۰۲	تفویض
۱۰۳	مفتی و آداب فتوا
۱۰۴	فصل دوم: ضرورت اجتهاد پیدایش مذاهب، تصوف و مذاهب
۱۰۴	ضرورت اجتهاد و پیدایش مذاهب
۱۰۹	مالک و حدیث نبوی
۱۱۰	شاگردان امام مالک
۱۱۱	موضع امام مالک در برابر حکام و شکنجه شدن او
۱۱۲	«الوقتُ سیفٌ» کلام امام شافعی

- ۱۱۵ استادان شافعی
- ۱۱۷ شاگردان شافعی
- ۱۱۸ کتاب‌های شافعی
- ۱۱۸ سخنانی از امام شافعی
- ۱۱۹ نظر گذشتگان درباره شافعی
- ۱۲۰ استادان امام احمد بن حنبل
- ۱۲۱ شاگردان ابن حنبل
- ۱۲۲ کتاب‌های ابن حنبل
- ۱۲۳ سخنان ابن حنبل
- ۱۲۴ اظهار نظر گذشتگان درباره ابن حنبل
- ۱۲۵ فرازهایی از احمد بن حنبل
- ۱۲۸ کارنامه امام ابوحنیفه
- ۱۲۸ (تدوین قانون اسلامی)
- ۱۳۳ ابوحنیفه و حدیث
- ۱۳۵ ابوحنیفه و قیاس
- ۱۳۶ مسأله حاکمیت و ابوحنیفه
- ۱۳۷ امامت فاسق و ستمگر
- ۱۴۰ تازیانه زدن استاندار عراق به امام ابوحنیفه به علت نپذیرفتن منصب قضا
- ۱۴۱ تذکر
- ۱۴۳ عبرت تاریخ و آزاداندیشی و ابراز عقیده
- ۱۴۷ خطرناک‌ترین اقدام امام در زمان منصور داوینقی

امام مالک و شهادت او در فتوای علیه منصور و شکستن دستش به امر استاندار	
منصور.....	۱۴۸
آزادی مطلق در حوزه فقهی حنفی.....	۱۴۹
نقد منطقی در تفسیر قرآن و احادیث.....	۱۵۳
مسلك غزالی شافعی مذهب.....	۱۵۴
احساس مسئولیت امامان چهارگانه در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و	
دینی.....	۱۵۶
مذهب اهل تصوف.....	۱۵۹
تسلط علمای دینی.....	۱۶۰
فقه‌اء و صوفیان.....	۱۶۳
پاسخ به ابن جوزی.....	۱۶۵

فصل سوم: نظرات دانشمندان ادیبان، شاعران، مورخان و صوفیان قرن سوم

تا ششم.....	۱۶۷
احمد بلاذری متوفی (۲۷۹ هجری).....	۱۶۷
قول ابوحنیفه درباره فتح سرزمین‌ها.....	۱۶۸
نظر مالک بن انس و دیگران درباره فتوحات.....	۱۶۸
اختلاف نظر ابوحنیفه و مالک.....	۱۶۹
ابوسعید ابوالخیر.....	۱۷۰
ابوحنیفه سراج امت.....	۱۷۰
مالک انس و ابوحنیفه.....	۱۷۱
ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری.....	۱۷۱

- ایمان ۱۷۶
- امام مالک، استاد شافعی ۱۷۷
- ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری ۱۷۸
- ابوحنیفه و ابوسلیمان و داود طائی ۱۷۸
- ورع ابوحنیفه ۱۷۸
- فراست شافعی ۱۷۸
- بخشش شافعی ۱۷۹
- احمد حنبل و خواهر بشر حافی ۱۸۰
- ورع احمد بن حنبل ۱۸۰
- امام احمد و زهد ۱۸۰
- احمد حنبل و خوف ۱۸۱
- خواب دین محمد بن خزیمه احمد حنبل را ۱۸۱
- احمد حنبل و سری سقطی ۱۸۲
- ابو ابراهیم اسماعیل بخاری ۱۸۳
- اصحاب ابوحنیفه و داود طائی ۱۸۳
- مذهب امام ابوبکر بن ابی اسحاق کلابادی ۱۸۴
- نظر ابوحنیفه درباره توفیق و خذلان ۱۸۴
- شافعی و ایمان ۱۸۵
- تقلید مجتهد ۱۸۵
- کودکان مشرکان ۱۸۶
- پرهیزگاری ابوحنیفه ۱۸۶
- ابوالفضل بیهقی ۱۸۷

تَبَّانِیان و شاگردان ابوحنیفه.....	۱۸۷
ابویوسف شاگرد ابوحنیفه قاضی القضاة.....	۱۸۸
تَبَّانِیان و مذهب ابوحنیفه.....	۱۸۹
همه مناظره و کار ابوحنیفه می آرد.....	۱۸۹
خواجه عبدالله انصاری.....	۱۸۹
مذهب خواجه عبدالله.....	۱۹۰
ذوالنون و امام مالک.....	۱۹۰
احمد حنبل و معروف کرخی.....	۱۹۱
استاد شافعی و احمد.....	۱۹۱
ابوحنیفه و داود طائی.....	۱۹۲
امام احمد و بشر حافی.....	۱۹۳
ابوالمعالی محمد الحسین العلوی.....	۱۹۴
امام محمد غزالی.....	۱۹۴
قرآن خواندن شافعی.....	۱۹۵
شافعی و آزاد شدن کنیزک.....	۱۹۵
احمد حنبل و سرمه دان سیمین.....	۱۹۵
احمد حنبل و بخور سلطان.....	۱۹۶
شافعی و گرانان بد خلق.....	۱۹۷
احمد حنبل و یحیی بن معاذ.....	۱۹۷
بدعت نیکو.....	۱۹۸
ابوحنیفه و داود طائی.....	۱۹۸
مالک بن انس و جدل.....	۱۹۹

۱۹۹ ابوحنیفه و قضا
۱۹۹ احمد حنبل و خوف
۲۰۰ دنیاگریزی ابوحنیفه
۲۰۰ شافعی و ربیع بن سلیمان
۲۰۰ خواب شافعی
۲۰۱ ابوحنیفه در کتاب المنحول
۲۰۲ ۳- شافعی و ابوحنیفه مقتدای امت
۲۰۳ شهاب‌الدین احمد سمعانی
۲۰۴ بیع غایب از نظر شافعی
۲۰۴ سنایی غزنوی
۲۰۴ تشبیه قاضی عبدالودود به ابوحنیفه
۲۰۵ سرِ اصحاب نعمان (ابوحنیفه)، سیف الحق
۲۰۵ بوحنیفه رفت و قال ماند
۲۰۵ مطلع قصیده
۲۰۶ چراغ امتان، ابوحنیفه
۲۰۶ سؤال دهری از ابوحنیفه
۲۰۸ پاسخ ملحد به ادعای ابوحنیفه و استدلال امام در اثبات صانع
۲۰۹ خاموش شدن ملحد و دار زدن او
۲۱۰ بوحنیفه مقتدای امت
۲۱۰ بوحنیفه و علم
۲۱۱ بوحنیفه‌وار
۲۱۱ ابوحنیفه و شافعی

۲۱۲	شیخ احمد جام
۲۱۲	ابوحنیفه و شافعی و مالک
۲۱۵	خاقانی شروانی
۲۱۵	ابوحنیفه و شافعی
۲۱۶	ابوحنیفه مرتبت شافعی بیان
۲۱۶	نعمان لفظ، احمد رای، مالک دم
۲۱۶	درگذشت ابوحنیفه و زادن شافعی
۲۱۷	ستایش ممدوح به نعمان، مالک، شافعی و احمد

فصل چهارم: نظرات دانشمندان، ادیبان، شاعران، مورخان و صوفیان قرن

۲۱۸	هفتم تا دهم
۲۱۸	فریدالدین عطار نیشابوری
۲۱۸	ذکر امام جهان ابوحنیفه <small>رحمته</small>
۲۱۹	شهامت ابوحنیفه
۲۱۹	داود طائی و ابوحنیفه
۲۲۰	پند دادن کودکی به ابوحنیفه
۲۲۰	شرم و حاضر جوابی ابوحنیفه
۲۲۱	خواب خلیفه بغداد و تعبیر ابوحنیفه
۲۲۱	فتوا و تقوا
۲۲۲	کفاره دادن ابوحنیفه
۲۲۲	پرهیزگاری ابوحنیفه
۲۲۲	داود طائی و ابوحنیفه

- ۲۲۳ ذکر امام ، شافعی المطلبی رحمته
- ۲۲۴ نظر امام احمد درباره شافعی
- ۲۲۵ سلیم راعی و شافعی
- ۲۲۵ هوش شافعی در ۶ سالگی
- ۲۲۶ مالک، استاد شافعی
- ۲۲۶ پرهیزگاری شافعی
- ۲۲۶ پندهایی از شافعی
- ۲۲۷ ذکر امام احمد حنبل رحمته
- ۲۲۸ شفای بیمار
- ۲۲۸ ورع امام احمد
- ۲۲۹ پیراهن و شلوار احمد
- ۲۳۰ عبدالله مبارک و امام احمد
- ۲۳۰ نه هنوز
- ۲۳۱ امام احمد و کارگر
- ۲۳۱ زهد
- ۲۳۱ شیخ شهاب‌الدین سهروردی
- ۲۳۲ امام احمد و بوایوب حمّال
- ۲۳۲ شافعی و تابع
- ۲۳۳ محمد بن علی راوندی
- ۲۳۳ آرزوی شفاعت کردن ابوحنیفه و ستایش ائمه اجتهاد
- ۲۳۴ سخن شافعی درباره ابوحنیفه
- ۲۳۵ ابیاتی در ستایش ابوحنیفه

۲۳۶	درایت ابوحنیفه
۲۳۷	تعصب سلاطین و امرای خراسان و ماوراءالنهر نسبت به ابوحنیفه و پیروانش
۲۳۹	جلال‌الدین محمد مولوی
۲۳۹	سراج‌الدین ارموی
۲۴۰	ابوحنیفه
۲۴۱	سخن شافعی در خشم
۲۴۲	سخن شافعی در رنج
۲۴۲	سید محمد بخاری
۲۴۳	پاسخ شافعی
۲۴۳	اهل مذاهب
۲۴۴	حدیث حسن
۲۴۴	تعصب در مذاهب
۲۴۴	علامت صدق
۲۴۵	علاءالدوله سمنانی
۲۴۶	امام ابوحنیفه کوفی
۲۴۶	امام مالک
۲۴۷	چهار امام
۲۴۷	حمدالله مستوفی
۲۴۸	مولد شافعی (غزه)
۲۴۸	قبر شافعی در قرافه
۲۴۹	قطب‌الدین شیرازی

۲۵۰ بخشش شافعی
۲۵۰ شجاعت و ایمان شافعی در برابر خلیفه بغداد
۲۵۱ مالک بن انس و هارون الرشید
۲۵۲ ضیاءالدین نخشبی
۲۵۲ درایت امام اعظم
۲۵۳ شافعی و نیایش
۲۵۳ احمد افلاکی
۲۵۳ شافعی و نعمان ثانی
۲۵۴ مذهب نقش بندیان
۲۵۵ الهام از سخن امام شافعی
۲۵۶ شاه نعمت‌الله ولی
۲۵۷ مذهب جامع
۲۵۷ کیمیای خاک
۲۵۸ آیین شافعی و حنفی
۲۵۸ عبدالرحمن جامی
۲۵۹ مذهب جامی
۲۵۹ شافعی و محبت اهل بیت
۲۶۰ ولّ شافعی
۲۶۰ گلی چون شافعی و لاله نعمانی
۲۶۱ فضل‌الله بن روزبهان خنجی
۲۶۲ اهمیت سلوک الملوک
۲۶۳ اجتهاد و مراد از آن

شرایط اجتهاد در مذهب حنفی	۲۶۳
مجتهد باید چه چیزهایی بداند؟	۲۶۴
شرایط اجتهاد در مذهب شافعی	۲۶۴
مفتی کیست؟	۲۶۵
شرایط مفتی در مذهب حنفی	۲۶۵
شرایط مفتی در مذهب شافعی	۲۶۶
تقلید از مجتهد مرده	۲۶۶
انواع منتسبین به یکی از مکتب‌های فقهی	۲۶۷
اوصاف و آداب مفتی	۲۶۸
مفتی و قبول هدیه	۲۶۸
تقلید	۲۶۹
قضا چیست؟	۲۶۹
معنی اصطلاحی قضا	۲۷۰
نامه عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small> درباره قضا	۲۷۰
ابوحنیفه و قضا	۲۷۱
شرایط قاضی در مذهب شافعی	۲۷۱
روش زندگی و برنامه کار قاضی در مذهب حنفی	۲۷۱
نظر شافعی در نصب قاضی	۲۷۲
آشنایی قاضی با محیط کار خود	۲۷۲
خواند میر	۲۷۳
ابوحنیفه و صحابه	۲۷۴
نپذیرفتن منصب قضا	۲۷۴

۲۷۵	مسموم کردن ابوحنیفه.....
۲۷۵	نسب شافعی و سال و تولد و وفات او.....
۲۷۶	مالک و احمد حنبل.....
۲۷۷	سید یحیی امام زیدیه و ابوحنیفه.....
۲۷۷	وفات مالک بن انس.....
۲۷۸	از ولادت تا وفات امام احمد بن حنبل.....
۲۷۹	ناصر مذهب شافعی و رساله در فضایل امام.....
۲۷۹	تغییر مذهب دادن، از شافعی به حنفی.....
۲۷۹	محمد علی مدرس.....
۲۸۰	استادان شافعی.....
۲۸۱	شافعی، بنیانگذار علم اصول فقه.....
۲۸۱	تألیفات شافعی.....
۲۸۲	شافعی و مرد عاشق.....
۲۸۲	اشعار شافعی.....
۲۸۵	فهرست منابع و مأخذ.....

مقدمه چاپ دوم

خدای دانا و توانا آفریدگار شنوا و بینا را سپاس می‌گویم که این فرصت را به من ارزانی داشت تا بر چاپ دوم کتاب «پژوهشی درباره امامان اهل سنت» مقدمه‌ای بنویسم و سرزمین دلم را با آب حق‌شناسی از حوصله و طاقت خوانندگان، آبیاری کنم و خود را همچنان به امواج دریای رحمت و عنایات حضرت ربوبیت بسپارم و روحم را از تنگناهای قید و بندها، به استماع پیام‌های معنوی عالم فراخوانم و خود هم از تکاپو در بریدن زنجیرهای اسارت بار نفسانی، باز نمایم.

هر چند که تلاش‌ها و کوشش‌ها در این زمینه آنچنان نباشد که ما را به هدف غایی برساند. به هر صورت برای اینکه بهتر بتوانم کتاب را حکّ و اصلاح کنم آن را به دوست فاضل و وارسته‌ام سید عبدالرحمان حسینی سپردم و از وی خواستم که بار دیگر آن را بخواند و نکات اشتباهی و احیاناً نامفهوم را مشخص کند. این بزرگوار با صبر و حوصله فراوان به این مهم پرداخت و تا آنجا که لازم بود و اقتضا می‌کرد نظراتشان را در تجدید نظر رعایت کردم و آنجا که اصطلاحات مربوط به نقل قول‌ها بود، به علت رعایت موازین امانتداری از اجرای نظرات درست و اصلاحیشان خودداری نمودم و از این نظر از محضرشان پوزش می‌خواهم.

هدف نویسنده در نوشتن کتاب، شرح حال و بیوگرافی امامان چهارگانه ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل نبوده است بلکه می‌خواستم به شیوه کتاب خلفای راشدین در قلمرو نظم و نثر فارسی، تأثیرات شگرفت و حیرت‌انگیز این بزرگان را در ایجاد فرهنگ پویای اسلامی، نشان دهم و قلمرو حکومت فکری و عملی آنان را در گستره سرزمین‌های اسلامی، ترسیم کنم و از حمد خدا در این مورد، توفیق الهی دست داد و اینک که کتاب، برای چاپ دوم آماده می‌گردد نظر خوانندگان گرامی را به نکات زیر

معطوف می‌دارم:

- ۱- در آغاز، بحثی درباره نحوه زندگی و خط‌مشی امامان به کتاب، افزوده می‌شود، به گونه‌ای که شرح حال و چگونگی حیات علمی و عملی هر امام، جداگانه نوشته شده است. و از این نظر خوانندگان، پیش از خواندن متن کتاب به بیوگرافی این بزرگواران آگاهی پیدا خواهند کرد.
- ۲- در زمینه اجتهاد که از ضروریات اسلام است به مباحث فکری کاوشگران، بر مبنای دفاع از «اجتهاد باز» و «اجتهاد بسته» اشاره شده است که به پویایی نظریه اجتهاد باز می‌انجامد و در متن، در شرح انواع اجتهاد، دقت کافی به عمل آمده است.
- ۳- مقصود از بکار بردن واژه «امام» به معنی اصطلاحی آن در حوزه فرهنگ تشیع نیست و هرگز امامان اهل سنت و پیروانشان مدعی جهت فراسویی و ماورایی امامت نبوده‌اند. امام در اصطلاح اهل سنت به معنی پیشوا و آگاه به مسایل فقهی و اجتهادی است.
- ۴- از خوانندگان گرامی تقاضا دارم که نظرات، پیشنهادات، و انتقادات خود را به آدرس ناشر برای اینجانب ارسال فرمایند تا به هنگام تجدید چاپ از آنها استفاده شود.

فریدون سپری

۸۳/۴/۳

امام ابوحنیفه رحمته الله

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه در سال ۸۰ هجری در کوفه به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ در بغداد درگذشت. ابوحنیفه از حماد بن ابی سلیمان اشعری فقیه کوفی به مدت ۱۸ سال فقه و حدیث را آموخت و از محضر ابراهیم نخعی، علقمه بن قیس، و شعبی هم برای آموختن فقه بهره‌مند شد. امام نووی در «تهذیب الأسماء واللغات» می‌گوید: ابوحنیفه از امام عاصم قرائت قرآن را فراگرفت. وی چهار تن از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ انس بن مالک، عبدالله بن اوفی در کوفه، سهل بن سعد ساعدی در مدینه، ابوطفیل عامر بن وائله را در مکه درک نمود ولی از آنان چیزی نیاموخت. گویند عصر عبدالله بن انس الجهنی، عبدالله بن الحارث بن جزء زبیدی، جابر بن عبدالله، معقل بن یسار، عایشه بنت عجرد، سهل بن سعد، ثابت بن خلاء بن سدید، ثابت بن یزید، عبدالله بن بصره، محمود بن ربیع و عبدالله ابن جعفر ابوامامه را نیز درک کرده است. حوزه فقهی کوفه بر خلاف حوزه مدینه به قیاس و رأی توجه می‌کرد و تبعیت صرف از حدیث را به فکر و رأی، مبدل کرد هر چند خود نیز در برابر حدیث صحیح و متصل السند، تسلیم می‌شد به هر حال دوری از مرکزیت مدینه، و آشنایی با روش‌های گوناگون صاحب بنظران صحابه و تابعین، این دو قلمرو حدیث و قیاس را از هم متمایز ساخت. مخالفان به ابوحنیفه اعتراض کردند که او، رأی و اجتهاد را در استنباط حکم به کار می‌گیرد و عمل به حدیث را کنار گذاشته است، ابوحنیفه در پاسخ گفت: مردمان عجیبی هستند، مرا متهم می‌کنند که فقط به رأی حکم کرده‌ام، در صورتی که چنین نیست، جز با توجه به سنت هیچ فتوایی نداده‌ام^۱.

ابوحنیفه می‌گوید: برای استنباط احکام، نخست به کتاب خدای تعالی مراجعه می‌کنم، اگر نتوانستم از کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ حکمی را استنباط کنم از گفته‌های صحابه بهره گرفته، بقیه را رها می‌نمایم.

درایت، قوه استنباط، تیزهوشی، احاطه بر معانی و مفاهیم آیات، و پویایی در تشخیص احادیث صحیح، ابوحنیفه را در تمام ادوار فرهنگ فقهت، شاخص و ممتاز گردانیده است. آبی که از سرچشمه علم امام ابوحنیفه جاری شد، شطی ایجاد کرد که به حاصلخیزی سرزمین فقه و مبانی حقوق اسلامی انجامید و همه طلعه‌داران حوزه فروع این دین الهی، یکی پس از دیگری از آن سیراب شدند و بنیه درخت تنومند و شجره طیبه صدور احکام، استحکامی درخور تقدیر پیدا کرد.

نبوغ ابوحنیفه زمانی به نهایت رسید که از استادانش پیشی گرفت و توانست نحله مستقلی را پایه‌گذاری کند و حوره فقهت را در مسیری قرار دهد که با تکیه بر کتاب و سنت، محوریت کلام خدا را در اجتهاد خویش بپذیرد و اجماع و قیاس را در خدمت کتاب و سنت به کار گیرد و تعریف جامع و مانعی برای برای اجتهاد بیابد و جوامع رو به رشد اسلامی را از تشّت آراء و افکار نابسامان و انحرافی نجات دهد.

ابوحنیفه هیچگاه بدون تحقیق و تفحص، حدیثی را نمی‌پذیرفت و به اندازه‌ای در این زمینه دقت می‌کرد که جای هیچ نوع شک و شبهه را باقی نمی‌گذاشت. می‌گوید: اگر حدیثی از پیغمبر ﷺ به ما برسد، آن را به کار می‌بندیم و اگر از صحابه باشد در پذیرفتن آن مختاریم، و اگر از تابعین باشد با آن مقابله می‌کنیم.^۱

امام سپس ادامه می‌دهد که: به خدا قسم هر که بگوید که ما قیاس را بر نصّ مقدم داشته‌ایم، صحت ندارد، و درباره اینکه آیا بعد از نصّ به قیاس نیاز هست؟ اظهار می‌دارد که: نخست به کتاب خدا عمل می‌کنیم، سپس به سنت. پس از آن به نظریات صحابه که در آن متفق القول باشند، و اگر در قضیه‌ای اختلاف کرده باشند، در صورتی که بین دو

۱- الأئمة الأربعة، ص ۲۹.

حکم، علتی یافت شود با استفاده از قیاس، حکمی را بر حکم دیگری ترجیح می‌دهیم تا معنی روشن گردد.^۱

ابوحنیفه از تابعین است زیرا عصر صحابه را درک کرده است و با تمام وجود کوشیده است که از حریم قرآن و سنت دفاع کند و اصل قیاس، استحسان و عرف را به خدمت کتاب و سنت به کار گیرد و خود و شاگردان بنامش، چندین هزار مسئله اساسی را حل کردند و درهای ادراک و استنباط را به روی دیگران گشودند و اجتهاد را رونق بخشیدند. شاگردان ابوحنیفه از قبیل ابویوسف، حسن شیبانی، زفر و دیگران در ترویج و اشاعه مکتب ابوحنیفه مردانه کوشیدند و جهات فکری و عملی اسلامی را، به جهانیان شناساندند. آنچه ابوحنیفه را به شهرت رسانیده است تنها اجتهاد پویا و قوه ادراک و استنباط او و شاگردانش نیست، بلکه امام ابوحنیفه با تمام مکرها و نیرنگ‌هایی که حکومت‌های اموی و عباسی درباره او به کار بردند که شغل قضا را بپذیرد، تسلیم اراده آنان نشد و بند و زنجیر و شلاق زندانبانان و کارگزاران زورگو را به جان خرید و از عقاید و آراء خویش سرباز نزد؛ چنانکه یزید بن عمرو بن هبیره حاکم اموی کوفه از وی خواست که شغل قضا را قبول کند و امام همچنان پذیرفتن این سمت، خودداری کرد و یزید چنان خشمگین شد که دستور داد در مدت ۱۱ روز ۱۱۰ تازیانه به او بزنند و امام با صلابت رأی و استحکام فکر، همه را تحمل کرد. عاقبت از جور حکام ستمگر اموی به مکه گریخت و حدود ۶ سال در آنجا به تدریس فقه و حدیث پرداخت و با روی کار آمدن عباسیان به بغداد برگشت و این بار هم به علت نپذیرفتن منصب قضا، چندین بار به زندان رفت. می‌گویند: منصور عباسی برای اینکه امام ابوحنیفه را وادار کند که کار قضا را بپذیرد، او را به بغداد احضار کرد و دستگیر ساخت و منصور سوگند یاد کرد که قضاوت را به او بقبولاند و ابوحنیفه هم سوگند خورد که قبول نکند که در آن جلسه ربیع حاجب حضور داشت و به ابوحنیفه گفت: آیا متوجه هستی که در مقابل قسم منصور شما هم

۱- چهار امام اهل سنت / ۲۷ به نقل از الأئمة الأربعة، ص ۳۲.

سوگند یاد می‌کنی؟! ابوحنیفه در جواب گفت: امیرالمؤمنین در پرداخت کفاره قسم از من تواناتر است. منصور بار دیگر درخواستش را تکرار کرد ابوحنیفه به او گفت: من صلاحیت قضاوت را ندارم. منصور گفت: دروغ می‌گویی! ابوحنیفه گفت: با نسبت دادن دروغ به من، حکم عدم صلاحیت را برای احراز قضاوت صادر کردی، چون اگر دروغگو باشم به درد این کار نمی‌خورم، زیرا دروغگو نمی‌تواند قاضی باشد و اگر راستگو هستم امیرالمؤمنین را گفته‌ام که صلاحیت قضاوت را ندارم. منصور از این پاسخ سخت خشمگین شد دوباره او را به زندان فرستاد. بعد از آنکه چند بار او را زندانی و آزاد می‌کرد، مجدداً می‌خواست با تهدید، شغل قضاوت را بپذیرد. این بود که ابوحنیفه به خلیفه گفت: ای منصور از خدا بترس! کسی را به کار گمار که از خدای تعالی بترسد به خدا من در حالت آرامش قابل اعتماد نیستم پس چگونه در خشم مورد اعتماد هستم؟ روایت می‌کنند که ابوحنیفه همچنان در زندان بماند تا وفات یافت. در تاریخ امام یافعی آمده است که امام به امر منصور در زندان مسموم شد و درگذشت. اکثر مسلمانان هندوستان، پاکستان، بنگلادش، ترکیه، افغانستان و آسیای مرکزی و قسمتی از شرق ایران تابع مذهب حنفی می‌باشند.

امام مالک رحمته

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی است. ابن خلّکان می‌گوید: در سال ۹۰، یا ۹۳، یا ۹۵ در مدینه به دنیا آمده و در سال ۱۷۹ زندگانی را بدرود گفته است. مالک مدت ۷ سال نزد عبدالرحمان بن هرمز الاعرج درس خوانده و از ربیعہ بن ابی صالح فروخ هم کسب فیض نموده است.

دیگر استادان او، نافع، بنده آزاد شده عبدالله بن عمر، محمد بن مسلم الزهری، عبدالرحمن بن ذکوان، یحیی بن سعید الانصاری، ابوحازم سلمه بن دینار، محمد بن المنکدر و عبدالله بن دینار و بنا به گفته نووی گروه دیگری از تابعین می‌باشند. امام مالک خود از تابعین است، امام مالک در حوزه اهل مدینه، فقه و حدیث را فراگرفت و در اجتهاد خویش، سنت نبوی را مفسر قرآن می‌دانست و به علم الحدیث رونق خاصی بخشید و با تمام وجود در برابر احادیث، سامع بود و با استماع آنها جانش را طراوت می‌بخشید. می‌گویند: زمانی که حدیثی را نقل می‌کرد، وضو می‌گرفت و به خود عطر می‌زد و لباس نیکو می‌پوشید و سر بندش را محکم می‌نمود و با لحن ملایم آن را می‌خواند و می‌گفت: در حضور حدیث حضرت رسالت نباید صدا را بلند کرد. روزی به هنگام خواندن حدیثی کژدمی پایش را می‌گزد امام مالک درد نیش را تا پایان حدیث تحمل می‌کند و سپس جورابش را بیرون می‌آورد و کژدم را از گزیدن دوباره باز می‌دارد.

در این فضای معنوی امام مالک کتاب «موطأ» را نوشت. ابوبکر بن عربی درباره این کتاب می‌گوید: «الموطأ» اصل اول است و کتاب بخاری اصل دوم.

علامه ابن اثیر آن را به جای حدیث ابن ماجه، ششمین صحیح از صحاح سته می‌داند. محمد بن عبدالباقی زرقانی شرحی بر آن کتاب نوشته است.

مالک توانست در حوزه حدیث مدینه، شاگردانی را پرورش دهد که هر یک چهره‌های درخشانی در فقه و حدیث بوده‌اند از قبیل زهری، ایوب سختیانی، ابوالاسود، ربیع بن ابی‌الرحمن، یحیی بن سعید الانصاری، عبدالله بن وهب، عبدالرحمن بن قاسم، اشهب بن عبدالعزیز، اسد بن الفرات، موسی بن عقبه و هشام بن عروه و دیگران. و امام شافعی نیز مدت ۸ ماه در خدمت امام مالک تلمذ کرد.

مالک به اندازه‌ای به حدیث پای بند بود که حتی به خبر واحد، مشروط بر آنکه صحیح یا حسن^۱ باشد اکتفا می‌کرد. و در مسئله اجماع، روش اهل مدینه یا اکثریت آنها را می‌پذیرفت. آنچه که به حلقه تدریس امام مالک رونق بیشتر بخشیده است روضه مبارکه نبوی است که امام در آنجا به تدریس می‌پرداخت و عمر طولانی ۹۰ ساله امام نیز در این باره فرصت زیادی در تدریس به او بخشیده است.

منابع اجتهاد در مذهب امام مالک: کتاب، سنت، اقوال اصحاب، اجماع، عمل اهل مدینه، قیاس، استحسان، مصالح مُرسله، عرف و سدّ ذرایع است.^۲

گرچه امام مالک، حدیث و اجماع اهل مدینه را مُبین و مفسر قرآن می‌دانست و در این باره هیچ وقت کوتاهی نکرده است اما وسعت نظر امام در اجتهاد او را به پذیرش استحسان، مصالح مُرسله، عرف و سدّ ذرایع وادار کرده است چنانکه دست سرباز دزدی را به علت نرفتن به سوی سپاه دشمن نمی‌برید و در حوزه مصالح جامعه، آنچه را که به صلاح مسلمانان می‌دانست و با کتاب و سنت، مخالفتی نداشت، فتوا می‌داد. این نوع اجتهاد در فقه مالکی کاملاً آشکار است و مقید شدن به احادیث او را از گسترش اندیشه در اجتهاد پویا، باز نمی‌داشت.

در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی نیز، امام مالک هیچگاه تسلیم اراده حکومتیان اقتدارگرا نشد. و بارها از آنان انتقاد می‌کرد. گویند منصور داوینقی خلیفه عباسی از او

۱- انواع احادیث در همین کتاب توضیح داده شده است.

۲- در کتاب هر یک از منابع توضیح داده شده است.

خواست که از خواندن حدیث «لیس علی مستکره طلاق»^۱ خودداری کند زیرا معاندان اما، به خلیفه گفته بودند که این حدیث بنیاد خلافت عباسیان را متزلزل می‌گرداند! امام مالک نپذیرفت، منصور دستور داد که او را هفتاد تازیانه بزنند و باز هم از اجرای خواسته او سرباز زد.

هارون الرشید نیز از او خواست که از خواندن و تدریس حدیثی، خودداری کند اما باز هم آن را قبول نکرد و نخواست که به خاطر وی با کتمان حق، از راه راست منحرف شود. گویند جعفر بن سلیمان استاندار عباسی آنچنان او را زد که دستش از شانه‌اش کنده شد.^۲

در عصر امام مالک به علت وسعت قلمرو مسلمانان و آمیزش ملت‌های گوناگون با یکدیگر بخصوص ارتباط اعراب با ایرانیان و هندیان، علوم حدیث، فقه و قضا، رونق خاصی گرفت و جوامع به فتاویٰ فقهی نیاز پیدا کردند. امام مالک از طرفی شاهد مبارزه میان عباسیان و علویان و شورش خوارج و از طرف دیگر ناظر جدال بین شیعه و اهل سنت و نیز درگیری خوارج با دیگران بود. معهذا تا توانست خود را از قید و بندهای جدلی نجات داد و با اندیشه استوار اجتهادی، به رفع و حل و فصل مشکلات فقهی مسلمانان همت گماشت و در این باره از اصل «مصلح مرسله» کمک گرفت تا آنجا که فتوا داد هر گاه بیت‌المال خالی باشد ولی امر می‌تواند، مخارج مجاهدان و لشکریان را از ثروتمندان کمک بگیرد تا بیت‌المال جوابگو باشد. به عقیده امام مالک مصلح مرسله دارای شرایط زیر است:

- ۱- با هیچکدام از اصول اسلام و دلایل آن منافات نداشته باشد.
 - ۲- مورد قبول دانایان باشد.
 - ۳- به وسیله آن بتوان از تنگنا نجات پیدا کرد.
- در حال حاضر مردم شمال آفریقا، لیبی، تونس، الجزایر و مغرب اقصی پیرو مذهب مالکی می‌باشند.

۱- طلاق کسی که به زور او را وادار کنند، واقع نمی‌شود.

۲- همه منابع و مأخذ در کتاب آمده است.

امام شافعی رحمه الله

ابوعبدالله، محمد بن ادريس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبيد بن عبد يزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبد مناف.

مادر او فاطمه بنت عبدالله بن الحسن المثنی بن الحسن^۱ بن علی بن ابی طالب از قبیله «ازد» است. وی در سال ۱۵۰ هجری، سال فوت ابوحنیفه در شهر غزه به دنیا آمد خاقانی شروانی می گوید:

اول شب بوحنیفه درگذشت شافعی، آخر شب از مادر بزاد شافعی در سال ۱۹۸ یا ۱۹۹ به مصر رفت و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال ۲۰۴ در مصر فوت کرد و در مقبره «قراه الصغری» در عصر آن روز دفن گردید. تاریخ زندگانی امام شافعی به روایت ابوبکر محمد بن المنذر، «مناقب شافعی رازی»، «شذورات الذهب» ابن عماد، «وفیات الأعیان» ابن خلکان و «رحلة الامام الشافعی»، منیر ادهم و تحقیقات محمد زهری النجار مصحح کتاب «الأم» امام شافعی، چنین است:

پدر امام شافعی، فقیری حجازی بود که از مکه به شام هجرت کرد و در «غزه» و «عسقلان» اقامت گزید و مدتی پس از به دنیا آمدن شافعی درگذشت و مادرش سرپرستی او را به عهده گرفت. مادرش در دو سالگی او را از غزه به مکه برد و در نزدیکی حرم سکونت اختیار کرد شافعی در سن ۷ یا ۹ سالگی همه قرآن را حفظ نمود و به فراگیری علوم لغت و تشخیص لهجه های عربی پرداخت آنگاه به تعلم فقه و تفسیر قرآن و حدیث

۱- در مقدمه کتاب «الأم» پسر امام حسین معرفی شده است در حالی که امام حسن پدر حسن مثنی است و امام حسین پسری به نام حسن نداشته است پسران امام حسین عبارتند از علی اکبر، علی اصغر، جعفر، عبدالله و عمر به تاریخ حبیب السیر، جلد ۲، ص ۶۱ به نقل از شیخ مفید.

روی آورد. و قرآن را از اسماعیل بن قسطنطین و حدیث را از سفیان بن عیینه، مسلم بن خالد الزنجی، سعید بن سالم القداح، داود بن عبدالرحمن العطار و عبدالمجید عبدالعزیز بن ابی رواد آموخت.

مسلم بن خالد، مفتی مکه در سن ۱۵ سالگی به او اجازه فتوا داد. سپس به مدینه رفت و مدت ۸ ماه در محضر امام مالک، تفسیر، کلام و حدیث را فراگرفت و از ابراهیم سعد الانصاری، عبدالعزیز بن محمد الدراوردی، ابراهیم بن ابی یحیی الاسامی، محمد بن سعید بن ابی فدیك و عبدالله بن نافع الصائغ علم حدیث را یاد گرفت.

امام شافعی تا امام مالک زنده بود، ملازم وی بود و آنگاه که مالک زندگانی را بدرود گفت. در سال ۱۹۵ به بغداد رفت و دو سال در آنجا ماند بعد بر حسب لزوم به مکه روی نهاد و در سال ۱۹۸ به بغداد بازگشت. در عراق حدیث، فقه و علوم قرآنی را، وکیع بن الجراح، ابواسامه حماد بن اسامه الکوفی، اسماعیل بن علی و عبدالوهاب بن عبدالمجید البصری به او آموختند. امام در اثناء اقامت خود در عراق با محمد حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه آشنایی یافت و از او فقه را به روش فقهای عراق فراگرفت و بدین ترتیب خصوصیات اهل حدیث و اهل رأی هر دو در او جمع شد و آنگاه در این روش، تصرفاتی به عمل آورد و قواعدی به وجود آورد.

امام شافعی در یمن، حدیث و فقه را از مطرف بن مازن، هشام بن یوسف قاضی «صنعاء»، عمرو بن ابی سلمه، مُصاحب الازواعی و یحیی بن حسان، مُصاحب اللیث بن سعد فراگرفت. بنابراین استادانش ۱۹ نفر بودند، پنج نفر از مکه، شش نفر از مدینه، چهار نفر از یمن و چهار نفر از عراق. از شاگردان امام شافعی، احمد بن حنبل، حسن بن محمد، صباح زعفرانی، حسین بن علی کرابیسی، ابو ثور ابراهیم بن خالد کلبی ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مزنی، ابومحمد ربیع بن سلیمان مرادی، ربیع بن سلیمان جیزی، ابویعقوب یوسف بن یحیی بُویطی، ابو حفص حرمله بن یحیی، ابویوسف یونس بن عبدالاعلی، محمد بن عبدالله بن عبدالحکم مصری، عبدالله بن زبیر حمیدی و موسی

بن ابی‌الجارود را می‌توان نام برد.

امام شافعی گرچه از محضر استادان خویش به تعلم پرداخت هیچگاه آزادی فکر و استقلال رأی را از دست نداد چنانکه در آغاز ورود به مدینه و کسب فیض از محضر امام مالک، «موطأ»ی مالک را حفظ کرد و آن را برای مردم می‌خواند و می‌نوشت.

محوریت اندیشه امام شافعی بر کتاب و سنت است. آنگاه که در مدینه بود از مکتب حدیث امام مالک نهایت بهره‌مندی یافت و در همه علوم اسلامی و فقهات صاحب نظر شد و زمانی که به بغداد آمد با محمد حسن شیبانی شاگرد توانای ابوحنیفه آشنا گردید و به نسخه‌پردازی مطالب پرداخت و از محضر وی تلمذ کرد و با آراء و عقاید اهل رأی و قیاس بیشتر آشنا شد و با امام ابویوسف شاگرد دیگر ابوحنیفه که از برجستگان مکتب حنفی است باب مراده را گشود و می‌گویند یک بار شتر از آثار آنان را با خود به ارمغان برد.

امام شافعی پس از وفات امام مالک به یمن رفت و گروه کثیری از علما و مردم به محضرش رسیدند و در صنعاء به تعلیم و تعلم پرداخت و از مطرف بن مازن و هشام بن یوسف قاضی صنعاء و چند نفر دیگر به تکمیل علوم پرداخت و در آنجا به شهرت رسید. حاسدان که نمی‌توانستند علو مقام و تسلط علمی امام را ببینند او را متهم کردند که رهبر نهضت سیاسی علویان است و از خلافت عبدالله محض بن حسن مثنی بن امام حسن حمایت می‌کند و جریان به هارون الرشید خلیفه عباسی گزارش گردید. هارون یکی از فرماندهان خود را برای تحقیق درباره چگونگی قضیه به یمن فرستاد. نیرنگ حاسدان کارگر شد و نماینده خلیفه، نامه‌ای به هارون نوشت و او را از خطر شافعی و علویان آگاه کرد و درباره امام شافعی اظهار داشت: کاری که او با زبان می‌کند هیچگاه رزمنده مجاهد نمی‌تواند با شمشیر و نیزه انجام دهد!

هارون سخت خشمگین شد و دستور داد که علویان را به بغداد آورند درحالی‌که پاهای امام شافعی را به زنجیر بسته بودند شافعی با درایت و حسن خلق و کلام بلیغ از آن مهلکه نجات یافت. شافعی که دیدگاه خلیفه را دید ناچار شد که به مکه مسافرت کند

و خود را از توطئه حاسدان و کارگزاران حکومتی نجات دهد و در سال ۱۸۰ به مکه رسید و ۱۷ سال در آنجا به انتشار عقاید و آراء خود پرداخت و حاجیان سرزمین‌های اسلامی را با اجتهاد خویش آشنا کرد. آنان نیز نظریات و عقاید شافعی را در سرزمین‌هایشان، به مردم رسانیدند و آوازه امام، حوزه ممالک اسلامی را فراگرفت.

در این میان، در سال ۱۸۲ ابویوسف و در سال ۱۸۸ محمد بن حسن شیبانی درگذشتند و در سال ۱۹۳ هارون الرشید نیز از جهان رخت بربست و مأمون به جای او به خلافت نشست و ظاهراً به دفاع از علویان پرداخت و نسبت به آنان مهربانی کرد. امام شافعی فرصت را غنیمت شمرد و بار دیگر به بغداد آمد و یک ماه در آنجا به تدریس و تعلیم و تربیت سرگرم شد و از ۲۰ حلقه درسی علمی، همه به حضور امام آمدند و تنها سه حلقه باقی ماند.

شافعی که از بسیاری از توطئه‌ها باخبر بود، صلاح را در این دید که از مرکز خلافت دور شود و در ۲۸ شوال ۱۹۸ همراه حاکم جدید مصر عباس بن موسی به مصر وارد شد. شافعی هنگامی که از بغداد بیرون می‌آمد، عده کثیری از جمله احمد بن حنبل به مشایعت او آمده بودند، شافعی دست او را گرفت و گفت:

لقد اصحبت نفسي تتوق إلى مصر ومن دونها أرض المهامة والقفرة
ووالله لا ادرى العز والغنى اساق اليها أم اساق إلى القبر
شافعی احساس کرده بود که در مصر می‌میرد و همانجا مدفون می‌گردد. ابن حنبل از مشایعت بازگشت و به مردم گفت: «لقد كان الفقه قفلاً ففتحه الله بالشافعي» با شافعی گروه کثیری از جمله ربیع بن سلیمان مرادی و عبدالله بن زبیر حمیدی همراه بودند. امام در جامعه عمروعاص حیات علمی خود را شروع کرد.

شیخ ابراهیم بیجوری می‌گوید: امام شافعی هنگامی که به بغداد عزیمت نمود مذهب قدم خود را بنا نهاد و آنگاه به مکه بازگشت و بار دیگر به بغداد عزیمت نمود و یک ماه ماند و

به مصر عزیمت کرد و در مسجد جامع عمرو عاص مذهب جدید خود را بنا نمود.^۱
 شیخ بن حجر هیثمی گفته است: «مذهب قدیم امام شافعی آن است که قبل از ورود
 به مصر آن را گفته و در کتاب «حجة» تألیف نموده است.

مبنای عمل، مذهب جدید است و جز در بیست یا سی و چند مسأله، عمل به مذهب
 قدیم شافعی جایز نیست. آن حضرت گفته است: «هرگاه حدیث صحیح بدون معارضی
 را یافتید، آن حدیث، مذهب من است». خطیب شربینی گفته است: «مذهب قدیم آن
 است که امام شافعی آن را در بغداد گفته و در کتاب «حجة» تألیف نموده است و جمعی
 مانند احمد بن حنبل، زعفرانی و کرابیسی آن را روایت کرده‌اند و امام شافعی از آن
 مذهب پشیمان گردیده و گفته است: «حلال نمی‌کنم کسی را که مسایل آن مذهب را به
 نام من روایت کند».

مذهب جدید شافعی آن است که در مصر آن را گفته و کتابی را در آن تألیف نموده
 است و بویطی، مُزنی، ربیع، حرمله و ... آن را نقل کرده‌اند.^۲

مذهب قدیم در کتاب «حجة» بر مبنای اجتهادات امام مالک است. امام از سال ۱۸۹
 به بعد یعنی ده سال قبل از ورود به مصر به اجتهادات جدید خود پرداخت و مذهب
 مستقل خود را پایه‌گذاری کرد.

در ریحانه الادب از قول ابن ندیم تألیفات امام شافعی، متجاوز از صد کتاب است و
 در «معجم الأدبا»، صد و چهل و اندی به شمار آورده است. کتاب «حجة» همان کتاب
 «زعفران» است که امام آن را درباره سهو در نماز نوشت. از کتاب‌های مشهور دیگر امام
 «الرسالة» در اصول فقه «جماع العلم» در حجیت سنت در شریعت، «املاء الصغیر»،
 «الامالی الکبری»، «مختصر المُزنی»، «مختصر البویطی»، «أحكام القرآن»، «اختلاف الحدیث»،

۱- در حقیقت باب فقه بسته بود و خداوند آن را به وسیله شافعی باز کرد.

۲- تحفة المحتاج، ابن حجر هیثمی، ج ۱، ص ۵۳.

«ابطال الاستحسان» است. اعتقاد شافعی به تحقیق و تبیین حقایق بیشتر از آن است که به تصور آید. با آن همه علاقه شدیدی که به امام مالک داشت پس از رسیدن به درجات علمی و تبحر در فقاہت و اجتهاد مطلق به نقد و بررسی آراء و نظرات امام مالک پرداخت و کتاب «خلاف مالک» را نوشت و در آن گفت که: رأی با حدیث قابل جمع بندی نیستند. و به احترام مالک تا یک سال از انتشار کتاب خودداری کرد. همچنین بر آراء ابوحنیفه و اوزاعی نقد نوشت و متوجه شد که مکتب مالک، به علت افراط در اخذ احادیث و نحله ابوحنیفه، به علت زیاده‌روی در رأی و قیاس، هر دو جوابگو نخواهند بود. و امام مذهب خود را بر مبنای میانه‌روی و ارتباط بین فقه مدینه و فقه عراق بنا نهاد.

امروزه قسمتی از مردم آفریقا و اکثر مردم شام، عراق، مصر، شافعی مذهب بند و اکثر اهل تسنن ایران به ویژه مردم کردستان تابع مذهب آن امام همام‌اند.

امام احمد بن حنبل رحمه الله

ابوعبدالله احمد بن محمد بن هلال شيباني مروزي بغدادی در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شد و در سال ۲۴۱ زندگی را بدرود گفت. وی از اصحاب حدیث نیز می‌باشد و امامان مسلم و بخاری، از او روایت کرده‌اند. امام احمد در حدیث و فقه امام بوده است و حافظه قوی و درایت کامل داشت.

امام احمد برای کسب علم حدیث و تفقه در دین به شهرهای یمن، شام، الجریزه، کوفه، حجاز و مدینه مسافرت کرد.

در آغاز، فقه و حدیث را از امام ابویوسف شاگرد ابوحنیفه و قاضی بغداد فراگرفت. گروهی می‌گویند: اولین استادش «هشیم بن بشیر بن ابی‌خازم الواسطی» بوده است که ابن حنبل در مدت چهار سال، بیش از سه هزار حدیث را از وی شنید و یادداشت کرده است. امام احمد از محضر «عمیر بن عبدالله» و «ابوبکر بن عیاش» نیز استفاده کرده است. اما کسی که بیشتر بر امام احمد تأثیر گذاشته امام شافعی است که می‌توان او را دومین استاد ابن حنبل دانست. امام احمد از شافعی درک و استنباط و استخراج احکام را فراگرفت و آن چنان مورد علاقه امام شافعی بود که از او خواست همراهش به مصر برود ولی ابن حنبل با وجود اشتیاق زیاد نتوانست با وی همسفر گردد.

ابن حنبل از ابراهیم بن سعد و یحیی القطان و وکیع هم استفاده نمود و می‌خواست به خدمت امام مالک برسد که مالک وفات یافت و از این جهت مستقیماً از محضر آن بزرگوار محروم شد و در عوض از «سفیان بن عیینه در مکه بهره یافت چنانکه خود امام احمد می‌گوید: مالک را از دست دادم و در عوض خداوند مرا از محضر سفیان بن عیینه، بهره‌مند ساخت».

اگرچه امام احمد مؤسس مذهب حنبلی است ولی برخی از بزرگان مانند محمد بن

جریر طبری او را فقیه به حساب نیاورده است. می‌گفت: او مرد حدیث است چنانکه اساس علم خود را بر کتاب، حدیث و سنت قرار داده‌است و هر فتوا را که از صحابه نقل شده بود، قبول داشت و از میان چند فتوا از صحابه آن را می‌پذیرفت که اقرب به کتاب و سنت باشد. وقتی حدیث مُرسل^۱ یا ضعیف^۲ را هم بر قیاس ترجیح داده‌است و از قیاس جز در مواردی که ضرورت و نیاز به نهایت رسیده باشد استفاده نمی‌کرد.

شاگردان بنام امام احمد عبارتند از یحیی بن آدم، یزید بن هارون، علی بن المدینی، بخاری، مسلم، ابوذرعه، ابوحاتم رازی، دمشقی، ابراهیم الحریبی، ابوبکر احمد بن محمد بن هارون الطایی الاشرم، احمد بن محمد مروزی، محمد بن اسحاق الصاغانی، احمد بن ابی‌الحواری، موسی بن هارون، حنبل بن اسحاق، عثمان بن سعید الدارمی و گروهی دیگر. احمد بن محمد الخلال فقه ابن حنبل را جمع‌آوری و منتشر کرد.

امام احمد در سال ۱۸۰ هجری کتاب «المُسْنَد» مشتمل بر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را نوشت و آن را برای رفع اختلاف در زمینه احادیث نبوی معرفی می‌نماید.

چنانکه می‌گوید: «ما اختلفتم فيه من حديث رسول الله صلی الله علیه و آله فارجعوا إليه فإن وجدتموه، والّا فليس بحجة». یعنی: «اگر در حدیثی منسوب به رسول الله صلی الله علیه و آله اختلاف نمودید به «المسند» رجوع نمایید. چنانکه آن را در «المسند» نیافتید، قابل اعتماد نیست». و دیگر کتاب‌های وی عبارتند از: «الزهد»، «الصلاة»، «المناسك الكبير»، «المناسك الصغير»، «التاريخ»، «الناسخ والمنسوخ»، «المقدم والمؤخر»، «في كتاب الله تعالى»، «فضائل الصحابة» و غیره.

گرچه امام شافعی کوشید که در بین مکتب قیاس و رأی و اهل حدیث، پیوندی ایجاد نماید، امام احمد به شیوه اهل حدیث عمل کرد و در این راه بسیار دقیق و سختگیر بود.

۱- حدیث مرسل: حدیثی است که سلسله روایت‌کنندگان به یک نفر صحابی از تابعین یا غیر تابعین برسد.

۲- حدیث ضعیف: حدیثی است که صفات صحیح و حسن در آن جمع نشود.

مصادر فقهی امام احمد عبارتند از: کتاب، سنت، اقوال صحابه و فتاوی آنها، قیاس و اجماع، مصالح مُرسله و سدّ ذرایع.

امام احمد بسیار پارسا و اهل ورع بود، و فقه حنبلی در پاره‌ای از امور بسیار سختگیر است و به کسی که در امور دینی بسیار دقیق و محتاط باشد، گویند گویا حنبلی مذهب است.

امام احمد هیچگاه از افکار و اندیشه‌های اسلامیش دست نمی‌کشید و نیرنگ‌ها و فشارهای حکومتیان نیز نمی‌توانست او را از بیان اعتقادش بازدارد. چنانکه گروه معتزله در بغداد نفوذ و قدرت فراوانی پیدا کردند، به گونه‌ای که امام احمد را تحت فشار قرار دادند که بگوید: قرآن که کلام خداست، حادث است^۱. امام نپذیرفت و آنان، خلیفه را وادار کردند که او را مجازات کند، خلیفه دستور داد که او را تازیانه زنند. گویند به علت پیری از زدن همه تازیانه‌ها، دست برداشتند و امام آن چنان جراحی پیدا کرد که تا پایان حیاتش بهبودی نیافت و با آن وفات یافت. به امام احمد گفتند: درباره این قومی که تو را تازیانه زدند چه می‌گویی؟ گفت: چه بگویم که آنان فکر می‌کردند که من بر باطلم و برای خداوند مرا زدند اگر ایشان برحقند به خاطر این جراحت در قیامت با ایشان دشمنی نکنم.

۱- حادث یا قدیم بودن کلام الهی از مباحث مهم کلامی است که عده‌ای هم گفته‌اند آنچه قدیم است کلام نفسی است و اما این کلام که از حروف و کلمات تشکیل شده است و ترتیب زمانی دارد، حادث است.

مقدمه چاپ اول

خداوند تبارک و تعالی را سپاس می‌گویم که به این بنده ناچیز موهبتی عنایت فرمود که در مدت کوتاهی بتوانم کتاب «امامان اهل سنت در قلمرو نظم و نثر فارسی» را بنویسم و به مشتاقان فرهنگ اصیل فقه و بمانی حقوق اسلامی و شیفتگان زبان و ادب فارسی تقدیم نمایم.

استقبال شایسته‌ای که خوانندگان گرامی از دو اثر دیگر نویسنده به نام‌های «پژوهشی درباره روح و شبح» و «خلفای راشدین در قلمرو نظم و نثر فارسی» به عمل آوردند مرا بیشتر از پیش به ادامه کار تشویق کرد و راه تازه‌ای را برای کسب فراوان‌تر دانش و کندوکاو درباره مسایل دینی، معرفتی و فرهنگی و ... به رویم گشود.

در پناه این عنایت الهی در تمام نوشته‌هایم به دنبال هویت حقیقی انسان می‌گردم و رهایی را در آزاد شدن از قید و بندهای بادکنکی دست و پاگیر می‌دانم. و در لابلای آثار ادیبان، شاعران، نویسندگان، فقیهان، تاریخ‌نویسان، عارفان و هنرمندان به دنبال گمشده‌ام می‌گردم. هر چند عمر تکافو نکنند و در نیمه راه بمانم. چه شب‌ها تا دیر وقت کتاب‌ها را ورق زده و خوانده‌ام تا پرده‌ اوهام را از مقابل چشمانم باز کنم و «منِ برتر» یا «هویت گمشده» خود را بیابم!

انسان چه موجود شگفت‌انگیزی است! شخصیت کاذبانه خود را به تصویری ناقص از «منِ برتر» می‌آراید و در سراسیمه‌ی حیات به قعر چاه خود نیابی سقوط می‌کند و تصور خیالی را صورتی حقیقی می‌بخشد و در پایان به نوحه‌سرایی می‌پردازد و بر لاشه افکار توهمی خود سرود غم سر می‌دهد.

پیامبران ظهور کردند که نحوه پیدایش و چگونگی این «هویت» را به آدمی بیاموزند. و او را به شناخت خود، هستی و خدا تشویق نمایند و رهایش را در پیروی از پروردگار و

دوری از دستورهای شیطان و اوامر نفسانی دانستند.

تلاطم‌های حیات، آزادگی و اسارت‌های انسان را ارزیابی می‌کنند و فروریختن در باطلاقی‌های نفسانی، زلت و ذلت و هلاکت را به تصویر می‌کشند!

اسلام به ما می‌گوید: «هویت» انسانی در بازشناسی خویشتن و بریدن زنجیرهای «خودمداری» است، آنچنان که حیات را نقطه‌های اتصال در خط «خدامداری» بدانیم و از هرچه که رنگ و جلای خودپرستی و «شهوت‌زایی» دارد، دور شویم و از منفی‌های وجود شیطانی و نفسانی دست بکشیم و مثبت‌ها را که زحماتی است به خط حیات بیفزاییم.

قرآن و سنت نبوی کشف ماهیت و حقیقت وجود را در «عبودیت» می‌دانند، عبودیت یعنی خدا را بندگی کردن و حیات را در راه او قرار دادن در این نوع نگرش، زندگی مجموعه نقطه‌های خط فرضی وجود است که از تولد آغاز می‌شود و به مرگ می‌انجامد. مثبت‌ها، نقطه‌های اتصال اندیشه خدامداری و منفی‌ها، اتصالات وجود آدمی به شیطان است.

در عصر سعادت نبوی قرآن و سنت حاکم بر رفتار و کردار مسلمانان بود و شورای اهل حل و عقد، مرکز تجمع اندیشه‌ها و برخورد عقاید متضاد، به حکم:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«ای پیامبر ﷺ در امر دین با آنان مشورت کن».

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

«و در میان خود کارشان با شورا انجام می‌پذیرد».

مشکلات جامعه مسلمانان را حل می‌کرد. و به کشف هویت حقیقی آدمی می‌پرداخت. اسلام به ما آموخته است که تکیه و اعتماد به رأی و نظر خود، استبداد آفرین است و مشورت کردن آدمی را از سیطره خودکامگی و انحصارطلبی نجات می‌دهد. تا زمانی که «شوری» بر کارهای مسلمانان نظارت می‌کرد اختلاف، تشّت و تنگ‌نظری نمی‌توانست وحدت مسلمانان را به خطر اندازد. در چنین جامعه توحیدی، نصّ و سنت مجالی به انحراف و استبداد رأی

نمی‌داد و اگر در پاره‌ای موارد، نصّی (آیه و آیاتی) وجود نداشت به سنت نبوی مراجعه می‌شد و در صورت عدم سنت نبوی به شورای اهل حل و عقد ارجاع می‌گردید. و هیچگاه اجتهاد در برابر نصّ و سنت قرار نگرفته است.

در راستای این تفکر، بر آن شدم که از هویت‌داران مشهور و تلاشگران آغازین سنگر اجتهاد و فقه، یادی کنم و مطالبی بنگارم.

در اندیشه این «هویت‌یابی» به ترسیم چهره‌های معنوی کاربردی امامان اهل سنت (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل) رحمهم الله پرداختم.

پرداختی از نوع تصویرگری خلفای راشدین علیهم السلام در کتاب «خلفای راشدین در قلمرو نظم و نثر فارسی» که با تکیه و اتکاء به منابع و مأخذ کلاسیک فرهنگ و ادب فارسی، از عهده انجام این مهم برآمدم.

صورتگری معماران کاخ رفیع فقاہت کار آسانی نبود؛ زیرا از طرفی تبیین ضرورت اجتهاد و فتوآمداری به تسلط کامل دینی و فقهی نیاز داشت که فاقد آن بودم و علاقه به کاوشگری، من را به وارد شدن در دریایی که کرانه نداشت وادار می‌کرد. از طرف دیگر پذیرفتن قرائت‌های مختلف از دین به نام «مذاهب» و اجتهاد را برخلاف مصالح امت واحده و یکپارچگی مسلمانان می‌دانستم. بهر صورت پس از دقت نظر و تفکر زیاد درباره موضوع به حقیقتی دست یافتم که طوفان وجودم را به آرامش تبدیل کرد، نوری به روزنه دل تابید و مرا از قید و بندهای شک و ظن آزاد کرد. و آن اعتقاد راسخ به «انتخابگری» انسان است، یعنی آدمی در بررسی اندیشه‌ها و افکار و رفتارها و کردارها، به مقایسه و انتخاب می‌پردازد و در میان دو فکر و نظریه یکی را برمی‌گزیند و بر مبنای آن عمل می‌کند. پذیرفتن سیستم‌های فلسفی، نظری، عملی جهان جز انتخاب نیست و اجتهاد گونه‌ای انتخاب است نه در برابر نصّ و سنت بلکه گزینشی در اثبات آنها.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه بر مبنای کتاب و سنت عمل می‌کردند و زمانی که یاران و مصاحبان و مونسان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به سرای باقی شتافتند، تابعین و تابعان

تابعین به بررسی و تبیین منابع فقهی و حقوقی پرداختند و سه مکتب بزرگ ظهور کرد، مکتب تفسیر به امامت ابن عباس در مکه و مکتب اهل رأی و قیاس به امامت ابوحنیفه در کوفه و مکتب اهل حدیث به رهبری امام مالک در مدینه.

محققان، صحابه و یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فقیه نمی‌شمارند بلکه ظهور فقاہت پس از عصر صحابه بوده است.

مجتهدان و امامان چهارگانه کوشیدند که در همه جوانب به تجزیه و تحلیل مسایل دینی بپردازند و کسان دیگری از قبیل اوزاعی، سفیان ثوری و لیث بن سعد و محمد بن جریر طبری با وسعت معلومات و دانش فراوانی که داشتند مذاهبی را پایه‌گذاری کردند که در قرون بعدی از شدت نفوذ آنها کاسته شد و کم‌کم از بین رفتند و مذاهب اسلامی امهل سنت منحصر در چهار امام ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل گردید.

بنابراین ظهور مذاهب ضرورتی است در اسلام، ضرورتی بر مبنای انتخابگری و تلاش بر پایه استدلال در کشف مجهولات و ارائه راه درست و مستدل دینی و فقهی که منابع را در «کتاب، سنت، اجماع و قیاس» منحصر کردند.

علیهذا نویسنده درباره کتاب «امامان اهل سنت در قلمرو نظم و نثر فارسی» خاطر گرامی خوانندگان محترم را به نکات ذیل معطوف می‌دارد:

۱- امامان چهارگانه هیچکدام نخواستند که اجتهاد و نظر خود را اولین و آخرین اجتهاد و نظر معرفی کنند چنانکه بارها خواسته‌اند که مردم از پیروی از فتوای آنها بدون دلیل خودداری کنند.

۲- هر چهار امام، نمونه‌های ارزشمندی در تفکر، اندیشه، صلاحیت، ابتکار، دقت نظر، بینش، اعتماد به نفس، پاکدامنی، ایمان و اعتقاد بودند و هرگز حقایق را به زرق و برق دنیا نفروختند و دل را از حضرت حق نبردند! امام ابوحنیفه بر ضد دستگاه خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس به مبارزه برخاست و در این راه، زندان و تازیانه و بی‌حرمتی هیأت حاکمه را به جان خرید و هرگز در برابر تهدیدها و فشارهای پی در پی آنان، سکوت

نکرد و از انجام وظیفه رهبری معنوی سرباز نزد بدسگالان هوسباز و داعیان خلافت، امام مالک را تازیانه زدند و کتف و شانه او را شکستند و مالک از گفتن حقایق و فتوای خویش، لب فروبست و دست برنداشت. امام شافعی را به اتهام دفاع از علویان به غل و زنجیر به بارگاه خلیفه بغداد آوردند و امام احمد حنبل را هفتاد تازیانه زدند که از شدت درد بیهوش شد و جراحات پیدا کرد و گویند با همان جراحات و زخم به سرای جاودان شتافت.

آنان آزادگانی وارسته بودند که به قرآن و سنت عشق می‌ورزیدند و از سنگر علم و تقوا و ایمانشان پاسداری می‌کردند. هوش سرشار و نبوغ ذاتی و استعداد فراوانشان، از آغاز نوجوانی زبانزد خاص و عام بوده است.

امام شافعی در سن سیزده سالگی در حرم کعبه می‌گفت: «سلونی ماشئتم»^۱. و در پانزده سالگی فتوا می‌داد. شهادت ابوحنیفه در حدی بود که در جواب استفتاء منصور عباسی نوشت «کسی که به امام و خلیفه توهین یا تهدید به قتل کند، زندانی کردن او جایز نیست». دایره تدبیر و میدان تفکر آنان چنان وسیع بود که قید و بندها را می‌گسلانند و در زمینه‌های اخلاقی، اجتماعی، دینی، سیاسی و فرهنگی عالی‌ترین سخن را به زبان می‌آوردند، امام احمد می‌گفت: «اظهار فضل، ریاست است - اگر کسی را دیدید که سخن گفتن را دوست دارد، از وی بپرهیزید».

شافعی با وجود احترام بیش از حد و زایدالوصفی که برای استادش امام مالک قایل بود، در نقد آراء و عقاید او، کتابی نوشت و آراء و عقاید ابوحنیفه و شاگرد توانایش ابویوسف را به نقد کشید و در مقایسه آراء و عقاید اهل رأی (ابوحنیفه و کوفیان) و اهل حدیث (امام مالک و اهل مدینه) شیوه بینابین و جدیدی ارائه داد.

درباره آزاداندیشی مجتهدان و گریز از تعصبات کورکورانه همین بس که مکتب قیاس و رأی در کوفه و مکتب حدیث مدینه در برابر هم موضع‌گیری کردند و ارزش و اعتبار

۱- هرچه می‌خواهید از من بپرسید.

ویژه‌ای به رأی و حدیث بخشیدند و در تاریخ اسلام هیچگاه این چندگانگی روش، محکوم نشده است.

آزادگی در سیستم باز اندیشه امامان چهارگانه چنان جلوه گر است که شافعی می‌گوید: «کسی که شهوت دنیا بر وی غالب می‌شود برده دنیاداران خواهد بود.» و «کسب علم برتر از نماز نافله است».

همچنین ابوحنیفه در وصیت به ابویوسف می‌فرماید:

«در جوار خانه سلطان سکونت منما» «در محاکمه سلاطین حضور بهم نرسان مگر اینکه چنانکه سخن گفتنی در مقابل حق تسلیم شوند».

از امام احمد حنبل پرسیدند: «اگر کسی در مسجدی باشد که بخور سلطان را می‌سوزانند تکلیفش چیست؟ گفت: باید بیرون بیاید تا بو را استشمام نکند».

امام مالک بر شخصی که حاکم را ثنا می‌گفت و ستایش می‌کرد، خشم گرفت و او را از این کار منع کرد. هنگامی که به علت نپذیرفتن اوامر دستگاه خلافت او را تازیانه زدند، اهل مدینه در اعتراض به این واقعه شورش کردند.

امام شافعی در اعتراض به شهادت امام موسی کاظم علیه السلام به مصر سفر کرد و از مرکز خلافت دور شد.

۳- اجتهاد یعنی کوشش در حل معضلات و مشکلات جامعه مسلمانان و استفاده کردن از قوه استنباط و نیروی حافظه و فهم آیات موضوعی قرآن و طبقه بندی آنها، بنابراین اجتهاد تضمینی است برای رشد تفکر و تشخیص و انتخاب جهت درست به گونه‌ای که دایره تنگ و محدود حکم را که نصی در ردّ یا قبول آن نیست، وسعت می‌بخشد و افق رأی و اندیشه را باز و روشن می‌نماید. زیرا مسایل تازه و پدیده‌های نوظهور، به توسعه فکر و سیستم باز ارزیابی نیازمند است، چنانکه به نام «سدّ ذرایع» دست سربازی را که در میدان جنگ دزدی کرده نمی‌برند تا وارد سپاه دشمن نشود. و در دفاع از کیان اسلام و حقوق امت اسلامی، اصل مصالح مرسله را پیش می‌کشند. مجتهد،

در شناخت وجود به هر دو عنصر فکر و عمل می‌اندیشد و هر قدر، میان این دو عنصر فاصله کم‌تر باشد، هویت حقیقی آدمی بیشتر متجلی می‌گردد. بازشناسی هستی انسان، به گریز از تخیل‌های بندآفرین و گسستن زنجیرهای اسارت اندیشه و شجاعت در بیان حق و حقیقت نیاز دارد، نیازی بالاتر از برآوردن احتیاجات عاطفی، اخلاقی و روانی و ...

اجتهاد یعنی توانایی در ابداع سیستم باز و پویا، و رهایی از قید و بند سیستم بسته و ناپویا، و باز شدن فکر نباید به تلاش علیه نصّ و سنت بینجامد بلکه فکر با تضمین قیاس و اجماع در خطّ السیر اتصالی حیات خدامداری قرار می‌گیرد و تداوم اندیشه در ارائه نظر، پویایی حرکت منظم عقلی را اثبات می‌کند.

به عبارتی دیگر اجتهاد، به معنی علت‌یابی احکام «بایدها و نبایدها» و «بکن‌ها و مکن‌ها» است که حوزه‌های عبادات، معاملات، مناکحات و سیاست را فرامی‌گیرد و در قیاس با نصّ و سنت فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند.

در اجتهاد کوشش مجتهد بر ظن غالب است، و ظن غالب پله نردبان رسیدن به اجتهاد می‌باشد.

ظن مجتهد، به علت غاب بودن به یقین نزدیک است، زیرا محور اصلی حکم و نظر، سنجش‌ها، مقایسه‌ها، بررسی‌ها، تشخیص ناسخ‌ها و منسوخ‌ها و عام‌ها و خاص‌ها است و برای خود مجتهد، علم به علت حکم و افتاء اجتهاد، یقینی است گو اینکه در تعبیر و تفسیر محققان به ظن غالب تعبیر شود.

۴- مطالب، نوشته‌ها و مندرجات کتاب چهار امام، چکیده و خلاصه‌ای است از آثار منظوم و منثور گروهی از نویسندگان معاصر اهل سنت و ادیبان، شاعران، مورخان، فقیهان و عارفان و صوفیان از قرن سوم هجری تا قرن دهم به گونه‌ای که نویسنده در نهایت امانتداری، مطالب و اشعار را عیناً نقل کرده است و در بعضی موارد، در پاورقی، درباره لغات مشکل و نامأنوس و اصطلاحات نامفهوم توضیح کافی داده شده و از تحقیقات و تتبعات دانشمندانی مانند دکتر قاسم غنی و دکتر ذبیح‌الله صفا نیز استفاده گردیده است.

۵- در نقل بعضی از نوشته‌ها، به علت نارسایی سخن و رعایت نکردن اصول ترجمه به زبان فارسی، برای خواننده مبتدی اشکالاتی در تفهم و ادراک مطالب، ایجاد می‌شود که در پاورقی درباره آنها توضیح کافی داده شده است.

۶- به منظور آشنا کردن خوانندگان به ویژه جوانان به سبک نگارش متون گذشته ادب فارسی، جملات و عبارات عیناً نقل گردیده و در آنها تغییراتی داده نشده و در بسیاری از موارد، یک واقعه یا شرح حال از چند مأخذ، چند بار تکرار شده است که نویسنده صلاح دید که آنها را حذف ننماید و به یک مطلب در یکجا اکتفا نکند بنابراین اگر در شرح احوال و واقعه‌ها، تکرارهایی مشاهده می‌شود پوزش می‌طلبم.

۷- در نقل اشعار و مطالب نویسندگان به ویژه در ترجمه‌ها، از نظر دستور زبان فارسی، ایرادهایی وجود دارد برای مثال:

حرف یا حروفی باید نوشته یا حذف شود که در بین پرانتز مشخص گردیده است مانند «قرار گرفته (و) به خشم آمد» که (و) اضافی است و باید حذف گردد. یا «دست‌درازی (به) همچون شخص متنفذی ...» که (به) باید اضافه گردد.

در پاره‌ای مواضع هم، جملات بر خلاف روش و دستور زبان فارسی ترجمه گردیده که در این باره هم توضیح کافی داده شده است.

۸- در بعضی موارد، القاب و عناوینی به بعضی از شخصیت‌های بزرگ، داده شده که مربوط به متون کتاب‌های مأخذ است و نویسنده عیناً آنها را نقل کرده و تغییری در آنها نداده است.

۹- تمام هم و غم و تلاش نویسنده بر این بوده که در نوشتن مطالب و آثار منظوم و منثور بزرگان فرهنگ و ادب فارسی، رسالت نویسندگی و حرمت اهل قلم و تحقیق را نگه دارد و از تنگ‌نظری و یک سوئی دوری نماید و اگر نوعی کوتاهی در این زمینه اتفاق افتاده باشد، با کمال شرمندگی از آن عذرخواهی می‌نماید.

۱۰- از نویسندگان توانای اهل تسنن که در نهایت شهامت و ایمان و اخلاص به

تحقیق و تتبع پرداخته‌اند سپاسگزاری می‌کنم و خوشحالم که با امانتداری و رعایت موازین اخلاقی و فرهنگی از بعضی از آثار گرانبهایشان بهره‌مند شده‌ام و نقل نوشته‌ها و تحقیقاتشان مرا از منابع و مأخذ دیگر بی‌نیاز کرده است.

از اینکه به بعضی از کتاب‌های ارزشمند عزیزان دیگر دسترسی نداشته یا از آنها بی‌خبر بوده‌ام تأسف می‌خورم و عذرخواهی می‌نمایم.

در خاتمه از همسر باوفا و تلاشگر و گرامیم خانم بهیّه درزیور که در نهایت خلوص و صبر و حوصله مرا در نوشتن کتاب‌هایم یاری و تشویق کرده است سپاسگزاری می‌کنم.

وآخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین

فریدون سپری

۱۳۷۹/۶/۲۴

فصل اول: سیره پیامبر ﷺ و خلفای راشدین ؓ ظهور فقها پیدایش فقه و مکاتب اسلامی

سیره خلفای راشدین

پیغمبر گرامی ﷺ احکام فقهی را از قرآن می‌گرفت و مردم نیز دستورات و اوامر خداوند را به گوش جان می‌شنیدند و در حد امکان به آنها عمل می‌کردند. زمانی که قرآن در زمینه‌ای ساکت و صامت بود، پیامبر ﷺ به «شوری» مراجعه می‌کرد، و پس از شنیدن تصمیمات و نظرات، درباره چگونگی اجرا یا رد آنها تصمیم می‌گرفت و در بیشتر موارد، به نظرها و پیشنهادها «شوری» عمل می‌نمود.

پس از رحلت پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق ؓ به قرآن و سنت نبوی تمسک می‌نمود و اگر موضوع را از قرآن و سنت نمی‌یافت از صحابه می‌پرسید که آنچه را در این باره از رسول اکرم ﷺ شنیده یا دیده‌اند برایش بازگو کنند و عمر و عثمان و علی ؓ نیز اینگونه عمل می‌کردند.

امور مسلمانان در صدر اسلام با شوری حل و فصل می‌شد و زمانی که شوری تعطیل گردید زمینه ابراز برداشت‌ها و نظرات شخصی و استنباطات پیش آمد و در پایان به ایجاد مذاهب منجر شد.

فقهاء صحابه

شیخ ابواسحاق شیرازی در «طبقات الفقهاء» تحت عنوان ذکر فقهاء صحابه ابتدا به ذکر خلفا راشدین می‌پردازد، ... سپس فقهای صحابه را نیز نام می‌برد:

۱- ابوبکر صدیق (وفات ۱۳ هجری)

۲- عمر فاروق (وفات ۲۳ هجری)

- ۳- عثمان بن عفان (وفات ۳۶ هجری)
 - ۴- علی بن ابی طالب (وفات ۴۰ هجری)
 - ۵- عبدالله بن مسعود (وفات ۳۲ هجری)
 - ۶- معاذ بن جبل (وفات ۱۷ یا ۱۸ هجری)
 - ۷- زید بن ثابت (وفات ۴۵ هجری)
 - ۸- ابودرداء عویمر بن مالک (وفات ۵۷ یا ۵۸ هجری)
 - ۹- عبدالله بن عباس (وفات ۶۸ هجری)
 - ۱۰- عبدالله بن عمر (وفات ۷۲، ۷۳، ۷۴ هجری)
 - ۱۱- عبدالله بن زبیر عوام (وفات ۷۳ هجری)
 - ۱۲- عبدالله بن عمرو عاص (وفات ۶۵ یا ۷۷ هجری)
- ابوبکر صدیق تنها کسی بود که در حضور خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فتوا می داد. محمد بن سهل بن حثمه از پدرش نقل می کند که سه نفر از مهاجرین: عمر و عثمان و علی و سه نفر از انصار: ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا می داده اند.^۱

راویان نقل حدیث از خلفای راشدین

«۱- کسانی که از ابوبکر صدیق روایت کرده اند عبارتند از: عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، ابن عوف، ابن مسعود، حذیفه، ابن عمر، ابن زبیر، ابن عباس، زید بن ثابت، براء بن عازب، ابوهریره، عقبه بن الحارث و عبدالرحمن پسرش، زید بن ارقم، عبدالله بن مغفل، عقبه بن عاملی جهنی، عمران بن حصین، ابوبرزه اسلمی، ابوسعید خدری، ابوموسی

۱- اصحاب صحاح ستّه با مقدمه و خاتمه در تاریخ فقه و حدیث، تألیف محیی الدین صالحی، ۱۳۵۴، صفحه ۱۱-

اشعری، ابوظفیل لیثی، جابر بن عبدالله انصاری، بلال، و عایشه دخترش و از تابعین اسلم مولی^۱ عُمَر و واسط بجللی و غیره بوده‌اند. جمع احادیثی که از او روایت شده ۱۴۲ حدیث است.»

«۲- گروهی که از عمر بن خطاب روایت حدیث کرده‌اند عبارتند از: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابن مسعود، ابوذر، عمر بن عبسه و پسرش عبدالله، ابن عباس، ابن زبیر، انس، ابوهریره، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری، براء بن عازب، ابوسعید خدری و غیره از صحابه بوده‌اند که ۵۳۹ حدیث از او روایت کرده‌اند.»

«۳- جماعتی که از عثمان بن عفان روایت حدیث کرده‌اند عبارتند از: زید بن خالد جهنی، ابن زبیر، سائب بن یزید، انس بن مالک، زید بن ثابت، سلمه بن اکوع، ابوامامه باهلی، ابن عباس، ابن عمر، عبدالله بن مغفل، ابوقتاده، ابوهریره و عده دیگری از صحابه و از تابعین ابان بن عثمان، عبیدالله بن عدی، حمران و غیره ...، عده احادیثی که از رسول خدا از او روایت شده ۱۴۶ حدیث می‌باشد.»

«۴- آنان که از علی بن ابی طالب روایت حدیث رسول خدا ﷺ کرده‌اند عبارتند از سه پسرش، حسن، حسین و محمد بن حنیفه، ابن مسعود، ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیر، ابوموسی، ابوسعید، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوامامه، و ابوهریره. و عده دیگری از صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

عده احادیثی که از رسول خدا ﷺ از او روایت شده ۵۸۶ حدیث می‌باشد»^۲.

صحابه و فقه

در کتاب ارزشمند اصحاب صحاح سته درباره صحابه بزرگوار و فقه چنین آمده است:

«از آنان که از صحابه کرام ﷺ اخذ فقه شده، ابوسعید خدری، ابوهریره دوسی، جابر بن

۱- غلام عُمَر.

۲- اصحاب صحاح سته، ۶-۱۰.

عبدالله انصاری و رافع بن خدیج، سلمه بن الاکوع، ابوواقد لیثی و عبدالله بن یحیی را می‌توان نام برد.

از آن عده از صحابه که فقه از آنها نقل شده در طبقات الفقهاء شیرازی بدین قرار است: عبدالله بن مغفل مزنی، ابونجید عمران بن حصیل اسلمی خزاعی، ابوحمزه انس بن مالک و عده کثیری دیگر از صحابه مانند طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمر، ابن نفیل، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده ابن جراح، حذیفه بن یمان، امام حسن، امام حسین، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، خالد بن ولید، مسعود بن مخرمه، ضحاک بن قیس، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، ابونصر غفاری، سلمان فارسی، عباده بن صامت، شداد بن اوس، فضاله بن عبیدالله انصاری، ابومسعود بدری، ابویوب انصاری، ابوقتاده انصاری، ابوطلحه انصاری، ابواسید ابن مالک بن ربیعہ انصاری، نعمان بن بشیر، برآ بن عازب بن ابی اوفی الاسلمی، واثله بن اسقع اللیثی، ابوامامه باهلی، عقبه بن عامر الجهنی، سمره به جندب الفزازی، عبدالرحمن بن ابزی و غیرهم ﷺ.

از زنان: فاطمه -سلام الله علیها- دختر رسول خدا ﷺ، عایشه، حفصه بنت عمر، ام سلمه، ام حبیب اسماء بنت ابی بکر، ام الفضل بنت الحارث و ام هانی بنت ابی طالب رضی الله عنهن بوده‌اند. به غیر از اینها عده دیگر از زنان و مردان نیز فقیه بوده‌اند و از آنها اخذ فقه شده است و عصر صحابه کرام ما بین نود تا صد هجری انقراض یافت.

واقدی گوید: آخرین صحابی در کوفه، عبدالله بن اوفای بود که در سال ۸۶ هجری زندگی را بدرود گفت، و در مدینه سهل بن سعد ساعدی بود که در سال ۹۱ هجری در صد سالگی چشم از زندگی فرو بست، و در بصره، انس بن مالک بود که در سال ۹۱ یا ۹۳ به جمع صحابه سلف پیوست، و در شام عبدالله بن یسر بود که در سال ۸۴ به دار آخرت رحلت نمود، و ابوطفیل آخرین صحابه بود که پیغمبر ﷺ را دیده و بعد از تمام صحابه و عصر آنها،

بعد از صد هجری به عنوان خاتمه اصحاب نبی زندگی را بدرود گفت ...^۱.

فقهاء تابعین و اتباع آنها

نویسنده کتاب اصحاب صحاح سته درباره عصر تابعین یعنی کسانی که صحابه را دیده‌اند ولی نتوانسته‌اند به درک حضور و رسول گرامی صلی الله علیه و آله برسند به تفصیل سخن گفته است که ما به قسمتی از آن استناد می‌جوییم:

«بعد از عصر صحابه «تابعین» به قرآن و حدیث و روش صحابه، عمل می‌کردند، و اتباع تابعین نیز با گذشتگان خود از صحابه و تابعین اقتدا می‌کردند و استفاده می‌نمودند. در عصر صحابه و تابعین در شهرهای اسلامی مدارس و مکاتب عدیده‌ای برای تعلیم فقه وجود داشت که مردم برای تعلیم و جهاد و رابطه در راه خدا تربیت می‌شدند، نگهدارندگان این مدارس معمولاً (در آن روزگار) از جلّه علماء صحابه و اخلاف آنها بودند، که این فقهاء بزرگ مرجع فتوا به شمار می‌رفتند. ابن حزم متوفی به سال ۴۵۶ هجری قمری، گوید:

فقهاء تابعین و آیندگان بعد از آنها که مورد فتوا بودند

در مکه: عطا بن ابی‌ریاح، طاوس بن کیسان فارسی، عمر بن دینار و عکرمه، که از اصحاب ابن عباس بودند و همین عده از حضرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و حضرت ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها و جابر بن عبدالله انصاری اخذ فقه و حدیث و روایت کرده‌اند و سپس ابو زبیر مکی و عبدالله بن خالد و عبدالله بن طاووس و غیره بوده‌اند. سپس مسلم بن خالد زنجی و سعد بن سالم قداح و بعد محمد بن ادريس شافعی بوده‌اند. در مدینه: سعید بن مسیب مخزون، عروه بن زبیر عوام، سپس ابان بن عثمان بن عفان، عبدالله و سالم^۲ پسران عمر بن خطاب و غیره بوده‌اند.

۱- اصحاب صحاح سته، ۱۳-۱۴.

۲- در پاورقی صفحه ۱۷ کتاب اصحاب صحاح سته آمده است و پسر عبدالله بن عمر بوده است.

در بصره: حسن بن حسن که پانصد نفر از صحابه را درک کرده است و بعضی از فقهاء، فتاوی او را در هفت اسفار^۱ قطور جمع کرده‌اند و جابر بن زید و محمد بن سیرین و غیره بوده‌اند.

از فقهاء کوفه: نجد بن حزم و عده‌ای از تابعین مانند ابراهیم نخعی، عامر شعبی، سعید بن جبیر، سپس حماد بن ابی‌سلیمان، سفیان بن سعید ثوری، ابوحنیفه نعمان بن ثابت و غیره بوده‌اند ...

از اهل مصر: یزید بن حبیب، بکیر بن عبدالله بن الاشجع، و عمر بن الحارث بوده‌اند. از قیروان: سحنون بن سعید و از اندلس^۲ یحیی بن یحیی و عبدالملک بن حبیب و غیره بوده‌اند. این خلاصه آنچه بود که ابن حزم گفته است ...»^۳.

عصر نشأت مذاهب یا عصر اتباع تابعین

در خلاء زمانی وجود اصحاب و تابعین، شرایطی به وجود آمد که مذاهب فقهی متعددی رشد کردند و در کتاب اصحاب صحاح سته چنین آمده است.

«در این عصر اسباب و عوامل مختلف و متعددی وجود داشت که باعث بر تدوین مذهب گردید، و این عوامل مُنتج به نتایج بدین قرار است:

۱- طبیعی بود که اتباع تابعین از آنهایی که درک حضورشان می‌کردند استفاده می‌نمودند و در مسایل مورد اختلاف هر کدام از دو گروه، مذهب شیوخ و اهل شهر خود را اختیار می‌کردند.

۲- بنابراین، مذهب هر امامی در شهر خود بالا گرفت و اهل هر شهری تابع مذهب امام شهر خود بودند، ولی نه به صورت تقلید بلکه به وسیله علاقه همشهری بوده قناعت

۱- اسفار جمع سفر به کسر سین به معنی کتاب است.

۲- اسپانیا.

۳- اصحاب صحاح سته، ۱۶-۱۷.

می‌کردند، و این امامان شهر مانند: سفیان ثوری، و ابن ابی‌لیلی در کوفه، ابن جریح در مکه، مالک بن ماجشون در مدینه، اوزاعی در شام و لیث بن سعد در مصر. و اگر مسئله‌ای از تابعین شهر خود نمی‌یافتند اجتهاد می‌کردند، و طبیعتاً اجتهاد به رأی ایجاد اختلاف می‌کند.

۳- در عصر تبع^۱، اتباع فقهاء، چند طبقه شدند که در زمان و مشیخت فرق داشتند، و چون آراء و مذاهب زیاد شد دیگر جای آن بود که دانشمندانی مانند طبری و بیهقی به بعضی از تألیفات انفرادی بپردازند، زیرا مانند امروز مذاهب معروفه نبود که مردم یک شهر یا اقلیم و یا غیره را تحت کنترل قرار دهد.

۴- در عصر تبع و پیروان این و آن، مذاهب مختلفه‌ای به وجود آمد مانند مذاهب ائمه اربعه و مذهبی دیگر، بعضی از این مذاهب برای همیشه جاوید ماند و بعضی دیگر نابود و محو گردید. و همان مذهبی که از بین رفتند مانند مذهب اوزاعی در شام متوفی سال ۱۵۷ و مذهب سفیان ثوری در کوفه متوفی به سال ۱۶۱ و مذهب لیث بن سعد متوفی سال ۱۷۵ در مصر که کمتر از سایر مذاهب نبودند.

در قیام دولت عباسی اهتمام و توجه به فقه و رجال آن بیشتر شد و اهتمام به سنت و جمع و تدوین گردید و در قرن دوم و سوم مذاهب چهارگانه تسنن باشکوه و عظمت، سراسر ممالک اسلامی را فراگرفت.

مکاتب آغازین جهان اسلام

در روزگاران اولیه و آغاز ظهور اسلام سه مکتب وجود داشت:

اول- مکتب اهل تفسیر که مرکز آن شهر مکه مکرمه [بود] و رهبر آن عبدالله بن عباس صحابی و شاگردان او.

از تابعین مانند سعید بن جبیر و مجاهد و طاوس و عکرمه.

۱- تبع: پیروی.

از اتباع تابعین مانند شعبه و وکیع و ابن عیینه و ابن هارون و عبدالرزاق و ابی ابن یاس و ابن راهویه و سنید و ابن شیهه^۱ [بودند].

دوم- مکتب اهل حدیث [اخباریون] که مرکز آن در مدینه [بود] و اعضای اصلی آن از اصحاب کرام ام المؤمنین عایشه و فاروق اعظم عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت^۲.

و از تابعین: سالم بن عبدالله، خارجه بن زید بن ثابت، سعید بن المسیب، قاسم بن محمد بن ابوبکر، عروه بن زبیر، سلیمان بن بسا، و زهری و نافع و ابوالزناد و ربیعہ الرای و یحیی بن سعید [بودند].

از اتباع تابعین: امام مالک، پیشوا و رهبر این مکتب بود. پیروان این مکتب به احادیث اهمیت خیلی زیاد می‌دادند و احادیث را تکیه‌گاه اصلی مکتب به شمار می‌آوردند، به همین جهت نسبت به طرق و اسناد احادیث و راویان آنها دقت عجیبی به عمل می‌آوردند، و از این جهات به پیشرفت زیادی نایل آمده بودند و فضلا و دانشمندان از راه‌های دور برای کسب فیض از مکتب اهل حدیث به مدینه می‌آمدند و...

شافعی نیز رنج سفر به مدینه را به خاطر خواندن «موطأ» در محضر امام مالک، تحمل کرد و مزایای مکتب اهل تفسیر را با مزایای مکتب اهل حدیث بهم آمیخته، از هر دو مکتب به حد کافی استفاده نمود^۳.

سوم- مکتب اهل رأی (عقلیون) که مرکز اصلی آن شهر کوفه و شعبه بزرگ آن در بغداد بود، رهبران این مکتب از اصحاب کرام علی مرتضی و عبدالله بن مسعود [بودند]. از طبقه اول تابعین: شریح بن حارث و علقمه بن قیس نخعی، مسروق بن اجدع و اسود بن یزید نخعی.

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، عبدالله احمدیان، ص ۴۶-۴۸، به نقل از: الشافعی - ابوزهره، ص: ۳۱-

۴۱، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۹۷ (ترجمه).

۲- منبع مذکور، ص ۴۶-۴۸.

از طبقه دوم تابعین: ابراهیم بن شراحیل و عماد بن ابی سلیمان و امام ابوحنیفه بودند. پیروان مکتب اهل رأی بیشتر بر منطق و استدلال و نتایج قیاس‌ها و از قدرت استدلال و استفاده از نیروی عقل، بهره زیادی داشتند ولی از اخبار و احادیث پیامبر ﷺ اطلاع زیادی نداشتند^۱. عده‌ای از اصحاب و شاگردان او به نام مذهب او را دریافته و تدوین نمودند. عبدالله بن مبارک و وکیع، نیز از او روایت کرده‌اند و او چهار تن از اصحاب نبی ﷺ را مانند انس بن مالک، و عبدالله بن اوفای کوفه، و سهل بن سعد ساعدی در مدینه، و ابوطیفیل عامر بن وائله، در مکه درک نمود لکن به آنها نرسید، و اخذ از آنها نکرد. او از علمای درجه اول اسلام و مؤسس مذهب حنیفه است. اکثریت مسلمانان هندوستان، پاکستان، بنگلادش، ترکیه، افغانستان و آسیای مرکزی تابع مذهب او می‌باشند و او در میان مسلمین عنوان «امام اعظم» را دارد^۲.

در اینجا به مناسبت مقال درباره مؤسسين مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت که فقیه و محدث و مجتهد جامع‌الشرایط بوده‌اند، و دارای مسانیدی هم می‌باشند مختصری بحث می‌کنیم:^۳

امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله علیه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه «در ریحانه الادب» گوید: «نسب او به یزدجرد بن شهریار، آخرین ملوک ساسانی می‌رسد». در سال ۸۰ هجری در کوفه متولد شد و در سال ۱۵۰ در بغداد درگذشت.

وی رحمته الله علیه، بسیار عالم، عامل، وارع، اهل زهد و پرهیز، کثیرالخشوع و دائم التضرع به سوی خدا بود.

۱- منبع مذکور، ۴۶-۴۷-۴۸.

۲- اصحاب صحاح سته، ۲۵-۲۶.

۳- اصحاب صحاح سته، ۲۲-۲۳.

از حماد بن ابی سلیمان، و از ابراهیم نخعی و علقمه به قیس شاگرد عبدالله بن مسعود، علم فقه و حدیث را اخذ و تلقی نمود. امام شافعی و امام مالک به کمالات او معترف بوده‌اند.^۱

امام مالک رحمته الله

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی، نیز از ائمه حدیث و امام دارالهجره نبوی بوده است. اصل او از امراء قحطانی یمنی است. وی مؤسس مذهب مالکیه می‌باشد و از نافع، مقبری، زهری و ابن دینار روایت کرده است.

ابن مبارک، قطان و ابن مهدی از او روایت کرده‌اند. امام شافعی درباره او گفته است: «إذا ذکر العلماء فمالك النجم»^۲ و باز گوید: اگر مالک و ابن عیینه نمی‌بودند علم از حجاز می‌رفت.^۳

وی رحمته الله در سال ۹۳ در مدینه متولد شد، و بعضی گفته‌اند: در سال ۹۰ و ابن خلکان گوید: در سال ۹۵ متولد شده و در سال ۱۷۹ هجری زندگی را بدرود گفت. کتاب «الموطأ» از تألیفات مهم او است و آن اصل کتب صحیحه است. ابوبکر ابن عربی گوید: الموطأ اصل اول است و کتاب بخاری^۴ اصل دوم است. در این باب ابن اثیر به جای کتاب ابن ماجه^۵ آن را ششم سته صحیحه می‌داند و محمد عبدالباقی زرقانی شرحی بر آن

۱- اصحاب صحاح سته، ۲۵-۲۶.

۲- هرگاه از دانشمندان یاد شود، مالک ستاره است.

۳- مقصود اینست: اگر مالک و ابن عیینه در حجاز ظهور نمی‌کردند علم بدانجا راه نمی‌یافت.

۴- صحیح بخاری مهمترین کتاب از کتاب‌های ششگانه حدیث (صحاح سته) است که امام محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه جعفی بخاری آن را جمع‌آوری کرده است.

۵- محمد بن یزید بن ماجه الربعی از کبار محدثین و صاحب کتاب ششم از صحاح سته است که به نام سنن ابن ماجه معروف است.

کتاب نوشته است.

در حال حاضر پیروان مالک بن انس، مردم شمال آفریقا، لیبی و تونس و الجزایر و مغرب اقصی هستند^۱.

امام شافعی رحمته الله

ابوعبدالله محمد بن ادريس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف جدّ چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله مادر او فاطمه بنت عبدالله بن الحسن بن الحسین^۲ بن علی بن عبدالمطلب است. وی در شهر غزه در سال ۱۵۰، سال فوت ابوحنیفه تولد یافت. استاد ابراهیم خاقانی گوید:

اول شب بوحنیفه درگذشت شافعی، آخر شب، از مادر بزاد شافعی در سال ۱۹۸ هـ^۳ به مصر رفت و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال ۲۰۴ در مصر فوت کرد و در مقبره قرافه الصغری در عصر آن روز دفن گردید، اکنون مرقد او زیارتگاه و مطاف مسلمین است.

ملاً ابوبکر مصنف کُرد در کتاب طبقات الشافعی گوید: وی رحمته الله در دهی از شام مشهور به «غزه» به دنیا آمد، در دو سالگی او را به مکه بردند و در آنجا نشأت یافت و قرآن را حفظ نمود در حالی که هفت سال داشت، سپس [مادرش]^۴ جهت فراگرفتن فقه او را به مسلم بن خالد، مفتی مکه سپرد و [خالد] به او اجازه فتوا داد در حالی که پانزده سال داشت. به نزد امام مالک در مدینه رفت و ملازم او بود تا مالک زندگی را بدرود گفت، در سال ۱۹۵ به بغداد رفت و دو سال در آنجا ماند، بعد بر حسب لزوم، به مکه

۱- اصحاب صحاح ستّه، ۲۴-۲۵.

۲- عبدالله محض پسر حسن مثنی و او پسر امام حسن مجتبی است نه امام حسین.

۳- گروهی می‌گویند امام شافعی از ۲۸ شوال ۱۹۸ به مصر سفر کرده است.

۴- پدرش به مادرش اصلاح شد زیرا پدر امام شافعی به فاصله کمی از تولد امام وفات یافت و مادرش کفالت او را به عهده گرفت و او را به مکه برد.

رفت، و در سال ۱۹۸ به بغداد بازگشت، دو ماه در آنجا بود چون حضرت امام موسی کاظم شهید گردید، بر اثر دلگیری بغداد را ترک گفت و به مصر مهاجرت فرمود و در آنجا به نشر و تصنیف پرداخت و تا دم واپسین در مصر بود.

امام شافعی در علم حدیث، فقه، لغت، نحو و علوم اسلامی سرآمد دهر بود. ثقت، امانت، زهد، ورع، عفت نفس، حسن سیرت، علو قدرت، منزلت و سخاوت او زیانزد خاص و عام بود و مؤسس و واضع علم اصول می‌باشد.

اولین کتاب را در علم اصول فقه به نام «الرسالة» نوشت و در نزد امام مالک کتاب «الموطأ» او را حفظ نمود. اهل حفظ و اتقان بود و در پانزده سالگی به درجه اجتهاد رسید. وی رحمه الله مؤسس مذهب شافعی و کتاب «الأم» او در علم فقه مشهور است.

در «ریحانه الأدب» مسطور است: ابن ندیم تألیفات شافعی را متجاوز از صد کتاب نوشته و در «معجم الأدبا» صد و چهل و اندی به شمار آورده است.

اکثریت مردم عراق و شام و مصر و قسمتی از آفریقا مذهب او را متابعت می‌نمایند و اکثر اهل تسنن ایران بالخصوص کردستان به مذهب او می‌باشند.^۱

ملا عبدالله احمدیان نویسنده کرد، در شرح حال امام شافعی، با نثری شیوا و روان فرازهایی از زندگی امام را چنین به تصویر می‌کشد:

«شافعی بعد از ازدواج نیز چندین سال در مسند قضاوت شهر نجران یمن باقی ماند، و در این دیار از دو چیز بسیار لذت می‌برد، یکی اینکه مقررات فقه و احکام دینی را در عمل مشاهده می‌کرد و هر روز بر استنباط و معلوماتش افزوده می‌گردید و سایه سیاه و ستبر جهل را بیشتر از خود دور می‌کرد و دیگر اینکه ستمگران زورمند را (با) هر نامی که داشتند و در هر مقامی که بودند، به پای ترازوی عدالت می‌کشانید و حق ستمدیدگان را از آنان می‌گرفت و نقاب از چهره اهل تزویر برمی‌داشت، و تقدس مآبی و شخصیت

۱- اصحاب صحاح سته، ۲۷-۲۹. به مذهب او می‌باشند یعنی: پیرو مذهب امام شافعی می‌باشند.

کاذب اهل زور و زر و تزویر را چه به هنگام قضاوت و داوری و چه به هنگام بحث و گفتگو در محافل و مجالس برای مردم روشن می‌کرد و مسئولین بی‌لیاقت و مزدور و ستمگر حکومت را به باد انتقاد می‌گرفت و گاهی با نقل یک داستان فکاهی با طرح سؤال و جواب طنزآمیز، ساده‌اندیشی و بی‌کفایتی و حقارت و مزدوری آنها را خاطر نشان می‌نمود.^۱

در کتاب «تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی» درباره مبارزات امام و موضع‌گیری‌هایش در برابر ستمگران و مسئولان عباسیان چنین آمده است:

۱- والی ستمگر و درمانده و ناتوان نجران، از راه فریب و طفره به مردم هیجان‌زده شهر، مژده داده بود که به زودی ارزاق فراوانی از بغداد به نجران می‌رسد و عصر همان روز به شافعی خبر دادند که والی و ملازمانش را در راه نجران به بغداد دیده‌اند، شافعی گفت: شاید آن بیچاره در دروغ خود به شک افتاده، و برای استقبال از کاروان ارزاق به راه بغداد شتافته باشد، همان‌گونه که بچه‌ها سر به سر (اشعب)^۲ طمعکار گذاشته و او را مسخره می‌کردند و او برای نجات خود به آنها گفت: بچه‌ها برای چه ایستاده‌اید؟ در فلان جا، گردو توزیع می‌کنند، بچه‌ها فریب خوردند و به سوی آن مکان دویدند، و اشعب از مشاهده دویدن آنها در دروغ خود به شک افتاد و در دل خود گفت شاید راست گفته باشم و او نیز به آنجا شتافت و بار دیگر گریبان خود را در دست بچه‌های بازیگوش گذاشت!

۲- مهره‌های اطلاعاتی با وجود فراست و هوش سرشار و حقوق و مستمری و مزایای بی‌شماری که از حکومت عباسی دریافت می‌کردند، قادر به کشف توطئه‌های سیاسی نبودند و بسیار اتفاق می‌افتاد که تا دیرزمانی از فعالیت گروه‌های سیاسی غافل مانده و

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، تألیف: عبدالله احمدیان، ۶۵-۶۶، به نقل از الامام الشافعی، عبدالغنی، ص ۷۸ و ابوزهره، ص ۲۱.

۲- طنزپرداز عرب و فکاهی‌گوی.

جان سالم بدر می‌بردند و در جهت اشاره به ستمگری و مزدوری این مهره‌های اطلاعاتی عباسیان، شافعی می‌گفت: «کسی از من سؤال کرد که به هنگام شکار، چرا سگ‌های شکاری، با وجود ساق‌های بلند و فتری و کمر باریک و این همه سرعت و تیزروی باز غالباً به خرگوش‌ها نمی‌رسند؟ در جواب گفتم: «علتش این است که خرگوش‌ها در جهت مصلحت خود و نجات جانشان می‌دوند، اما سگ‌های شکاری در جهت مصلحت دیگران و پیدا کردن لقمه چربی برای آنها می‌دوند و بسیار فرق است در بین بیم جان و امید نان و بین مصلحت خود و مصلحت دیگران»^۱.

امام احمد رحمته الله

امام ابو عبدالله احمد بن محمد حنبل بن هلال شیبانی مروزی ثم بغدادی به سال ۱۶۴ در بغداد متولد شد و در سال ۲۴۱ زندگی را بدرود گفت. وی رحمته الله از اصحاب حدیث نیز می‌باشد. از امام شافعی و ابن مهدی روایت کرده و شیخین «مسلم و بخاری» از او روایت کرده‌اند.

امام احمد در حدیث و فقه امام بود، حافظه قوی و درایت کامل داشت. اهل ورع و عبادت بود. کتاب «المسند» او در حدیث مشهور است. این کتاب مشتمل بر هشت مسند است: اول آن، مسند العشره می‌باشد، و عبدالله پسرش با روایت از پدرش زیاداتی به آن ضمیمه کرده است. مشهور است که آن کتاب جامع چهار هزار حدیث با مکرر^۲ می‌باشد. او از ائمه کبار و اهل حفظ و اتقان و ورع بود و به شهرهای شام و یمن و حجاز در طلب علم حدیث مسافرت کرد. او مؤسس مذهب حنبلیه است. مردم قسمتی از آفریقا و

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۶۶-۶۷، به نقل از البداية والنهاية، ابوالفداء، ج ۱۰، ص ۱۱۴ و حياة الحيوان دمیری، (م- ۸۰۸) آقای احمدیان در پاورقی نوشته است: اینکه شافعی با طرح سؤال، جواب طعنه بر مهره‌های اطلاعاتی عباسیان را منظور نموده، یک امر استنباطی و فرضی است.

۲- حدیث با مکرر یعنی حدیث مکرر و تکراری.

عربستان و حجاز و شام و فلسطین پیرو مذهب او هستند.^۱

امامان چهارگانه با ذکاوت و تیزهوشی و ورع و پیروی از کتاب و سنت، خلاء وجود صحابه را برای مسلمانان پر می‌کردند و در نهایت فروتنی و اخلاص، روش حیات معقول و زندگی مؤمنانه را به مردم می‌آموختند در کتاب «چهار امام اهل سنت و جماعت» درباره ائمه اجتهاد این چنین آمده است:

ابوحنیفه و کسب علم

ابوحنیفه در عصر عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی به دنیا آمد و در زمان ولایت حجاج ثقفی، والی عراق به سن رشد رسید، و در عهد خلافت خلیفه دادگر (عمر بن عبدالعزیز) نبوغ و استعدادش آشکار گردید. در این زمان، کوفه از لحاظ علمی خلی پیشرفته بود. طبیعی است که ابوحنیفه در چنان محیطی می‌توانست استعداد خویش را به مرحله آزمایش درآورد. که ابتدا به فراگیری علم نحو پرداخت ... چنان دخالت دادن عقل و رأی در نحو زیاد ممکن نبود، ابوحنیفه علم نحو را چندان پیگیری نکرد و در مقابل، توجه خود را به فقه معطوف داشت و در جوار آن به علم «کلام»^۲ هم پرداخت، و رسایی تحت عنوان «الفقه الأكبر» و «الفقه الأبسط» و «العالم والمتعلم» و «الرد علی القدریة» و «الوصیة» نوشت و رساله‌ای هم خطاب به «مسلم البتی» به رشته تحریر درآورد.^۳

استادان ابوحنیفه

روزی ابوحنیفه به دیدار منصور خلیفه عباسی رفت. عیسی بن موسی در حضور او بود. عیسی درباره ابوحنیفه به منصور می‌گوید: این، دانشمند جهان امروز است. آنگاه منصور خطاب به ابوحنیفه می‌گوید: یا نعمان علم را از که آموختی؟ ابوحنیفه در جواب

۱- اصحاب صحاح سته، ۳۰.

۲- علم کلام علمی است که درباره ذات و صفات خدا بحث می‌کند.

۳- چهار امام اهل سنت و جماعت، تألیف محمد رئوف توکلی، ۱۳۶۱، صفحه ۱۵-۱۶.

می‌گوید: از اصحاب عمر، و آنها هم از عمر، و از اصحاب علی، و آنها هم از علی، و از یاران عبدالله بن عباس و آنها نیز از عبدالله که در زمان خودش کسی از او عالم‌تر نبود. منصور با اشاره به جواب ابوحنیفه در جواب منصور گفته است: علم را از ابراهیم^۱ فراگرفته‌ام که او نیز آن را از عمر بن خطاب، علی بن ابیطالب، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس آموخته است و منصور گفته است، آفرین بر تو درست می‌گویی، درود خدا بر استادان پاک و مبارک تو باد.

مشهورترین استادان ابوحنیفه، حماد بن ابی سلیمان اشعری، فقیه کوفی متولی در سال ۱۲۰ هجری می‌باشد. که ابوحنیفه درباره‌اش چنین می‌گوید: در معدن علم و فقه قرار گرفتم با اهل آن همنشینی کردم و فقهی از فقهای آن را برگزیدم». وی مدت ۱۸ سال نزد «حماد» به تحصیل فقه و حدیث اشتغال داشت و از محضر ابراهیم نخعی و شعبی هم برای فراگیری فقه استفاده نمود، تا اینکه بعد از چهل سالگی مستقلاً توانایی تدریس در مسجد کوفه را پیدا کرد.

در کتاب «تهذیب الاسماء واللغات» نووی، به اسامی افرادی برخورد می‌کنیم که ابوحنیفه از آنها کسب فیض نموده، و یا آنها را بهره‌مند ساخته است، که یکی از آنها «امام عاصم» یکی از قراء هفتگانه می‌باشد که قرائت قرآن را به ابوحنیفه یاد داده است... ابوحنیفه چون عصر صحابه را درک کرده است جزء تابعین به شمار می‌رود، وی از چند نفر از صحابه که می‌توان آنها را استادان وی نامید نقل حدیث کرده است از جمله: انس بن مالک، عبدالله بن انس الجهنی، عبدالله بن الحارث بن جزء زبیدی، جابر بن عبدالله، عبدالله بن ابی‌اؤفا، واثله بن الاسقع، معقل بن یسار، ابوطفیل، عامر بن واثله، عایشه بنت عجرد، سهل بن سعد، ثابت بن خلاد بن سدید، ثابت بن یزید بن سعید، عبدالله بن بصره، محمود بن الربیع، و عبدالله بن جعفر ابوامامه^۲.

۱- مقصود ابراهیم نخعی است.

۲- چهارم امام اهل سنت و جماعت، ۱۶-۱۷-۱۸.

تدریس ابوحنیفه

... ابوحنیفه تا مرگ استادش «حماد» او را تنها نگذاشت و از وفاداریش نسبت به استاد کاسته نشد. می‌گوید: تصمیم داشتم که مستقلاً جلسه تدریس را تشکیل دهم، شبی برای این کار از خانه خارج شدم، ولی به محض اینکه با استاد برخورد نمودم، شرمم آمد و از این کار منصرف شدم. بعدها شرایطی به وجود آمد که ابوحنیفه برای نخستین بار جلسه تدریس را تشکیل دهد و آن هم چنین بود که «حماد» ضرورتاً به انجام مسافرتی پرداخت و از ابوحنیفه خواست تا بازگشت وی از مسافرت، کلاس درست را اداره نماید، ابوحنیفه خواهش استاد را پذیرفت. در مدت تدریس، شصت سؤال از ابوحنیفه شد که به همه آنها جواب داد و جواب‌ها را نیز یادداشت کرد، و چون «حماد» از سفر بازگشت ابوحنیفه جواب سؤالات را به نظرش رسانید. «حماد» از شصت سؤال، چهل فقره را تصدیق نمود و مخالفت خود را هم با بیست جواب دیگر با ذکر دلایل برای ابوحنیفه بیان کرد. این رویداد باعث شد تا ابوحنیفه بیشتر در کار خویش دقت نماید.

پس از وفات «حماد» ابوحنیفه به تدریس فقه پرداخت و استعدادش را به کار انداخت. بیشتر شاگردانش افراد پخته‌ای بودند که می‌توان آنها را «شاگردان کبار» نامید.

روزی یک نفر در مجلس «وکیع بن الجراح» فقیه مشهور، خطایی را به ابوحنیفه نسبت داد، «وکیع» گفت: چگونه ممکن است ابوحنیفه با داشتن دستیاری چون «ابی یوسف» و «زفر» در قیاس و «یحیی بن ابی زائده» و «حفص بن غیاث» و «حبان و مندل» در به خاطر سپردن حدیث، و «قاسم بن معن» در آگاهی به زبان عرب، و نیز داود طایی و فضیل عیاض در وارستگی، مرتکب خطا شود؟ بدیهی است کسی که چنین همنشینانی داشته باشد خطا نمی‌کند، و اگر خطایی هم مرتکب شود او را از خطا باز می‌دارند.

گفته وکیع می‌رساند که همنشینان ابوحنیفه، افرادی بصیر و آگاه به علوم مختلف بوده‌اند که توانسته‌اند اشتباهات احتمالی را تصحیح نمایند. و همچنین دلالت دارد بر اینکه ابوحنیفه از علم و دقت فراوانی برخوردار بوده که چنان شاگردانی در مجلس درس

و افتایش حضور یافته‌اند.

شاگردان ابوحنیفه

در کتاب چهار امام اهل سنت و جماعت به نقل از «الفهرست»^۱، «الأئمة الأربعة»^۲، «وفیات الاعیان» ابن خلکان و «الاعلام» زرکلی، درباره شاگردان ابوحنیفه مطالبی آمده است که خلاصه‌ای از آنها را نقل می‌کنیم:

شاگردان برجسته ابوحنیفه که در گسترش فقه و مذهب وی بر دیگران برتری دارند عبارتند از:

۱- ابویوسف: وی در سال ۱۱۳ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۸۲ وفات نموده است... ابویوسف نخست به مدت هفت سال شاگرد «ابن ابی لیلی» بود. سپس به خدمت ابوحنیفه شتافت و در نتیجه کسب فیض از او، به صورت فقیهی دانشمند درآمد و توسط مهدی و هادی و رشید خلفای بنی عباس به سمت قاضی انتخاب شد.

او در کار قضاوت از آگاهی و تجربه و توانایی خود بر طبق احکام سود برده و رأی خود را بر مبنای حدیث پایه‌گذاری کرد و کتاب‌های زیادی را در عبادات، معاملات و حدود نوشته است که مشهورترین آنها کتاب «الخراج» می‌باشد ...

کتاب‌های دیگری هم دارد از قبیل «الآثار» و «الرد علی سیر الاوزاعی فیما خالف فیہ اباحنیفه». ابن ندیم هم کتاب‌های دیگری به ابویوسف نسبت داده است. و آنها عبارتند از: «کتاب الصلوة، کتاب الزکاة، کتاب الصیام، کتاب الفرائض، کتاب البیوع، کتاب الحدود و...».

۲- ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی (۱۳۲-۱۸۷): شیبانی مدت زیادی شاگرد

۱- الفهرست، تألیف ابن ندیم.

۲- الأئمة الأربعة، تألیف دکتر احمد الشرباصی.

ابوحنیفه بود، پس از وی نزد ابی یوسف، سفیان ثوری و اوزاعی به شاگردی پرداخت و نیز از امام مالک بن انس، فقه الحدیث و روایت را آموخت شیبانی مردی بوده خویشتن‌دار، کریم و دارای عزت نفس. در حدود شصت کتاب نوشته است ... که «المبسوط» از همه آنها مشهورتر است.

۳- زفر بن الهذیل (۱۱۰-۱۵۸ هـ): پدر زفر عرب و مادرش ایرانی بوده، وی پیش از ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی نزد ابوحنیفه درس خوانده و در قیاس کار کرده است، کتاب ننوخته ولی نظریات استادش را شفهاً انتشار داده است.

۴- حسن بن زیاد لؤلؤیی کوفی: ابوعلی حسن بن زیاد لؤلؤیی کوفی متوفی در سال ۲۰۴ هم از شاگردان و یاران ابوحنیفه به شمار می‌رود. شهرتش بیشتر به کسب روایت حدیث می‌باشد. در کوفه سمت قضاوت را داشته و این کتاب‌ها از اوست: «أدب القاضی، الخصال، معانی الأدیان، النفقات، الخراج، الفرائض، الوصایا، المجرّد والامانی ...».

باید دانست که ابوحنیفه برای مذهبش کتابی تألیف نکرده، ولی شاگردانش مخصوصاً ابویوسف، و محمد در مذهب او به تألیف کتاب‌هایی پرداخته‌اند و با توجه به احادیث نبوی بین فقه حنفی و فقه اهل مدینه که بر مبنای سنت پایه‌گذاری شده بود، رابطه‌ای برقرار ساخته و مذاهب استاد خویش را استحکام بخشیدند.

دیگر شاگردان ابوحنیفه، هلال الرأی، خصاف، صاحب کتاب «الحیل» و کتاب «الواقف» و ابوجعفر الطحاوی صاحب کتاب «جامع الکبیر» و ابوالحسن کرخی و ابوعبدالله گرگانی و علی بن محمد بزدوی مؤلف کتاب «الأصول» و ابوبکر کاشانی مؤلف «بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع» و میرغینانی مؤلف «الهدایة» شایان ذکرند. کتاب هدایه از معتبرترین کتب فقهی حنفی است که از چهار جزء تشکیل یافته و شرح‌ها و

حاشیه‌های فراوان دارد^۱.

اصول مذهب ابوحنیفه

ابوحنیفه می‌گوید: برای استنباط احکام، نخست به کتاب خدای تعالی مراجعه می‌کنم، اگر نتوانستم از کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ حکمی استنباط کنم از گفته‌های صحابه بهره گرفته و بقیه را رها می‌نمایم^۲ و به قول دیگری عمل نمی‌کنم. سپس اضافه می‌کند: اگر حدیثی از پیغمبر ﷺ به ما برسد آن را به کار می‌بندیم و اگر از صحابه باشد در پذیرفتن آن مختاریم و اگر از تابعین باشد با آن مقابله می‌کنیم چنانچه به تجزیه و تحلیل مذهب ابوحنیفه بپردازیم می‌بینیم که گذشته و آینده اصولی را به شرح زیر مورد توجه قرار داده‌است.

نخست- آسان گرفتن در عبادات و معاملات: ابوحنیفه معتقد است که هرگاه جسم یا لباس نجس شود^۳ شستن آن با هر مایع پاکی از قبیل گلاب و سرکه که بتواند نجاست را برطرف نماید جایز است و آب را تنها مایع پاک‌کننده نمی‌داند. همچنین می‌گوید: هرگاه کسی بخواهد در شب تاریکی نماز بخواند ولی با کوشش زیاد نتواند جهت قبله را درست تشخیص دهد و در غیر جهت قبله نماز بخواند، نمازش درست است. هر چند بعداً متوجه اشتباه خویش گردد. در زکات هم جایز می‌داند که به جای جنس، بهای آن پرداخته شود، و همچنین در زمینی که مسلمان آن را تصاحب نماید، لازم نیست که خراج و یک دهم را با هم از درآمد آن بپردازد، بلکه پرداخت یکی از آنها را واجب می‌شمارد، و در معاملات جایز می‌داند که ثمر درخت را قبل از رسیدن خریداری کنند. چنین گفته‌هایی می‌رساند که بر خلاف بعضی فقهاء که معتقد به سختگیری هستند

۱- چهارم امام اهل سنت و جماعت، ۲۰ تا ۲۳.

۲- مقصود تابعین است.

۳- مقصود متنجس است یعنی جسم ذاتاً نجس نیست بلکه به علت ارتباط با نجس، متنجس شده است.

ابوحنیفه در احکام، خواهان سهولت و آسانی برای مردم می‌باشد.

دوم- جانبداری از فقرا و ضعفا: برای کمک به مستمندان، ابوحنیفه زکات را بر وسایل زینتی طلا و نقره واجب می‌داند، و نیز معتقد است که اگر بدهی بدهکار به اندازه داراییش باشد، زکات بر وی واجب نیست، تا کمکی باشد به حال بدهکار.

سوم- تصحیح تصرفات انسان به قدر امکان: ابوحنیفه می‌کوشد تا کسی را که شرایط تصرف صحیح را داشته باشد، وی را در کارهای خود مختار نماید، مثلاً می‌گوید: کودک عاقل و اهل تمیزی که هر چند به سن رشد نرسیده باشد اگر اسلام بیاورد، مانند اسلام آوردن یک انسان کبیر قابل اعتبار است. همچنین تجارت وصی را با مال یتیم در صورتی که مصلحت یتیم ایجاب نماید، جایز می‌داند.

چهارم- رعایت حرمت انسان: ابوحنیفه این اختیار را به ولی زن بالغ و رشید نمی‌دهد که به میل خودش او را به عقد ازدواج مرد دلخواه خویش درآورد، و اگر مردی دختر بالغش را به عقد کسی درآورد، ولی دختر راضی نبود چنان ازدواجی صحیح نیست دیگر اینکه ابوحنیفه شهادت یک مرد و دو زن را در ازدواج به جای دو مرد قبول دارد، و شهادت بعضی از اهل ذمه را علیه بعضی دیگر جایز می‌شمارد.

پنجم- اختیارات دولت نماینده امام: ابوحنیفه از حق امام یعنی، حاکم شرعی می‌داند که به مقتضای مصلحت در غنایمی که مسلمانان از سرزمین‌های فتح شده به دست می‌آورند دخل و تصرف نماید. و این حق را برای امام قایل است که به هر وسیله‌ای که ممکن باشد مجاهدین را به جنگ تشویق نماید. مثلاً برای پیروزی مسلمانان به کسی که در جنگ، کار معینی انجام دهد، سهم معینی را از بیت‌المال اختصاص دهد. دیگر اینکه از حق امام می‌داند که زمین موات را در اختیار کسی بگذارد که می‌خواهد آن را آباد نموده و مورد بهره‌برداری قرار دهد و ولایت بر لقیط (بچه سر راهی) و اجرای قصاص را برایش از اختیارات امام می‌داند.

چنان قواعد مناسبی است که ابوحنیفه را سزاوار لقب (امام اهل رأی) گردانیده، جای

شگفتی نیست که وی بسیار اجتهاد نموده و در جایی که نصّ (کلام صریح) وجود نداشته به قیاس عمل نموده است. چنانکه می‌دانیم استادانش هم (حماد و نخعی) از فقهای سرشناس اهل رأی بوده‌اند.

ابوحنیفه در چنان فرصتی، تنها به استفاده از اهل رأی قانع نشده، بلکه در جوار آن با آراء فقهای مختلفی چون عطاء بن ابی‌ریاح، عکرمه بنده آزاد شده ابن عباس، نافع بنده آزاد شده ابن عمر، زید بن علی و امام جعفر صادق هم آشنا شده است.

مضافاً اینکه در زمان ابوحنیفه افرادی بودند که حدیث را از بر می‌کردند و تنها به ظواهر آن توجه نموده و از معانی آن سر در نمی‌آوردند، اما ابوحنیفه با داشتن زیرکی و استعداد در استنباط احکام، به غواصی در اعماق دریای معانی احادیث می‌پرداخت، بدون آنکه معارضه‌ای با نصّ داشته باشد، با برداشت صحیح از حدیث به مردم استفاده می‌رسانید ...

فقه حنفی بیش از سایر مکاتب فقهی برای عقل و ادراک آدمی ارزش قایل است. جاحظ می‌گوید: بسا انسان، پنجاه سال در فقه و تفسیر اشتغال نموده و با فقها نشست و از آنها آموخته و تمرین کرده باز می‌بینیم درخور قضا و فتوا و صدور حکم نمی‌باشد، ولی در مدت یک سال که فقه حنفی یا مانند آن را می‌خواند و به اصول فقه آشنا می‌شود، لایق مقام قضا و حکومت یک شهرستان می‌گردد، چند روزی آموختن فقه حنفی مطابق چندین سال تعلم فقه دیگران است^۱.

ابوحنیفه و سیاست

ابوحنیفه فقهی آگاه و مسئول و آزاده بود، او هیچگاه در برابر سلطه و قدرت امویان و عباسیان تسلیم نشد و از تصدی مسند قضا در عهد مروان اموی و منصور عباسی سرباز زد و یکصد و ده تازیانه «یزید بن عمرو بن هبیره» کارگزار امویان در عراق را به جان پذیرفت و عاقبت از ستم و جور هیأت حاکمه اموی به مکه گریخت و حدود شش سال

۱- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۲۳ تا ۲۶.

در مکه به تدریس فقه و حدیث پرداخت و با روی کارآمدن عباسیان به بغداد برگشت و به علت خودداری از پذیرفتن مسند قضاء، چندین بار به زندان افتاد.

در کتاب ارزشمند چهار امام اهل سنت و جماعت در این باره چنین آمده است: «یزید بن عمرو بن هبیره در زمان امویان از طرف مروان، کارگزار عراق بود، وی از ابوحنیفه خواست تا قضاوت کوفه را به عهده بگیرد، اما ابوحنیفه از قبول پیشنهاد یزید سرباز زد. یزید به خاطر این سرپیچی یکصد و ده ضربه شلاق را در یازده روز به ابوحنیفه زد، ولی ابوحنیفه از نظر خویش برنگشت، و یزید را ناگزیر ساخت تا از تقاضایش دست بردارد. به روایتی دیگر، یزید تقاضایش را تکرار نمود در به جای آن از ابوحنیفه خواست تا تولیت بیت المال را عهده دار شود، که ابوحنیفه آن را هم قبول نکرد.

ابوجعفر منصور اول، خلیفه عباسی متوجه شد که ابوحنیفه با وی موافق نیست، خواست تا به تدریج از ماهیت قلبی وی آگاهی یابد ولی ابوحنیفه با حاشیه رفتن در خلال درس‌ها و گاهی انتقاد از کارهای قاضی‌ها، و عدم همکاری با دولت، عقیده و نظر خویش را آشکار می‌ساخت. این رفتار ابوحنیفه، کینه را در دل منصور ایجاد کرد و درصدد برآمد که بر وی دست یابد، و این کار هم وقتی ممکن شد که ابوحنیفه را به بغداد احضار نموده و دستگیر ساخت. علت دستگیری هم این بود که ابوحنیفه پیشنهاد منصور را نیز برای تعهد شغل قضاوت نپذیرفت. منصور قسم خورد که قضاوت را به وی بقبولاند، و ابوحنیفه هم سوگند یاد کرد که قبول نکند. در آن جلسه «ربیع حاجب» حضور داشت و به ابوحنیفه گفت: آیا متوجه هستی که در مقابل قسم منصور شما هم سوگند یاد می‌کنی؟

... ابوحنیفه در جواب گفت: امیرالمؤمنین در پرداخت کفاره قسم از من تواناتر است. خودداری ابوحنیفه از پذیرفتن شغل قضاوت باعث شد تا منصور برای مدتی او را به زندان بیندازد. منصور بار دیگر درخواستش را تجدید نمود و ابوحنیفه ضمن رد پیشنهاد منصور، به او گفت: من برای قضاوت شما صلاحیت ندارم. منصور گفت دروغ می‌گویی

... ابوحنیفه گفت: با نسبت دادن دروغ به من، حکم عدم صلاحیت را برای احراز قضاوت صادر کردی، چون اگر دروغگو باشم به درد این کار نمی‌خورم، زیرا دروغگو نمی‌تواند قاضی باشد، و اگر راستگو هستم امیرالمؤمنین را گفته‌ام که صلاحیت قضاوت را ندارم. چون منصور از جواب به ابوحنیفه بازماند، دوباره او را به زندان فرستاد، بعد از آنکه چند بار او را زندانی و آزاد می‌کرد، مجدداً با تهدید می‌خواست که شغل قضاوت را بپذیرد. این بود که ابوحنیفه به خلیفه گفت: ای منصور از خدا بترس: کسی را به کار بگمار که از خدای تعالی بترسد^۱، به خدا من در حالت آرامش قابل اعتماد نیستم، پس چگونه درخشم مورد اعتماد هستم.

روایت می‌کنند که ابوحنیفه همچنان در زندان بماند تا وفات یافت^۲.

بعضی از وصیت‌های ابوحنیفه

وصیت اول- این وصیت خطاب به بزرگ‌ترین شاگرد و یارانش ابویوسف یعقوب بن ابراهیم می‌باشد که سرمشقی برای رفتار سلطان و مردم به شمار می‌رود. به علاوه راه پیروزی در آموزش و انتخاب اخلاق پسندیده را به شاگردانش نشان داده و او را از ارتکاب اعمال خلاف برحذر داشته است ...

«زینهار در هر وقت و حالی نزد سلطان نروید مگر اینکه برای حاجتی علمی از شما دعوت به عمل آورد، زیرا آمد و رفت زیاد با وی از احترام شما می‌کاهد. وقتی که در حضور سلطان هستی انگار که در میان آتش به سر می‌بری، دوری از چنان آتش به نفع شماست. زیرا تو را می‌سوزاند و آزارت می‌دهد. بدان که آنچه را سلطان برای خودش می‌خواهد به دیگران روا نمی‌دارد. سعی کن وقارت را نزد عامه حفظ کنی، به کودکان محبت کن، و به پیران هم احترام بگذار. چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «مَنْ لَمْ يَوْقِرْ كِبِيرًا، وَ

۱- در متن بترسید است.

۲- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۳۴-۳۵، به نقل از «الأئمة الأربعة»، ۴۱-۴۲.

لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا فَلَيْسَ مِنَّا» یعنی: «کسی که پیران ما را احترام نکند و بر کوچکتران ما رحم نیاورد، از ما نیست».

در بازارها و مساجد چیزی نخور. از کوزه‌های آب عمومی و نیز از دست سقاها آب ننوش.^۱ لباس حریر و ابریشم میپوش، چون به فخرفروشی و غرور منتهی می‌شود. پیش از تأمین مایحتاج زن، ازدواج مکن، نخست علم بیاموز، دوم از لحاظ مالی خود را تأمین نما، و آنگاه ازدواج کن، زیرا اگر هنگام آموختن علم، به کسب مال پردازی نمی‌توانی علم را دنبال کنی.

بدان که ازدواج پیش از علم، وقت شما را هدر می‌دهد، چون زاد و ولد زن و تکثیر عائله و تلاش برای امرار معاش آنها، تو را از تحصیل باز می‌دارد.

فرمان خدا را اطاعت کن و امانت را بپرداز، از نصیحت و راهنمایی همگان دریغ مدار. به مردم احترام گذاشته و آنها را خوار مشمار. در معاشرت با دیگران احترام متقابل را مورد نظر قرار بده. و در وقت دیدار با مردم از طرح مسایل علمی کوتاهی مکن، اگر کسی از تو سؤال کرد، در حدود سؤالش به وی جواب بده، تا دچار تشویش نشود.

اگر به خاطر ثروت، علم را رها کنی، دچار فقر خواهی شد، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هر کس از ذکر ما روی گرداند در این دنیا زندگی سخت خواهد بود».

با شاگردان مانند فرزندان برخورد نما، تا آنها را بیشتر در کسب علم تشویق نمایی. مناقشه و مجادله با عوام و اشخاص فرومایه، آبرویت را می‌ریزد. به هنگام ذکر خدا، حتی از پادشاه هم تجلیل مکن.

در نهان و آشکار با خدای خودت یکسان باش. دانشمند وقتی کارش روبراه می‌شود که ظاهر و باطنش یکی باشد. اگر سلطان تشخیص دهد که صلاحیت کاری را داری قبول مکن، مگر اینکه بدانی که به خاطر مقام علمیت چنان سمتی را به تو می‌دهد، و نیز بدانی که اگر آن

۱- امروزه ارزش بهداشت و طبّی این دستور برکسی پوشیده نیست.

را قبول نکنی و به کسی واگذار می‌نماید که به ضرر مردم تمام می‌شود. زینهار، از روی ترس در مجلس بحث و مناظره، صحبت نکنی، تا دچار لکنت زبان و پراکنده‌گویی نشوی.

در راه رفتن، متانت خود را حفظ کن، و از شتاب‌زدگی در کارها بپرهیز، و اگر کسی از پشت سر صدایت کرد، جواب مده، چون حیوانات را از قفا صدا می‌زنند. به هنگام صحبت کردن صدایت را بلند مکن، آرام باش. زیاد حرکت مکن تا ثبات شما به مردم محقق شود.

در حضور مردم از ذکر خدا کوتاهی مکن، تا سرمشقی برای آنها باشی. بعد از نمازها، وردی را بخوان که در آن آیات قرآنی وجود داشته باشد. خدا را به خاطر اینکه صبر و نعمت‌هایی را در شما به ودیعه گذاشته، سپاس کن. و روزهایی را در هر ماه برای گرفتن روزه برگزین، تا دیگران هم از شما پیروی نمایند.

مراقب نفس خود باش، و در راه علمی بکوش که در دنیا و آخرت تو را به کار آید. از یاد مرگ غافل مباش، و برای استادان و دیگر کسانی که از آنها بهره علمی گرفته‌ای از خداوند طلب بخشایش کن. و بر تلاوت قرآن دوام کن، با خودپرستان و اهل هوی و هوس جز برای هدایت به دین معاشرت مکن.

در جوار خانه سلطان سکونت منما، و عیب همسایگان را فاش مکن، زیرا آنها نزد شما بسان امانت هستند.

به طور کلی عیب‌پوش باش، و اگر کسی با شما مشورت کرد، تدبیر کارش را تا حدودی که آگاهی داری بنما، زیرا چنان کار موجب خشنودی خدا خواهد بود این نصیحت را از من بپذیر. انشاءالله در دنیا و آخرت تو را به کار آید.

از بخل و حسد بپرهیز، زیرا بخالت، آدمی را رسوا می‌سازد، طمعکار و دروغگو و دو به هم زن مباش، بلکه در تمام کارها جوانمرد باش. سعی کن همیشه لباس سفید بپوشی. استغناء قلب داشته باش، اگر نیازمند هم باشی عزت نفس را از دست نده، زیرا کسی که

بی‌همت باشد، مقام خود را تنزل می‌دهد. با دیوانگان و کسانی که آداب مناظره و احتجاج با اهل علم را نمی‌دانند صحبت مکن و نیز از مذاکره با افراد خودخواه که می‌خواهند با طرح مسایل نزد مردم به خودنمایی پردازند، بپرهیز. زیرا آنها می‌کوشند تا تو را از رو ببرند، و هر چند حق به جانب هم باشی به شما التفات نمی‌کنند.

در محاکمه سلاطین حضور به هم نرسان مگر اینکه چنانکه سخن گفتی در مقابل حق تسلیم شوند، زیرا اگر در حضور شما کار خلافی انجام دهند و نتوانی از آن جلوگیری کنی، مردم فکر می‌کنند که در مقابل اعمال ناروای سلاطین، حق‌السکوتی گرفته‌ای، در جلسه علمی از خشم بپرهیز.

از دعای خیرت مرا فراموش مکن، و این اندرزها، را که در جهت مصلحت شما و دیگر مسلمانان ایراد کرده‌ام از من بپذیر ...

وصیت دوم- این سفارش ابوحنیفه خطاب به شاگردانش یوسف بن خالد السمتی است که می‌خواست برای آموزش فقه اهل کوفه و اقوال استادان آنها به بصره برود، که قسمت‌هایی از آن چنین است:

بدان که هرگاه به توده مردم بدی کردی، با شما به دشمنی برمی‌خیزند، هر چند پدران و مادرانت باشند و نیز اگر با آنها نیکی کردی، هر چند با شما بیگانه باشند، نسبت به شما چون پدر و مادر خواهند شد.

بر شماست که مدارا و صبر و شکیبایی داشته و دارای رفتار نیک و گذشت باشی. اگر توانایی داری لباس تازه و تمیز بپوش، و از وسیله نقلیه مناسب استفاده کرده، عطر استعمال کن. از همه دیدار کن، حتی آنها که به دیدارت نمی‌آیند. و نیکی کن هر چند با شما بدی هم کرده باشند، با گذشت باش و کارهای روا را تبلیغ کن. و آنچه را که برای زیان دارد واگذار و از تقصیر کسی که به شما عنایت نکرده درگذر.

حق را ادا کن، و هرگاه یکی از برادران دینیت بیمار شد، از وی عیادت کن. تا می‌توانی محبت خود را نسبت به دیگران آشکار کرده و با صدای رسا به همه سلام کن.

تکلیف از مردم باید به حد توانایی آنها باشد، و راضی باش به چیز مشروعی که برای خودشان می‌خواهند. با آنها از روی حسن نیت رفتار کن و صادق باش، و از خودپسندی بپرهیز. به عهده‌ت وفا کن هر چند با شما پیمان‌شکنی کرده باشند. امانت را باز پس بده هر چند که به شما خیانت کرده باشند. به وفا و تقوی پای بند باش و با اهل ایمان معاشرت کن ...^۱

علم فقه و پیدایش آن

فقه علمی است که درباره فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند و مقصود از آن تحصیل ملکه اقتدار بر اجرا اعمال شرعی است.

استاد دکتر ذبیح الله صفا درباره علت پیدایش علم فقه و اجتهاد چنین می‌گوید: «در حیات رسول ﷺ، مسلمین احکام را از او فرامی‌گرفتند و در مشکلات تشریعی به وی مراجعه می‌کردند، ولی بعد از رحلت پیامبر ﷺ مرجع مسلمانان در رفع اینگونه حوائج، صحابه و علی‌الخصوص قراء بودند که آیات قرآن را از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ می‌شناختند و از پیامبر ﷺ فراگرفته بودند و مخصوصاً در میان صحابه، خلفای راشدین و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و زید بن ثابت و سلمان و ابوالدرداء و ابوموسی اشعری به فتوا مشهور شده‌اند. بعد از صحابه^۲ فتوا به تابعین^۳ منتقل شد. و از میان آنان هفت تن در مدینه شهرت یافتند که عبارتند از:

۱- منبع مذکور، ۳۶ تا ۴۰، به نقل از الأئمة الأربعة، ۴۳-۵۴.

۲- صحابه جمع صاحب است و در اصطلاح یاران پیامبر ﷺ را صحابه گویند: «من رأى رسول الله ﷺ وأمن به فهو صحابي». «هر کس پیامبر خدا ﷺ را دید و به او ایمان آورد صحابی است». و صحابی منسوب به صحابه است.

۳- تابعین جمع تابع به معنی پیرو است و در اصطلاح کسانی هستند که در زمان پیامبر ﷺ بوده و محضر آن حضرت را درک نکرده‌اند.

سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمن و قاسم و عبدالله و عروه و سلیمان و خارجه که عدد آنان را، مورخان تا ده تن نیز رسانیده‌اند و فقه فتوا به وسیله همین قوم در ممالک اسلامی انتشار یافت همچنان که گفته‌ایم در اوایل عهد اسلامی، فقه و قرائت و تفسیر و حدیث، علمی واحد بود، چنانکه جدا ساختن آنها از همدیگر دشوار می‌نمود لیکن اندک اندک هر یک از این علوم بر اثر توسعه و تکامل خود از دیگر علوم جدا شد و علم تشریع از میان سایر علوم به علم فقه و اصحاب آن به «فقهاء» معروف شدند و این فقها چون در کلیه امور مسلمین، حق اظهار نظر داشتند اهمیت وافر کسب کردند^۱.

مراکز مهم فتوا و طریقه اهل حدیث و اهل رأی

«در تمام قرن اول بر اثر اجتماع صحابه و تابعین در مدینه، مرکز مهم فتوا آن شهر بوده است لیکن از اوایل قرن دوم، عراق نیز در این باب مرکزیت و اهمیتی کسب کرد و گروهی از فقه‌های صاحب بنظر در آن دیار ظهور نمودند و همین دوگانگی مراکز علم فقه، باعث ایجاد دو روش ممتاز در آن علم گردید، یکی به نام طریقه اهل حدیث و دیگر به نام طریقه اهل رأی و قیاس که پیروان هر یک از این دو روش را از آغاز کار تا مدت‌های مدید با یکدیگر مشاجرات و مباحثات متمادی بود، و این امر، خود منجر به تألیف کتب متعدد گردید.

ابوحنیفه پیشوای اهل رأی

پیشوای اهل رأی، ابوحنیفه نعمان بن ثابت زوطی، از اصل، فارسی است. جدش زوطی در کابل و به قولی در «نساء» و خود ابوحنیفه در کوفه به سال ۸۰ هجری ولادت یافته و در بغداد به سال ۱۵۰ هجری درگذشته است. وی در اوایل عمر خود سرگرم مباحث کلامی بوده و با علماء کلام مراوده داشته است. از طرف دیگر بر اثر آنکه بزاز بود

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، صفحه ۷۵-۷۶.

در امور عملی اجتماع هم وارد شده بوده و از حقیقت وضع اقتصادی و تجاری عهد خود اطلاع داشته است و با وجود تأیید و تقویتی که بنی‌العباس از وی کرده‌اند تمایلی به علوین داشت و آنان را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانست. از شاگردان مشهور او ابویوسف (م. ۱۸۲) قاضی القضاء هارون الرشید و صاحب تألیفات متعدد و از آن جمله کتاب «الخراج» است. دیگر محمد بن الحسن الشیبانی و دیگر زفر (م. ۱۵۸). این شاگردان در پراکندن نظر و روش استاد خود اثر فراوان داشته‌اند.

ابوحنیفه و قیاس

ابوحنیفه در قبول احادیث سخت‌گیر بود چنانکه از مجموع احادیث، بیش از هفده حدیث متواتر را قبول نداشت و همین حالت او را مجبور می‌کرد که به قیاس و استحسان توجه کند.

علت عمده این نظر آن بود که وی اولاً مردی دقیق‌النظر و سریع‌الانتقال بود و ثانیاً در آغاز امر با متکلمین و مباحث آنان آشنایی یافت و ثالثاً در محیط فارسی و عربی عراق که در تمام دوره ساسانی از مهمترین مراکز بحث و نظر در مسایل دینی بود تربیت شد و چون این محیط مانند مدینه مستعد اخذ احادیث و سنن صحاح از صحابه و تابعین نبود ناگزیر می‌بایست روش دیگری غیر از آنچه فقهای مدینه به آن توجه داشتند اتخاذ کرد. علاوه بر این پیش گرفتن روش قیاس، در فقه امری تازه نبود و پیش از ابوحنیفه هم برخی از رجال کم و بیش بدین امر توجه کرده بودند.

قیاس چیست؟

قیاس عبارتست از آنکه در شریعت حکمی برای امری معلوم باشد و بعد امور دیگری را که با آن، اتحاد در علت داشته باشند بر آن قیاس کنند و همان حکم را نسبت به آن امور صادر نمایند. این اصل بعداً توسعه یافت و بر تمام مواردی اطلاق شد که نسبت به آنها نصّی وجود نداشت و فقیه با قیاس بر موازین شرعی و مقتضیات دین، احکامی در

باب آنها صادر می‌کرد. به این ترتیب قیاس به تدریج مرادف رأی قرار گرفت و رأی و قیاس یعنی آنکه فقیه بر اثر طول ممارست خود در احکام شرعیه این ملکه نفسانی را حاصل کرده باشد که بتواند با دقت در امور و علل و اسباب آنها احکامی که منطبق بر شریعت و سازگار با آن باشد نسبت به آنها صادر کند. پس شرط اصلی رأی و قیاس اجتهاد است. ابوحنیفه اگر نسبت به امری در قرآن و سنت رسول الله ﷺ (مشروط بر آنکه ثقات آن را روایت کرده باشند) تصریحی نمی‌یافت متوسل به اجتهاد می‌شد و بر همان سیرتی که گفته‌ایم می‌رفت و چون محیط عراق و فارس مستعد قبول این روش بود طریقه او به سرعت در این نواحی انتشار یافت»^۱.

مالک بن انس و حدیث

مالک بن انس را برخی عربی‌الاصل و بعضی از موالی دانسته‌اند. ولادت او در سال ۹۷^۲ و وفاتش در ۱۷۹ اتفاق افتاد. وی برعکس ابوحنیفه به احادیث و سنن و اطلاع از آنها و استناد بر آنها رغبت وافر داشت و نشأت در مدینه که محل سکونت و وفات عده کثیری از صحابه و تابعین بوده است، این امر را برای او به آسانی میسر می‌ساخت و حتی باید گفت که او را برین روش تربیت می‌نمود. البته پیش از مالک، مدینه مرکز فتوای مسلمانان بود و خلفا و صحابه و تابعین و قراء بزرگ در اینجا به استناد بر احکام الهی و احادیث و سنن و اجماع امت به دادن فتوا، خود سرگرم بودند.

مالک از فقهای مشهور آن شهر، فقه آموخت و به همان طریقه‌ای که آنان داشتند بار آمد و همان روش را ادامه داد و تکمیل کرد و شاگردان خود را به همان طریقت تربیت نمود. از شاگردان مشهور او عبدالله بن وهب (م. ۱۹۷) و عبدالرحمن بن القاسم (م. ۱۹۱) و اشتهب بن عبدالعزيز (م. ۲۰۴) و عبدالله بن عبدالحکم (م. ۲۱۴) و یحیی بن

۱- تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ۷۶-۷۷.

۲- ولادت امام را در بعضی از تواریخ و تذکره‌ها، ۹۰، ۹۳ و ۹۵ هجری قمری ضبط کرده‌اند.

یحیی الیشی (م. ۲۳۴) هستند که همه در حدیث و فقه مشهورند.

نحوه تمسک مالک به حدیث

تمسک مالک به حدیث تا درجه‌ای بود که حتی به خبر واحدی^۱ هم مشروط بر آنکه صحیح^۲ یا حسن^۳ باشد اکتفا می‌کرد و احکام خود را با توجه به آیات و احادیث سنن رسول ﷺ و صحابه و اجماع امت صادر می‌نمود و علی‌الخصوص به اجماع و اتفاق اهل مدینه یا اکثر اهل آن شهر بر حکمی درست مانند یک حدیث یا یک سنت استناد می‌نمود زیرا آنان را مطلع و معتاد به سنن حضرت رسول ﷺ و صحابه می‌دانست و می‌گفت: طبقات اهل این شهر اعمال و احکام خود را به پیروی از طبقه معاصر حضرت رسول ﷺ انجام می‌دهند و آنان خود از آن حضرت آموخته‌اند و او اجماع اهل مدینه را در کتاب «موطأ» به چهل و اند مسأله رسانیده است.

مهمترین اثر مالک کتاب «الموطأ» است که در آن احادیث و سنن و مسایل اجماعی اهل مدینه را بنا بر ترتیب فقهی مرتب نمود.^۴

درس خواندن شافعی جوان در خدمت امام مالک

امام مالک به وساطت فرماندار مکه پذیرفت که به شافعی جوان درس بدهد، در آغاز امام مالک از فرماندار^۵، خشمگین می‌شود و می‌گوید: «سبحان الله تعلیم و تعلم حدیث

۱- حدیثی که روایت‌کننده آن از حضرت رسول ﷺ یکی دو نفر بوده و بعدها آن به حد تواتر رسیده باشد آن را آحادالاصل گویند (آحاد در برابر متواتر آمده است).

۲- حدیث صحیح: «حدیث مسندی است که اسناد آن به نقل عدل ضابط از عدل ضابط، متصل باشد تا به رسول خدا ﷺ یا یک صحابی یا غیره برسد و معطل و شاذ نباشد.

۳- حدیث حسن: حدیثی است که سند آن با نقل عدل خفیف الضبط (کم حافظه)، متصل است و از شذوذ و عله سالم باشد.

۴- تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ۷۷-۷۸.

۵- فرماندار مدینه که نامه فرماندار مکه را به امام مالک داد.

رسول الله ﷺ را هم در مسیر قرطاس بازی خویش قرار داده‌اند!» شافعی دید رعب و هراس به گونه‌ای فرماندار را فراگرفته که قادر به توضیح مطلب نیست و ناچار خود چند قدم جلوتر رفت و (ضمن تقدیم معرفی‌نامه و توصیه‌نامه استادش مسلم بن خالد زنجی) به امام مالک گفت: «خدا خیر و نیکی را به تو عطا فرماید، من فرد قریشی و مطلبی هستم و وضع و حال من چنین است و چنان برای تعلم حدیث از مکه، مشتاقانه به محضر تو شتافته‌ام». امام مالک تحت تأثیر بیانات شیوا و رقت‌بار شافعی، یا توصیه‌نامه مفتی اعظم شهر مکه مسلم بن خالد زنجی یا سیمای فراست‌آمیز شافعی، رنگ و لحن کلماتش به کلی تغییر کرد و در حالی که به پیشانی شافعی چشم دوخته بود (گویی خطوط اسرارآمیزی را درباره آینده این جوان بیست ساله مطلبی مطالعه می‌کرد) خطاب به او گفت: ای محمد کاملاً مواظب خود باش و از تمام گناهان پرهیز نما، و تقوا از خدا را پیشه خود کن، پایه بلندی از علم و فقاہت در انتظار توست، و در پاسخ تقاضایت نعم و کرامه با کمال احترام با درخواست تو موافقت می‌کنم، فردا به مسجد پیامبر ﷺ بیا.^۱

شافعی مدت هشت ماه در محضر امام مالک، سرگرم فراگرفتن تفسیر آیه‌ها و احادیث و استنباط احکام اسلامی می‌شود، و این مدت هر چند از لحاظ کمی، زمان زیادی نیست ولی از نظر کیفی و شور اشتیاق شافعی و حضور دایمی و تمام وقت او در محضر این استاد مهربان، به اندازه چندین سال جای استفاده و سبب فیض‌یابی او گردید و در همین مدت توانست از مقام یک مفتی که در مکه و در محضر مسلم بن خالد زنجی به آن نایل آمده بود، به مقام مجتهد در فتوا در چهارچوب مذهب امام مالک، هم‌تراز عبدالرحمن بن قاسم و عبدالرحمن وهب اصحاب امام مالک و هم پایه ابویوسف و محمد بن حسن

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۳۹ به نقل از الامام مالک، شکعه، ص ۱۰۰-۱۰۱ و الشافعی،

ابوزهره، ص ۱۹-۲۰، زیرنویس، معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۲۸۴، به نقل از الامام الشافعی، عبدالغنی، ص ۷۱.

درکوفه و بغداد، واصل گردد ...^۱

روش مهم دیگری که اندکی بعد از دو روش ابوحنیفه و مالک پدید آمد روش امام شافعی است.

محمد بن ادريس شافعی و اصول فقه

محمد بن ادريس الشافعی (۱۵۰-۲۴۰) مدتی در مکه نزد سفیان بن عیینه و مسلم بن خالد زنجی فقه آموخت و سپس به مدینه رفت و در خدمت مالک تلمذ کرد و بعد از وفات مالک به یمن رفت و سپس در سال ۱۹۵ به بغداد عزیمت کرد و همانجا بود تا درگذشت.^۲

شافعی در اثناء اقامت خود در عراق با محمد بن الحسن شاگرد ابوحنیفه آشنایی یافت و از او فقه را به روش عراقیین آموخت و بدین ترتیب علم اهل حدیث و اهل رأی هر دو در او جمع شد. آنگاه در این طریقه تصرفاتی کرد و قواعدی به وجود آورد. روش او در فقه چنین است که: اصل در فتوا کتاب و سنت و اجماع و آثار و قیاس بر آنهاست و قیاس هم جز با علم به کتاب الله و اطلاع از اقوال و سنن گذشتگان و اجماع ناس و اختلاف آنان میسر نیست.

از آثار مهم شافعی که اکنون در دست است رساله او در «اصول فقه» و رساله دیگر به نام «کتاب الام»^۳ می باشد. شافعی شاگردانی داشته است که طریقه او را در عراق و ایران و مصر پراکندند و قبول مذهب او در ایران تا درجهای بود که در این کشور مدت ها هم شأن مذهب ابوحنیفه بوده است.^۴

۱- منبع مذکور، به نقل از امام شافعی، حسین محمد الرفاعی، ص ۹، مقدمه ام، ص ۸، الامام الشافعی، عبدالغنی، ص ۷۴.

۲- امام شافعی از ۲۸ شوال سال ۱۹۸ تا ۲۹ رجب سال ۲۰۴ در مصر اقامت فرمود و در همانجا به رحلت ایزدی پیوست.

۳- در متن کتاب تاریخ ادبیات، کتاب الامام، ذکر شده است که صحیح نیست.

۴- تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ۷۸-۷۹.

احمد بن حنبل و حدیث

اصل او از مرو، ولی ولادت و نشأتش در بغداد بوده است. در سال ۱۶۴ ولادت یافت و به سال ۲۴۱ درگذشت. توجه او بیشتر به علم حدیث بود و در راه جمع حدیث، کوفه و بصره و مکه و مدینه و شام و یمن و الجزیره را دید. مدتی مصاحب امام شافعی بود و از وی کسب علم کرد. در اینکه او از بزرگان محدثین بود تردیدی نیست ولی همه علماء بزرگ او را به فقیه نشناخته‌اند و از آن جمله محمد بن جریر در مذهب او را در خلاف بین فقها نیامورد و می‌گفت او مرد حدیث است نه مرد فقه. فقه او به شدت، مبتنی بر حدیث است چنانکه اساس علم خود را بر کتاب و حدیث و سنت قرار داده‌است، هر فتوا را که از صحابه نقل شده بود قبول داشت و از میان چند فتوا از صحابه معتقد بود آن را باید پذیرفت که اقرب به کتاب و سنت باشد. و حتی حدیث مرسل^۱ یا ضعیف^۲ را هم بر قیاس ترجیح داده‌است و از قیاس جز در موردی که ضرورت و احتیاج به نهایت رسیده باشد استفاده نمی‌کرد. احمد بن حنبل کتابی در فقه تصنیف نکرد بلکه آنچه از او در فقه روایت شده عبارتست از پاسخ‌هایی که به سؤالات مردم داده‌است و شاگردان او آنها را فراهم آورده‌اند و مرتب و مدون کردند.

از کسان دیگری که در این سه قرن دارای اثری در علم فقه بوده‌اند ابوسلیمان داود بن علی بن داود اصفهانی معروف به داود الظاهری (م. ۲۷۰) سفیان بن سعد الثوری (م. ۱۶۱) و ابوجعفر محمد بن جریر الطبری (۲۲۴-۳۱۰) صاحب کتاب اختلاف الفقها و «جامع البیان فی تفسیر القرآن» و «تاریخ الرسل والملوک» را می‌توان نام برد.

بر روی هم باید دانست که سه قرن اول هجری از همه قرون و ادوار دیگر اسلامی

۱- اگر سلسله روایت‌کنندگان به یک نفر غیر صحابی منتهی گردد خواه آن نفر تابعی یا غیر تابعی باشد حدیث را «مرسل» گویند و این عقیده علمای اصول و فقها و بعضی از محدثین است. و حدیث مرسل نزد اکثر محدثان حدیثی است که سلسله روایت آن فقط به تابعی منتهی شود.

۲- حدیث ضعیف، حدیثی است که صفات صحیح و صفات حسن در آن جمع نشوند.

بیشتر مستعد ظهور مذاهب مختلف فقهی و دوره اجتهاد و صدور آراء گوناگون نسبت به کیفیت استخراج احکام فقهی از کتاب و سنت یا رأی و قیاس بوده و به همین نسبت هم کتب بسیار در این سه قرن نوشته شده است و هر یک از صاحبان مذاهب و شاگردان و پیروان بزرگ آن تألیفات گرانبها پدید آورده‌اند که بعضی از آنها هنوز هم در دست است. بر اثر این توجه و عنایت شدید، فروع احکام اسلامی به تمامی، در همین سه قرن تدوین شد چنانکه دوره‌های بعد را می‌توان دوره ادامه فقهی سه قرن اول و حتی دوره انتخاب دسته‌ای از مذاهب و ترک مذاهب دیگر دانست.^۱

مراکز تعلیم

نخستین مرکز تعلیم مسلمانان، مساجد بود.

مسجد از آغاز دوره هجرت مرکز تجمع مسلمین و اخذ تصمیمات سیاسی و تعلیمات دینی بود و سنتی که از عهد پیامبر ﷺ و خلفای راشدین ایجاد شد بعد از آن دیرگاهی در میان مسلمانان باقی بماند. در این دوره اسلامی هم، این سنت از قرن دوم و سوم به بعد معمول بود و در بسیاری از مساجد که در بلاد این کشور ایجاد شد بنابر اطلاعات و شواهدی که در دست داریم حوزه‌های تدریس دایر بود و از آن جمله است در سیستان و بخارا و هرات و فارس و غیره. در نیشابور که تا حمله مغول از امهات بلاد اسلامی بود از اینگونه مساجد بزرگ که مرکزیت تعلیم داشته باشد بسیار وجود داشت، مانند مسجد مطرزی و مسجد قدیم نیشابور و جامع منیعی نیشابور که آن را از ابوعلی حسان بن سعد از بزرگان نیشابور (م. ۴۶۳) ساخته بود، کتابخانه معتبری داشت که در سال ۵۴۸ در حمله غزان به غارت رفت و دانشمندان بزرگی در آنجا تدریس می‌کردند مانند اسعد بن مسعود العتبی نیشابوری متولد به سال ۴۰۴ که در آن مسجد مجلس املاء داشت و درین مجلس محدثین و ائمه وقت حاضر می‌شدند و مانند مسجد عقیل که کتابخانه بزرگی داشت.

۱- تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ۷۹-۸۰.

در این مساجد و مراکز تدریس و تعلیم، فقها، و محدثان و مفسران و قراء بزرگ تدریس می‌کردند. مثلاً شیخ ابومحمد عبدالله الجوینی پدر امام الحرمین جوینی و الحلیمی وقتی به نیشابور رسید از جانب پادشاه غزنه مأمور تشکیل حلقه‌ای در نیشابور گردید و او در تمام مدت اقامت خود در نیشابور در حلقه خویش مشغول املاء حدیث بود.

از مدارس مشهور، مدارس برای ابن فورک اصفهانی در نیشابور و رکن‌الدین اسفراینی ساخته شده و مدرسه بیهقیه که امام ابوالحسن محمد بن شعیب البیهقی فقیه شافعی (م. ۳۲۴) در کوی سیار نیشابور ایجاد کرده و اسعد بن مسعود عتبی نیشابوری فقیه مشهور در آنجا ساکن بوده است.

و در شهرهای مختلف، مدارس فقهی و حوزه‌های علوم دینی ساخته شده است چنانکه در بیهق مدرسه‌ای برای فرقه حنفیه به نام ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف بیهقی جدّ ابوالحسن بیهقی دانشمند معروف قرن ششم و در نوکوی نیشابور مدرسه‌ای برای شافعیه به نام ابوالحسن حنانی واعظ نیشابوری (م. ۴۱۶) ساخته شد.^۱

مذاهب حاکم

در این دوره مذاهب اهل سنت کمال قدرت و رواج را در ایران داشت زیرا مذاهب دولت‌های غالب و امرای زمان بوده است. از مذاهب مختلف اهل سنت که در قرن چهارم پاره‌ای از آنها رو به ضعف^۲ و بعضی رو به توسعه رواج یافت، در این دوره مجموعاً چهار مذهب اصلی و مهم مالکی و حنفی و شافعی و حنبلی در ممالک اسلامی پذیرفته شده بود. در ایران دو مذهب شافعی و حنفی بیش از همه مذاهب دیگر اهل سنت و بیشتر از تمام مذاهب اسلامی رواج داشت. مهم‌ترین مراکز رواج این دو مذهب،

۱- تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ۲۶۳ تا ۲۶۶.

۲- مانند مذاهب داود ظاهری، سفیان ثوری و محمدبن جریر طبری که به کلی از بین رفتند.

مشرق زمین بود که به قول نظام الملک مسلمانان پاکیزه و همه، شافعی یا حنفی بوده‌اند.^۱ لیکن در عراق و طبرستان، شیعی مذهب‌ها بسیار در مراکز مختلف مانند قم و ری (طهران) و آوه (ساوه) به سر می‌برده‌اند. دو مذهب حنفی و شافعی، مذهب حاکم عصر بود. سلاطین سلجوقی بر مذهب امام ابوحنیفه بوده و وزرای خود را از میان حنفیان و شافعیان برمی‌گزیده‌اند. از دو وزیر معروف سلاجقه که در آغاز سلطنتشان به وزارت ارتقا جستند، عمیدالملک ابونصر الکندری (مقتول به سال ۴۵۶) بر مذهب حنفی و در عقیده خود بسیار متعصب بود لیکن بعداً از تعصب دست برداشت و نسبت به حنفیان و شافعیان به یک چشم نگریست.

نظام الملک قوام الدین خواجه بزرگ، ابوعلی حسن بن علی بن اسحق ملقب به «رضی امیرالمؤمنین»، وزیر سلاجقه بر مذهب شافعی و مردی پاک اعتقاد بوده است. «وقتی بر دلش گذشت که محضری^۲ نویسد در کیفیت زندگانی او با بندگان خدای و همه علما و بزرگان دین، گواهی خود بر آن محضر نویسند و آن محضر با او در خاک نهند. هر چند که این صورت، کسی نکرده است و در شریعت مطهره، مسطور و مذکور نیست اما به نیکو اعتقادی خواجه، این محضر نوشتند و هر کس از بزرگان دین شهادت خود بر آن محضر ثبت کردند و امام ابواسحق فیروزآبادی صاحب تنبیه با آنکه مدرس نظامیه بود و منظور نظر احسان و انعام خواجه، چون آن محضر، به خدمتش بردند بر آنها نوشت که حسن خیرالظلمه^۳. چون محضر، پیش خواجه بردند و خطأً ابواسحق بدید بگریست و گفت هیچکس از این بزرگان راست چنین ننوشته که او نوشت. و بعد از وفات خواجه، در خواب دیدند که خواجه گفتی که حق تعالی بر من بخشید و رحمت کرد به سبب این سخن راست که خواجه ابواسحق نوشت»^۴.

۱- سیاست‌نامه خواجه نظام الملک، ۷۷.

۲- محضر: گواهی‌نامه، آنچه را که گروهی بنویسند و امضاء کنند.

۳- حسن بهترین ستمکاران است.

۴- تجارت السلف هندوشاه، ۲۷۷.

اگر این روایت درست باشد دلیل اعتقاد بسیار ساده و ابتدایی خواجه درباره مسایل دینی است و به هر حال این روایت نشانه بارزی از اعتقادات مردم آن زمان می‌تواند بود.

درجه تعصب خواجه نظام الملک از این روایت هندوشاه به خوبی معلوم می‌شود. وی گفته است که: «خواجه مذهب امام اعظم شافعی داشت و سلطان ملک‌شاه در اصفهان مدرسه‌ای بنا کرد در محله کران، چون خواستند که بنویسند که در این مدرسه کدام طایفه باشند از سلطان پرسیدند، گفت اگرچه من حنفی مذهبم اما این چیز از برای خدای تعالی ساخته‌ام. قومی را محفوظ و مخصوص کردن و طایفه‌ای را ممنوع و محروم داشتن وجهی ندارد، بنویسند که اصحاب هر دو امام در این مدرسه ثابت باشند علی‌التساوی و التعادل، و چون سلطان مذهب امام ابوحنیفه داشت خواستند که نام امام ابوحنیفه پیش از امام شافعی نویسند، خواجه نگذشت و مدتی آن کتاب موقوف ماند و سلطان فرمود تا خواجه را رضا نباشد هیچ ننویسند. عاقبت قرار بر آن گرفت که بنویسند: «وقف علی أصحاب الإمامین، امامی صدری الإسلام». «بر یاران دو پیشوای امام و دو صدر اسلام وقف گردید». اما خواجه، مدارس را که خود ساخته و نظامیه نامیده بود همه جا وقف بر اصحاب امام شافعی کرد.

پادشاهان زمان خصوصاً سلاطین سلجوقی نیز با سیاست مذهبی خاصی که اتخاذ کرده بودند، نسبت به مذاهب اهل سنت تعصب می‌ورزیده‌اند و با شیعه و باطنیه (اسماعیلیه) اظهار عناد فراوان می‌کرده‌اند و ائمه شافعی و حنفی و اشعری همه، مصدر کارهای بزرگ و مورد اقبال و توجه پادشاهان و وزیران این عهد بوده‌اند.^۱

تعصبات و مشاجرات مذهبی

اسلام که دین وحدت عقیده و مرام یکتاپرستی است در کش و قوس‌های اختلاف‌انگیز پیروان ناآگاه و احیاناً متعصب و کینه‌توز مذاهب، ضربه‌های کاری و

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، دکتر ذبیح الله صفا، ۱۴۱.

جبران‌ناپذیر خورده است و چه بسا که این اختلاف، علما را نیز فراگرفته است. بحث در ترجیح یکی از دو مذهب حنفی و شافعی بر یکدیگر و یا سایر مذاهب، و اختلاف و مشاجره علمای آنها، در تمام قرن پنجم و ششم دایر بود، و تقریباً می‌توان گفت کم‌تر شهری بود که از این مشاجرات مذهبی خالی باشد. غالباً مجالسی در خدمت وزراء و امراء و سلاطین برای بحث در مسایل مذهبی منعقد می‌شد و علما و ائمه فرق مختلف و رجال و معاریف، در آن حضور می‌یافتند و این بحث و مشاجرات ائمه فرق، طبعاً مایه تحریک عوام الناس و برافروختن دایره تعصب در آنان می‌شد و کار مشاجره و مناقشه را به مجادله و تخریب محلات و سوختن کتابخانه‌ها و کتب و نظایر این سفاهت‌ها می‌کشانید.^۱

اجتهاد

مرحوم ابوالوفا کانیمشکانی در کتاب اصول فقه شافعی که ترجمه و شرحی از «لبّ الأُصول» است درباره اجتهاد چنین می‌گوید:

اجتهاد در لغت به معنی رنج و مشتق کشیدن، و در اصطلاح عبارت است از به کار بردن شخص فقیه، تمام طاقت و توانایی خود را در تحصیل ظنّ، نسبت به حکم شرعی. منظور از فقیه در این تعریف کسی است که با داشتن اطلاعات لازمه، آماده و مهیای تحصیل ظنّ به حکم شرعی بوده، و پس از به دست آوردن آن، حقیقت فقه شناخته شود. در این صورت مراد از فقیه و مجتهد یکی است.

از دقت در تعریف فرق معلوم می‌گردد، فقط مطالبی مورد اجتهاد قرار می‌گیرد که دلیل قطعی نداشته، و شخص مجتهد با تحمل رنج و به کار بردن تمام توانایی خود نسبت به حکم آنها تحصیل ظنّ نماید از قبیل وجوب نیت در وضو، و یا وجوب قصاص در مورد قتل به وسیله آلات و ادوات سنگین وزن و سایر مطالب مورد اختلاف. لکن مطالبی که دلیل قطعی دارند از قبیل وجوب نمازهای پنجگانه، و حرمت عمل به زنا، و سایر

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ۱۴۷.

مطالبی که مورد اتفاق امت هستند، محل اجتهاد واقع نمی‌گردد.

منابع اجتهاد

در کتاب تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی درباره منابع اجتهاد چنین آمده است: «امام ابوحنیفه رهبر مکتب اهل رأی در عراق، برای اجتهاد خویش منابع زیر را مقرر داشت: کتاب، سنت، فتاوی اصحاب، اجماع، قیاس، استحسان، عُرف. و در همان زمان و کمی بعد از ابوحنیفه، امام مالک رهبر مکتب حدیث در حجاز، اجتهاد خود را بر منابع زیر قرار داد:

کتاب، سنت، اقوال اصحاب، اجماع، عمل اهل مدینه، قیاس، استحسان، مصالح مُرسله، عُرف، سدّ ذرایع.

امام شافعی در همان زمان و کمی بعد از امام مالک، اجتهاد خود را بر منابع زیر قرار داد: کتاب، سنت، اجماع، قول اصحاب، قیاس، و شاید امام شافعی معتقد بود، که قول به منابع دیگر مانند: عُرف و عادت و استحسان و مصالح مرسله اولاً بر اثر نقص آگاهی و عدم تعمق در منابع پنجگانه است و ثانیاً احکام مستنبط از غیر منابع پنجگانه، فاقد قدسیّت است و نمی‌توان آنها را حکم الله و احکام فروع دین به شمار آورد^۱. در بررسی و تحقیق منابع اجتهاد به نه منبع اشاره می‌کنیم و به صورت اختصار درباره آنها توضیح داده می‌شود:

- ۱- کتاب: مقصود قرآن است که در حدود (۲۰۰) آیه آن، از احکام فروعی بحث می‌کند.
- ۲- سنت: عبارتست از گفتار و کردار و رفتار و تأییدهای پیامبر ﷺ احادیث احکام در حدود (۴۰۰) حدیث است.
- ۳- اجماع: اتفاق فقها (متخصصین در فقه) بر حکمی از احکام فقهی در هر عصری

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۸۳-۸۴، به نقل از الأئمة الأربعة، مصطفى شکعه، الامام ابی حنیفه، از ص ۱۷۱ تا ۱۷۹ و الامام مالک از: ۱۰۸ تا ص ۱۱۰.

برای اهل عصر بعدی، دلیل به شمار آید.

۴- اقوال و فتاویٰ صحابی‌های بزرگوار و ترجیح در بین آنها: در صورتی که این اقوال و فتاوا با هم تفاوت‌هایی داشته باشند.

۵- قیاس: چیزی که حکمش با دلایل چهارگانه گذشته معلوم نشده است از راه مقایسه با چیزی که با یکی از دلایل نامبرده حکمش معلوم گشته، حکمش را معلوم کنیم به شرط اینکه علت حکم امر اول در امر دوم نیز وجود داشته باشد. مثال: «نبیذ» (مشروبی که از انگور تهیه نمی‌شود) حکمش از راه قیاس با «خمر» (مشروبی که از انگور تهیه می‌شود) و به نصّ آیه، حرام بودنش معلوم شده است معلوم می‌کنیم که حکم «نبیذ» نیز حرام بودن آنست) زیرا، علت حرام بودن امر اول «خمر» اسکار و مست کردن آنست، در نتیجه هر مشروب و مسموم و مأكولی که دارای هر نام و اسمی باشد و از هر ماده‌ای تهیه گردد مادامی که تخدیر و بیهوشی ایجاد نماید قطعاً حرام است و استعمال آن از گناهان کبیره است.

۶- استحسان: در لغت به معنی طلب امر بهتر. و کاربرد آن در فقه، مواردی است که مجتهدی حکم شبیه به امر معلومی را، به خاطر اینکه به امر دیگر بیشتر شباهت دارد ترک نماید، و به عبارت امروزی توجه به روح قوانین بکند و برخی از استحسان، تفسیرهای دیگری کرده‌اند و گفته‌اند ترک قیاس و توسل به امری بهتر از آن. امام شافعی، استحسان را به عنوان یکی از منابع استنباط احکام شرعی قبول نداشته و مخالف عمل به آن بوده و گفته است «من استحسن فقد شرع» یعنی: «کسی که از استحسان حکمی استخراج کند به شرع‌سازی دست زده است».

۷- مصالح مُرسله: احکامی که به مصلحت افراد جامعه استخراج شده‌اند (مصالح) ولی آنچه انگیزه و علت آن احکام شمرده شده است، از طرف شرع نه معتبر اعلام شده نه مُلغی شمرده شده است. (مُرسله) مانند زدن کسی که متهم به سرقت باشد تا به واقعیت اعتراف کند، و مانند ضامن شدن استادکارها (خیاط، نجار، تعمیرکار و ...) در

حفظ و نگهداری پارچه و مواد و وسایلی که در اختیار آنها قرار داده می‌شود.

۸- عرف و عادت: کارهای معمول و متداول در بین مردم که مخالف دلایلی شرعی نباشد. و برخی از فقها در تعریف آن چنین گفته‌اند:

«کارهای معقول و خردپسندی که طبع سالم، آنها را بپذیرد. مثال: بر حسب عرف و عادت کسی که حمام می‌رود درباره میزان مقدار آب و مدت مکث، با وی قرار نمی‌کنند و همچنین در خرید و فروش اشیاء جزئی، صیغه ایجاب و قبول اجرا نمی‌گردد.

۹- سدّ ذرایع^۱: احکامی که با توجه به این دو اصل کلی زیر، به مصلحت مردم استخراج می‌شوند،

اصل اول امر به کاری، امر است به همه وسایل و موجبات آن کار. اصل دوم نهی از کاری، نهی است از همه وسایل و موجبات آن کار. مثال: کسی که در مرض موت، زنش را به خاطر محروم کردن از ارث، طلاق باینه کبری بدهد با وجود وقوع طلاق باینه کبری، آن زن، باز وارث است از راه سدّ ذرایع. و جلوگیری از این ستم و اجحاف‌های ناروا. مثال دوم: در جنگ با کفار سربازی که دزدی می‌کند دستش بریده نمی‌شود مبادا به سپاه دشمن ملحق گردد»^۲.

اقسام اجتهاد

اجتهاد از نظر حکم چهار قسم است: واجب عینی، واجب کفایی، مندوب و حرام. واجب عینی، اجتهاد در مسئله‌ایست که از مجتهد سؤال شود و بیم از بین رفتن آن مسئله در میان باشد.

۱- ذرایع: جمع ذریعه، مؤنث به معنی: وسیله، دستاویز است.

۲- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۸۴-۸۵-۸۶، به نقل از روح الدین الاسلامی، عقیف عبدالفتاح طباره، ص ۴۶۰، شرح جمع الجوامع، شمس‌الدین محلی، ج ۲، ص ۱۸۴-۲۱۱، الشافعی، ابوزهره، ص ۱۸۴، جمع الجوامع، شمس‌الدین محلی، ج ۲، ص ۲۹۷، الأئمة الأربعة الامام احمد، مصطفی شکعه، ص ۱۷۹-۲۲۸.

واجب کفایی، اجتهاد در مسئله‌ایست که بیم از بین رفتن آن وجود نداشته، و مجتهد دیگری هم که بتواند حکم آن را تعیین نماید موجود باشد.

مندوب، اجتهادی است که قبل از وقت درباره مسایلی که حکم معینی ندارد به عمل آید.

حرام، اجتهادی است که در مقابل دلیل قاطعی به عمل آید. اطلاق لفظ اجتهاد فقط به مناسبت رنج بیهوده‌ای است که در استنباط حکم به کار رفته والا عنوان اجتهاد ندارد.^۱

انواع مجتهد

مجتهد سه نوع است. مجتهد مطلق^۲ که در تمام ابواب فقه (در همه مذاهب) فتوا می‌دهد. مجتهد مذهب^۳ که بر قواعد امام و پیشوای خود احاطه و اطلاع کامل دارد و احکام را از نصوص و تصریحاتی که پیشوای مزبور در مسایل فقه اظهار داشته است، استنباط و استخراج نماید. در این صورت همانطور که مجتهد مطلق نباید بر خلاف نص، اجتهاد نماید، مجتهد مذهب نیز نباید از نص پیشوا عدول کند.

مجتهد فتوا، و آن مجتهدی است که در مذهب پیشوای خود متبحر بوده، بتواند از دو قول او یکی را بر دیگری ترجیح دهد، و این در موردی است که از طرف خود پیشوای مذهب به نحوی از انحاء، نسبت به اولویت یکی از دو قول اشاره نشده باشد.^۴

تجزیه اجتهاد

تجزیه اجتهاد عبارت از آن است که مجتهد، فقط در مسایل مخصوصی مانند فرایض و تقسم ارث، قوه اجتهاد داشته ولی در سایر مسایل، قوه آن را نداشته باشد. این قسم

۱- اصول فقه شافعی، تألیف ابوالوفا محمد بن عبدالکریم کانیمشکانی معروف به معتمد کردستانی، انتشارات غریقی، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- هر چهار امام، ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل مجتهد مطلق هستند.

۳- امام حسن شیبانی و ابویوسف در مذهب حنفی و امام نووی در مذهب شافعی مجتهد در مذهب می‌باشند.

۴- اصول فقه شافعی، ۲۴۳.

اجتهاد مورد اختلاف علما واقع شده، بعضی آن را جائز دانسته، و بعضی مخالف جواز آن هستند. دلیل مخالفین این است، شاید درمیان آن قسمت‌هایی که این نوع مجتهد، قوه اجتهاد ندارد، دلیل معارضی یافت شود که به اجتهاد او در این مسئله خلل وارد آورد ولی مجتهدی که در تمام مسایل قوه اجتهاد دارد، از همچون احتمال و تصویری مصون و مأمون است.

طرفداران تجزیه هم می‌گویند:

چون فرض این است که مجتهد در یک قسمت از مسایل باید به تمام ادله مربوط به مسئله مورد اجتهاد آگاه و بصیر باشد، لذا احتمال فوق، بسیار دور و بلکه مردود است.^۱

مجتهد مطلق

استاد محمد مصطفی مراغی بزرگ، رئیس اسبق دانشگاه الازهر درباره مجتهد مطلق می‌گوید:

«کسی که در احکام و مسایل شرعی اجتهاد می‌کند، گاهی چون تمام شرایط در او جمع است، صلاحیت استنباط تمام احکام شرعی را دارد و چنین شخصی «مجتهد مطلق» نامیده می‌شود.

و گاهی به خاطر احاطه به رشته خاصی، صلاحیت استنباط بعضی از احکام را داراست و در این صورت او را «مجتهد خاص» یا «مجتهد متجزی» گویند، و مجتهد و فقیه و مفتی در اصطلاح علمای اصول، کلماتی مترادفند.

آنگاه صریح گفته طولانی امام غزالی را از کتابش «المستصفی» نقل نموده و درباره آن می‌گوید:

این شرایط مجتهد مطلق است که شارع او را مکلف نموده که جمیع احکام را از ادله تفصیلی به دست آورد و تقلید و واسطه میان وی و ادله را حرام گردانیده است.

۱- منبع مذکور، ۲۴۳.

خلاصه این شرایط از این قرار است:

- ۱- مجتهد باید به نکات آیه‌ای که می‌خواهد با آن استدلال کند و به هنگام نیاز با حکمتش تطبیق دهد، عالم باشد، ولی حفظ تمام قرآن و یا حفظ آیات احکام شرط نیست.
 - ۲- به محمل ثبت هر بابی از باب‌های حدیث، آشنا باشد تا بتواند به هنگام صدور فتوا به آن مراجعه نماید و شرط، آن نیست که تمام احادیث و یا احادیث احکام را حفظ باشد بلکه کافی است که اصلی مانند «سنن أبی داود» و «معرفة السنن» تألیف احمد بیهقی را در اختیار داشته باشد.
 - ۳- باید بداند که آیه و حدیث مورد استدلال، منسوخ نشده است.
 - ۴- باید بداند که بر خلاف مسئله مورد بحث و تحقیق، اجماع نشده است. البته لازم نیست محل اجماع و خلاف را حفظ باشد.
 - ۵- آشنایی به علم لغت و نحو به طوری که بتواند خطابات عربی را به خوبی بفهمد و با ادله و شرایط آن آشنا باشد.
 - ۶- لازم نیست درباره سند احادیثی که راویان آنها به عدالت معروفند و مورد قبول همگانند، تحقیق کرد و در غیر این صورت چنانکه پیشوایان عادل که مذاهبشان شناخته شده است، آنان را عادل شمرده باشند باز هم کفایت می‌کند.
- درمیان شرایط فوق از همه مهم‌تر، دانستن سه فن زیر است:

۱- علم حدیث

۲- علم لغت

۳- علم اصول

علماء، هر یک از آیات و احادیث احکام و ناسخ و منسوخ و موارد اجماع و خلاف را جداگانه در کتابی جمع‌آوری کرده‌اند و اکنون احکام شرع در کتاب‌های فقه و در شروح حدیث و تفسیر، مدوّن گشته است. و در این زمان، عصر روایت و حدیث پایان یافته و مردم به کتب تدوین شده و نظریات پیشوایانی که درباره راویان، جرح و تعدیل نموده‌اند،

مراجعه می‌کنند.

و در عین حال کتاب‌های رجال و حاوی شرح حال راویان، فراوان است و طالبان علم به آسانی می‌توانند درباره آنان تحقیق کنند. و علم لغت عربی و فنون آن مانند نحو، صرف، ادب و بلاغت در مدارس دینی مصر^۱ و غیره با دقت کافی تدریس می‌شود و طلاب را برای درک عبارت و خطابه‌های عربی کفایت می‌کند.

و همچنین اصول فقه (ادله و شرایط آن) و غیره به طور کامل تدریس می‌شود، چه آنهایی را که غزالی ذکر کرده و چه آنهایی را که ذکر نکرده است.

اجتهاد نه تنها از نظر عقل ممکن است بلکه عادتاً نیز امکان‌پذیر است و اکنون راه آن از زمان گذشته که می‌بایست به خاطر به دست آوردن حدیث و آراء و اجماع علما، به نقاط دوردست سفر کنند، آسان‌تر است. در حال حاضر موارد بحث و تحقیق و اجتهاد در هر یک از قسمت‌های علوم: حدیث، فقه، لغت، نحو و منطق، جمع‌آوری و دسته‌بندی شده و احادیث صحیح از ناصحیح مجزا گشته، به طوری که پژوهشگر را از تحقیق و جستجو راجع به چگونگی رجال و روایت‌کنندگان بی‌نیاز ساخته است و تمام این کتاب‌ها در کلیه کتابخانه‌های کشورهای اسلامی یافت می‌شود. ولی در زمان گذشته این مواد و این کتب در دسترس همگان نبود.

اکنون بیشتر مسایلی که برای تحقیق و اجتهاد عرضه می‌شود، فقها قبلاً دلایل آن را تحقیق کرده و درباره آن فتوا داده‌اند و هر کدام، نظریات خود را با ذکر ادله در کتاب‌های خود آورده‌اند و در این عصر، مجتهد کاری جز این ندارد که نظریات و دلایل تدوین شده را مورد مطالعه قرار دهد و بهترین آنها را انتخاب کند.

اما حوادث و مسایل جدیدی که پدید می‌آید و احتیاج به حکم جدید دارد، حفظ تمامی آیات و احادیث احکام و فهم صحیح آنها و شناختن ناسخ و منسوخ و حفظ موارد اجماع لازم نیست و احتیاج به این جهد و کوشش که در راه فهم مطالب کتب پیچیده

۱- در تمام کشورهای اسلامی و مدارس دینی علوم اسلامی و معانی و بیان تدریس می‌شود.

«الأزهر» می‌شود، ندارد.

آنچه مسلم است زمانه، خلقت انسان را تغییر نداده و خردها پنهان نگشته و همان طبیعت و سرشت گذشته، اکنون در انسان باقی است و مجتهدین را به بالاترین درجه‌ای که از نظر عقل ممکن است می‌کشاند. و من در عین احترام به نظریه کسانی که اجتهاد را محال می‌دانند، اجتهاد را جایز می‌دانم و می‌گویم که در میان علمای مدارس دینی مصر کسانی هستند که شرایط اجتهاد در آنان جمع است و تقلید برای آنها حرام می‌باشد.

اجتهاد خاص

اجتهاد مطلق و آنچه را که درباره‌اش بدون تحقیق می‌گویند کنار می‌گذاریم و به اجتهاد خاص یا اجتهاد جزئی می‌پردازیم.

اجتهاد خاص یا جزئی عبارت از اجتهاد در واقعه خاصی است برای رسیدن به حکم شرعی آن توسط دلیل.

کسی که دارای قدرت چنین اجتهادی باشد، تقلید کردن در مسئله‌ای که می‌تواند اجتهاد کند، برایش حرام است.

البته علما در تجزّی و تجزیه نشده اجتهاد، اختلاف کرده‌اند ولی بیشتر برآنند که اجتهاد، قابل تجزّی است از جمله حجه الاسلام غزالی و شیخ ابن همّام در این باره استدلال نموده‌اند که تقلید در صورت دسترسی به دلیل، عبارت از ترک علم و پیروی از شک و تردید است که پیغمبر از آن نهی فرموده آنجا که می‌فرماید:

«دَعْ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ...». «آنچه مورد شک و تردید است رها سازید و به سوی غیر مشکوک روی آورید».

و غزالی در کتاب «المستصفی» می‌گوید:

اجتماع این علوم هشتگانه در مجتهد مطلق که می‌خواهد در جمیع احکام فتوا دهد لازم است و به نظر من اجتهاد منصبی تجزیه‌ناپذیر نیست، بلکه می‌توان عالمی را مجتهد

در قسمتی از فقه و غیر مجتهد در قسمت دیگر دانست. و آمدی در کتاب «الأحكام» بعد از شمردن شرایط مجتهد می‌گوید: تمام این شرایط در مجتهد مطلق که متصدی حکم و فتوا در جمیع مسایل است لازم می‌باشد، اما برای اجتهاد در بعضی مسایل تنها دانستن علوم مربوطه به آن کفایت می‌کند و هیچ اشکالی ندارد که به علوم و شرایط مربوط به سایر مسایل فقهی آشنایی نداشته باشد، و مکلفی که اهلیت اجتهاد در مسئله‌ای را داشت و در آن مسئله اجتهاد کرد و اجتهادش منجر به حکمی شد به اتفاق کل نمی‌تواند از دیگری تقلید نماید. و در صورتی که اجتهاد نکرده باشد - گرچه در این باره اختلاف است - ولی نظریه مورد اعتماد اینست که جواز تقلید حکم شرعی، احتیاج به دلیل دارد و اصل، نبودن دلیل است و کسی که مدعی دلیل باشد باید بیان کند.

این آراء و نظریات علمای اصول درباره اجتهاد متجزی بود که صریحاً می‌گویند کسی که قدرت بر اجتهاد در وقایع خاص را دارد تقلید کردن بر او حرام است خواه مرجع تقلیدش اصحاب پیغمبر ﷺ باشد و خواه تابعین آنها و یا یکی از پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت و ... و

و همانطور که بیان داشتیم اجتهاد متجزی (در این عصر) آسان است و برای کسی که می‌خواهد در یکی از مسایل بیع یا طلاق اجتهاد کند، کافی است که آیات و احادیث آنها را بشناسد و بداند کدامیک منسوخ و کدام غیر منسوخ است و ضمناً با موارد اجماع آشنا باشد تا از مخالفت احتراز جوید و در فهم لغات و اقامه دلیل بینا باشد (تا دچار خطا و اشتباه نشود)^۱.

۱- همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۶۳ تا ۲۶۸، مقالات دارالتقريب قاهره، ترجمه بی‌آزار شیرازی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

اجتهاد در زمان پیغمبر ﷺ

موضوع دیگر جواز وقوع برای خود پیغمبر ﷺ است، بعضی برآنند، در صورتی که پیغمبر ﷺ مهبط وحی است خود قادر به تحصیل یقین بوده احتیاجی به اجتهاد ندارد. بعضی دیگر می‌گویند، چون آمدن وحی به اختیار خود او نیست، اجتهاد او جایز و صورت وقوع نیز پیدا کرده است. و از دلایلی که در این مورد اقامه شده، یکی آیه:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنفال: ۶۷].

«شایسته هیچ پیغمبری نیست که اسیرانی داشته و با گرفتن فدیة آنها را رها کند تا آنگاه کشت و کشتار زیادی در زمین بکند».

و دیگری آیه:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۳].

«خدا درگذرد از تو چرا به کسانی که خواستند از غزوه تبوک تخلف کنند اجازه دادی».

می‌باشد که پیغمبر اکرم ﷺ در آیه اول نسبت به باقی گذاردن اسرای بدر و گرفتن فدیة از آنها، و در آیه دو، نسبت به مأذون داشتن منافقین در تخلف از غزوه تبوک، مورد عتاب الهی قرار گرفته، و از آنجا که امور ناشی از وحی موجب عتاب نخواهد بود، پس از عتاب‌ها به واسطه اجتهاد او بوده است. بعضی هم گفته‌اند اجتهاد پیغمبر ﷺ در امور جنگ و تدابیر آن جایز، و صورت وقوع پیدا کرده، و در غیر آن جائز نیست، و این قول، جمع بین دو نظریه اول است که بدین وسیله رفع اختلاف طرفین می‌شود.

و نیز در اینکه اجتهاد مردم و افراد دیگری غیر از پیغمبر، در زمان حضرت رسول ﷺ جایز است یا خیر؟ اختلافات زیادی شده. چون شرح و بسط آنها در اینجا ضرورتی ندارد به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که اصح، آن است اجتهاد مردم در زمان پیغمبر ﷺ جایز واقع هم گردیده است.

زیرا بنا به روایت صحیحین مسلم و بخاری حضرت رسول ﷺ راجع به طایفه بنی قریظه یهود، رأی و نظریه سعد بن معاذ خواست و او هم اظهار نظریه کرد و مورد

موافقت و تأیید پیغمبر اکرم ﷺ واقع گردید.

تقلید

افراد عامی و کسانی که اهلیت اجتهاد را ندارند اگرچه برخی از علوم اجتهاد را فراگرفته‌اند، باید از گفتار مجتهدی پیروی کنند^۱ تمام فقها برآنند که مقلد می‌تواند از هر کسی که دارای علم و عدالت و اهلیت اجتهاد است استفتاء (و تقلید) نماید هرگاه مقلد از مجتهدی در مسئله‌ای تقلید کرد و به قولش عمل نمود نمی‌تواند در آن مسئله به دیگری رجوع کند.

در کتاب تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی مسأله تقلید به طور مفصل مورد نقد و بررسی قرار گرفته است که ما به اختصار (به گونه‌ای که رابطه کلمات و معانی آنها رعایت شود) به آن اشاره می‌کنیم:

اول- محمد بن علی شوکانی مؤلف «نیل الأوطار»، ابن حزم مؤلف «محلّی»، ابن قیم جوزی مؤلف «اعلام الموقعین»، ابن عبدالبرّ و جمع دیگر از دانشمندان معروف، تقلید را نه تنها در اصول دین، بلکه در فروع دین نیز جایز نمی‌دانند و نه تنها تقلید از امام الحرمین و غزالی و نووی بلکه تقلید از هیچکدام از ائمه اربعه (امام شافعی، امام مالک و...) مجاز نمی‌شمارند. این دانشمندان در اثبات نظریه خویش می‌گویند: تقلید یعنی قبول احکام (حرام و حلال و ...) از کسی بدون دلیل همان‌گونه که در دوران جاهلیت قبل از اسلام، یهودیان و مسیحیان احکام حرام، حلال و... را بدون دلیل از پیشوایان دینی قبول کرده و از آنان پیروی می‌نموده‌اند و آیه سوم سوره اعراف و آیه دوازدهم و سیزدهم سوره شورا و آیه سی و یکم سوره توبه و آیه شصت و هفت سوره احزاب و آیه یکصد و شصت و شش سوره بقره، قبول احکام را از کسی بدون دلیل، نکوهش و منع کرده‌اند

۱- همچنان که به هنگام بیماری به پزشک متخصص روی می‌آوریم و برای انجام هر مشکلی نزد کسی می‌رویم که آگاه و بصیر و باتجربه باشد باید امور دینی و شرعی را نیز از صاحبان رأی و اجتهاد بپرسیم.

و نشان داده‌اند که این رفتار در شأن مسلمانان نیست مثلاً آیه سوم اعراف می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ [الأعراف: ۳].^۱

«فقط از آنچه از طرف خدا برای شما نازل گردیده پیروی کنید و جز خدا از دستوردهندگان دیگر پیروی نکنید...».

دوم- برخی از دانشمندان که به روشنفکر معروف شده‌اند امثال طه حسن، در کتاب آئینه اسلام، تقلید را در احکام فروعی مجاز و بلکه لازم می‌دانند اما از عوارض دردهای چهار مذهبی به شدت می‌نالند و لیت و لعل‌هایی را سرهم می‌بندند که کاش در تمام جهان اسلام تنها یکی از مذاهب چهارگانه وجود می‌داشت و اتحاد مسلمین جهان، جای اختلاف آنها را می‌گرفت ...^۲.

سوم- جمع بسیاری از دانشمندان، تقلید در فروع دین را کاملاً مجاز دانسته و وجود مذاهب اربعه را نشانه آزادی در اسلام وسعه صدر مسلمین و اثری از آثار رحمت خدا شمرده‌اند اما از طرف دیگر، تقلید از یکی از مذاهب اربعه را بر همه کس واجب شمرده‌اند و دروازه اجتهاد مطلق را، بسته اعلام نموده و اجتهاد در مذهب و در فتوا را هم به شیوه امام غزالی و امام الحرمین (جوینی) و نَوَوِی و رافعی از همه معاصرین سلب نموده‌اند و این طرز تفکر را تقوای علمی می‌نامند و مخالف این نظریه را به انحراف

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۸۶-۸۷، به نقل از «القول المفید»، شوکانی، ص ۱۳-۱۵-۳۴-۳۶، دایرة المعارف، فرید وجدی، جهد، ص ۲۴۶، اعلام الموقعین، ابن قیم، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۹۱-۱۹۹-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۵.

۲- منبع مذکور، به نقل از آئینه اسلام، دکتر طه حسین، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۲۴۳-۲۴۴، چاپ چهارم.

عقیدتی و بدعت‌گرایانی متهم می‌کنند.^۱

چهارم- عده‌ای دانشمندان محقق و واقع‌گرا در عین اینکه تقلید در فروع دین را مجاز و حتی ضروری می‌شمارند و خود پیرو یکی از مذاهب اربعه هستند و این مذاهب را خزانه‌های معارف اسلامی، و صاحبان آنها را شایسته درود و تقدیر و سپاسگزاری می‌دانند، اما به هیچ‌وجه معتقد نیستند که بعد از آنها تا ابد در اجتهاد بسته شده است و تا ابد جز پیروی از آنها پیروی از هیچ مجتهد دیگری جایز نیست، بلکه پیروی از آنها مستلزم این است که این انحصارطلبی را از آنان نفی کنند، زیرا خود صاحبان مذاهب هرگز خود موافق نبوده‌اند که مردم به صورت انحصاری از آنها پیروی کنند مثلاً:

اول- امام ابوحنیفه، می‌گفت: «این رأی ابوحنیفه است که ما بهتر از آن را نتوانسته‌ایم به دست آوریم، و اگر کسی، رأی بهتر از آن را، ارائه داد آن رأی صحیح‌تر است و باید از آن پیروی شود».

دوم- امام مالک هرگاه حکمی را استنباط می‌کرد، به یارانش می‌گفت: «به خوبی در آن دقت و تأمل کنید چرا که مربوط به دین است، و جز صاحب این روضه شریفه «رسول الله ﷺ» هر کسی سخنانش در مواردی مقبول و در مواردی مردود است».

سوم- امام شافعی به ربیع گفت: «ای ابا اسحاق از من در هرچه می‌گویم تقلید مکن و در این مسایل برای خود نیز بیندیش زیرا اینها مسایل دینی هستند».

چهارم- امام احمد گفت: «در امر دین، خودتان بنیدیشید زیرا تقلید جز از معصوم (پیامبر ﷺ) ناپسند و سبب فقدان بصیرت و بینش و جمود و تحجر و عقب‌ماندگی می‌گردد».

پس ائمه اربعه نه تنها اجتهاد را در قید انحصار خود ندانسته‌اند بلکه از تقلید

۱- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۹۰-۹۱، به نقل از دایرة المعارف، فرید وجدی، جهد، ج ۳، ص ۲۴۵-۲۴۶، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۳۷۷، واعانة الطالبین، ج ۴، ص ۲۱۴ و ارشاد الفحول، شوکانی در علم اصول، ص ۲۵۳. القول المفید، ص ۲۷ و فتاوی سید رشید رضا، ج ۵، فقرة ۷۰۴، ص ۱۹۵۱.

کورکورانه (پیروی از کسی بدون دلیل و تحقیق) نیز منع کرده‌اند^۱ و تنها به این راه و طریق راضی بودند که مردم آگاهانه و پس از تأمل، از آنها پیروی کنند.

در قرون اولیه در کنار مذاهب اربعه، تقلید از مذهب لیث بن سعد، داود ظاهری، در قرون اولیه در کنار مذاهب اربعه، تقلید از مذهب لیث بن سعد، داود ظاهری، سفیان ثوری، اسحاق بن راهویه، سفیان بن عیینه و محمد بن جریر طبری نیز مجاز بود. همین حالا هم جمع کثیری از اهل تسنن از پیروان امام محمد بن حزم به شمار می‌آیند و قفال و ابوعلی سنجی و غیره مجتهد مطلق و منتسب بوده‌اند^۲. اما در سایر مسایل آیا می‌تواند به دیگری مراجعه کند یا نمی‌تواند؟ مورد اختلاف است بعضی آن را منع نموده و بعضی اجازه داده‌اند و گفته‌اند: می‌توان از چند مجتهد تقلید کرد^۳.

و این گفته، صحیح است نظر به اجماع اصحاب که استفتاء غیر مجتهد را از هر عالمی جایز دانسته و هیچکدام از آن منع نکرده‌اند. و مسلماً اگر ممنوع بود اصحاب درباره آن اهمال نمی‌ورزیدند و آن را مورد بحث قرار می‌دادند.

چنانچه غیر مجتهدی، مکتب معینی را مانند مکتب شافعی یا ابوحنیفه انتخاب کرد و گفت من پیرو فلان مکتبم آیا می‌تواند در مسئله‌ای به قول دیگری رجوع نماید؟ این

۱- محمد جلال‌الدین مولوی در مثنوی معنوی درباره تعصب و تقلید کورکورانه می‌گوید:

ای تعصب هفت عضو، کرده بند	چند گویی خیره از هفتاد و اند؟
بی تعصب گرد و بی تقلید شو	شرک شوی و غرقه توحید شو
خشک مغزی و تعصب، خامی است	تا جینی، کار، خون آشامی است

۲- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، ص ۹۱-۹۲، به نقل از اعلام الموقعین، ابن قیم، ج ۲، ص ۱۹۰. دایرة المعارف، فرید وجدی، ج ۴، ص ۱۳۴ و تفسیر المنار، ج ۲، ص ۸۲، در تفسیر آیه ۱۶۶ عین این مطلب را به عبارت دیگر نقل می‌کند. فتاوی سید رشید رضا، ج ۵، فقره ۷۰۴، ص ۱۹۵۲، به نقل از شیخ ابراهیم باجوری بر جوهره.

۳- همبستگی مذاهب اسلامی، نظر استاد مصطفی مراغی، ۲۶۸-۲۶۹.

مسئله مورد اختلاف است، جمعی آن را جایز دانسته و جمعی آن را ممنوع دانسته‌اند.

به نظر من (مصطفی مراغی) باید در این مورد تفصیل داد و گفت:

هر مسئله‌ای که طبق مکتب اول، عمل کرده نمی‌تواند به دیگری مراجعه نماید ولی چنانچه به مسئله‌ای عمل ننموده، مانعی ندارد که در آن از دیگری پیروی کند. در کتاب تحریر، تألیف «آمدی» و شرح آن چنین آمده است:

«علما، اتفاق دارند بر اینکه مقلد نباید در آنچه تقلید می‌کند (یعنی به آن عمل می‌نماید) به دیگری رجوع کند».

زرکشی در شرح این گفته می‌نویسد:

«... مطلب، این چنین نیست که «آمدی» می‌گوید چه ممکنست بعد از عمل، به وسیله گفته‌های دیگران خلاف دستور العمل مکتبش برایش روشن شود، در این صورت وقتی معتقد شود که دیگری فتوایش صحیح است چرا نمی‌تواند به آن مراجعه نماید؟». بنابراین هرگاه گفته دو مجتهد، با هم معارض باشد باید درباره آن دو تحقیق نمود و بدون تحقیق نمی‌توان از آنچه عمل می‌کرده به دیگری برگردد مگر اینکه خطای اولی برایش ثابت شود.

اگر شخصی به مذهبی مانند مذهب شافعی و غیره ملتزم گردد، آیا باید برای همیشه به آن مذهب باقی بماند؟ بعضی گفته‌اند آری و بعضی گفته‌اند لازم نیست، و این قول، صحیح‌تر به نظر می‌رسد^۱ زیرا از نظر شرع اینگونه التزام، الزام‌آور نیست، و جز آنچه را که خدا و پیامبر ﷺ واجب نموده‌اند چیز دیگر بر وی واجب نتواند بود.

هیچگاه خدا و پیغمبر ﷺ بر کسی واجب نکرد که به مذهب یکی از چهار پیشوای فقه بگراید و در تمام امور دینی منحصرأ از آن مکتب پیروی و تقلید نماید. در قرن‌های گذشته و درخشان اسلام چنین قیدی نبود و به تصریح علایی: مشهور در کتب مذاهب، جواز انتقال در هر یک از مسایل و عمل به آن است (بر خلاف مکتب پیشوایی که از او

۱- نظر استاد مصطفی مراغی است.

تقلید می‌کند) در صورتی که برای فرار نباشد^۱ اگر علما و فقهای بزرگ درباره جواز عمل به مذهب امام و پیشوای دیگری با احتیاط سخن گفته، خواسته‌اند که مقلدان هر لحظه و هر زمان به مناسبت‌های از جمله فرار از تکلیف، به مجتهد دیگری نگرایید و فرهنگ سهل‌انگاری بر جامعه چیره نشود.^۲

اجماع محققین

در کتاب «تحریر» و شرح آن، آمدی از کتاب «برهان» نقل می‌کند که: «محققین اجماع کرده‌اند بر اینکه از خود اصحاب نباید تقلید کرد، بلکه باید از ائمه و پیشوایانی که بعد از آنها آمده‌اند تقلید نمود زیرا این پیشوایان، احکام را تدوین و تهذیب و دسته بندی کرده و راه‌های فکری را واضح و آشکار ساخته‌اند و بر روی همین اصل ابن صلاح تقلید از پیشوایان چهارگانه^۳ تسنن را واجب دانسته زیرا مذاهب آنان مضبوط و شرایط در آنها جمع است شرایطی که در غیر این چهار نفر احراز نشده است.

بنابراین تقلید از غیر این چهار مکتب^۴ جایز نیست، زیرا حقیقت مکتب سایر علما، کامل و ثابت و روشن نیست نه به خاطر اینکه قابل تقلید نیستند بلکه شرایط رجوع به آنها فراهم نیست و از این رو «ابن عبدالسلام» می‌گوید: اگر حقیقت مکتبی ثابت گشت، به طور اتفاق تقلید از آن جایز است والا جایز نیست، و هر گاه حکم یکی از اصحاب، قطعی و ثابت شد، نمی‌توان با آن مخالفت کرد مگر با دلیلی که از دلیل اولی آشکارتر باشد، و بدیهی است که حتماً در مجتهد، شرط نیست که دارای مکتب مدّونی باشد و لازم نیست که کسی حتماً به مکتب یکی از ائمه چهارگانه تسنن بگراید به طوری که تمام

۱- همبستگی مذاهب اسلامی، ۲۶۸-۲۷۰، نوشته مصطفی مراغی.

۲- مذاهب متعدد دیگری ایجاد نشود.

۳- امام ابوحنیفه - امام مالک - امام شافعی، امام احمد ابن حنبل.

۴- مقصود چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی است.

گفته‌های آن را یکجا بپذیرد و گفته‌های دیگران را رها سازد^۱.
 در کتاب مسلم الثبوت و شرح آن، بعد از نقل مطالب کتاب تحریر در مورد اجماع محققین، چنین می‌نویسد:

قرافی می‌گوید: علما به طور اجماع برآنند که هر گاه کسی مسلمان شود می‌تواند از هر مکتبی یا هر مجتهدی که بخواهد بدون مانع تقلید کند. اصحاب علیهم‌السلام اجماع نموده‌اند بر اینکه هر کس از ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما دو پیشوای مسلمانان استفتاء می‌کرده می‌تواند از اباهریره و معاذ بن جبل و غیره نیز استفتاء کند. و کسی که دلیلی بر ردّ این دو اجماع دارد بر اوست که آن را بیان نموده ثابت کند^۲ استاد مصطفی مراغی سپس می‌گوید:

با این دو اجماع، قول ابن‌الامام که مدعی اجماع محققین بر منع تقلید از خصوص اصحاب بود باطل می‌گردد.

ممکن است گفته شود که اجماع محققین با دو اجماع فوق معارضه می‌کنند، ولی باید دانست که مقصود از اجماع محققین، اجماع اصطلاحی نیست تا حجت باشد و بتواند با دو اجماع دیگر معارضه کند. در کلام ابن‌الامام اشکال دیگری است و آن اینکه تقسیم بندی و تہذیب و تدوین فقه هیچ دخالتی در تقلید ندارد (تا گفته شود چون اصحاب از آن برکنارند نمی‌توان از آنان تقلید کرد) زیرا مقلّد چنانچه مقصود اصحاب را فهمید، به آن عمل می‌کند و گرنه از مجتهد دیگری استفتاء می‌نماید.

نباید از نظر دور داشت که سایر مجتهدین نیز کوشش‌هایی مانند ائمّه چهارگانه اهل سنت مبذول داشته‌اند که انکار آن جز تعصّب و سوء ادب چیزی نیست^۳.

حقیقت اینست که چون روایات مکتب سایر مجتهدین مانند این چهار پیشوای معروف، محفوظ نمانده از تقلید دیگران منع شده است.

۱- نظر استاد مصطفی مراغی است.

۲- همبستگی مذاهب اسلامی، ۲۷۰-۲۷۱.

۳- مانند اوزاعی، سفیان ثوری، لیث بن سعد، محمد بن جریر طبری و داود ظاهری.

بنابراین اگر روایت صحیحی از مجتهد دیگر یافت شود می‌توان به آن عمل کرد. چنانکه متأخرین در مسئله شهود، طبق مذهب ابن ابی لیلی فتوا داده‌اند.

از آنچه تاکنون بیان داشتیم روشن می‌شود که می‌توان از غیر مذاهب چهارگانه اهل سنت پیروی نمود و قول به عدم جواز آن، قولی است خطا و بی‌اساس و نوظهور در امت اسلامی که قبل از ابن الصلاح کسی آن را نگفته است.^۱

مسلمانان به طور اجماع بر آن بودند که می‌توان از هر عالم و مجتهد اسلامی تقلید کرد، آنگاه ابن الامام آمد و اجماع محققین را بر منع تقلید از دیگران اصحاب نقل نمود زیرا که در توانایی یک شخص عامی نبود که غرض و مقصود اصلی آنان را دریابد و آنگاه بر این اساس، ابن الصلاح، وجوب تقلید را در انحصار ائمه چهارگانه تسنن درآورد.

در اینجا می‌پرسیم: ابن الصلاح که خود مقلد است چگونه از مقلد دیگری که از این چهار نفر نیست، تقلید می‌کند و اجماع مسلمین را به وسیله اجماع محققین از بین می‌برد؟ با اینکه اجماع محققین در میان ادله شرعی هیچ محلی از اعراب ندارد، زیرا ادله شرعی منحصر است به: کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ، اجماع مجتهدین و قیاس (بر آنچه دارای نص است) و هیچکس اجماع محققین را از ادله شرعی نشمرده است.

بنابراین چگونه و از کجا، این اجماع پیدا شد و در میان ادله جا باز کرد و آن چنان نیرومند شد که توانست اجماع مسلمین را از بین ببرد؟

فکر نمی‌کنم تاکنون از اجماع محققین و شرایط و طرق نقل آن سخن گفته باشد، که آیا ممکن است یا محال و آیا مخالف آن کافر محسوب می‌شود یا نه و سایر قواعدی که علما برای اجماع مجتهدین وضع نموده‌اند. در این صورت چگونه می‌توان از اجماع محققین، این حکم شرعی را به دست آورد که باید تمام قوانین اسلام را تنها از این چهار نفر (نه بیشتر و نه کمتر) تقلید کرد؟ با اینکه فقهای زمان گذشته (معاصرین این چهار)

۱- نظر استاد مصطفی مراغی است.

بی‌شمار بودند.^۱

خلو زمان از مجتهد

ممکن است در زمان و عصری مجتهد جامع شرایط وجود نداشته باشد و در این باره گروهی می‌گویند خالی بودن دوره و زمانی از مجتهد امکان دارد و وقوع آن حتمی است در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا».^۲

و این، خود دلیل خالی ماندن دوره و زمانی از وجود مجتهد است، طرفداران این نظریه، امام غزالی، قفال مروزی و امام رافعی را که اظهار داشته‌اند «مجتهد در زمان آنها وجود ندارد» جزء دسته خود شمرده و به این گفته آنها نیز استدلال کرده‌اند.

جماعت دیگری مانند حنبلی‌ها و یک قسمت از شافعی‌ها برآنند، خالی بودن دوره و زمانی از وجود مجتهد، هر چند جواز و امکان داشته باشد تا ظهور علائم قیامت، صورت وقوع پیدا نمی‌کند، به دلیل اینکه اولاً قضاوت در قضایا و حوادث جدید و بی‌سابقه‌ای که در زمان‌های بعد پیش خواهد آمد، بدون وجود مجتهد امکان‌پذیر نیست. ثانیاً حدیث: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَنِ الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ».^۳ که در صحیح مسلم روایت شده، دالّ بر وجود مجتهد در دوره‌های قبل از ظهور علائم قیامت است. زیرا قسمت مقدم همین حدیث به عبارت: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ».^۴ شروع می‌شود، و

۱- همبستگی مذاهب اسلامی، ۲۷۱-۲۷۳.

۲- «خداوند علم را مستقیماً از بندگان نمی‌گیرد ولی علم را با نبودن دانشمندان (از مردم) می‌ستاند چنانکه اگر عالمی باقی نماند مردم رؤسای نادان را برمی‌گزینند و از آنان سؤال می‌کنند و آنان بدون داشتن دانشی بر آنان فتوا می‌دهند پس گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند».

۳- «همیشه گروهی از امت من بر حق ظهور می‌کنند تا فرمان خدا بیاید».

۴- «خداوند نیکی هر کسی را بخواهد او را در دین آگاه می‌کند».

در این صورت مراد از «طایفه‌ای از امت» همان فقها و مجتهدین خواهند بود. این جماعت می‌گویند مقصود غزالی و قفال از اظهاری که کرده‌اند، مجتهدی بوده که عهده‌دار امر قضاوت باشد^۱ و چون علما از تقلد امور قضاوت، اجتناب می‌نموده‌اند، همچو مجتهدی در زمان آنها وجود نداشته است. به علاوه قفال و قاضی حسین و جمع دیگری از مجتهدین صریحاً اظهار داشته‌اند: «لسنا مقلدین للشافعی بل وافق رأینا رأیه»^۲.

علامه ابن حجر هیثمی مکی در باب قضا از کتاب معروف «تحفة المحتاج»، بعد از آنکه مراتب بالا را به طور مفصل شرح داده، چنین می‌نویسد: «اجتهاد مطلق متوقف بر پایه‌گذاری قواعدی چند اصولی و حدیثی می‌باشد که استنباط احکام و تفریع مسایل روی آنها قرار گرفته و همین پایه‌گذاری است که نیل به مرتبه اجتهاد مطلق را جهت بعضی از مردم مشکل ساخته». آنچه به نظر می‌رسد مقصود از ختم اجتهاد که بعضی‌ها بدان اشاره کرده‌اند این است، طریقه‌های اجتهاد، از قبیل قواعد و مقررات اصولی، و انواع استدلالات، آنچه به فکر ائمه و پیشوایان مذهب رسیده است، پیش‌بینی و مدون گردیده، اضافه بر آن، چیزی فعلاً متصور نیست. والا اجتهاد از روی قواعد و اصول مذکور، در دوره‌های قبل از وقوع اشراط الساعة، مانع و محظوری ندارد. علما و دانشمندانی که در هر عصر، واجد شرایط لازمه باشند، می‌توانند احکام شرعی هر نوع قضایا و حوادث جدید و بی‌سابقه زمان خود را از ادله و مدارک، استخراج و تعیین نمایند^۳.

تخطئه و تصویب

اگر مجتهد در رأی خود به حقیقت برسد، یعنی رأی و فتوایش با اراده الهی منطبق باشد، دارای دو اجر است، یک اجر برای کوشش و تلاشی که در این راه نموده است و

۱- تأویل مناسبی نیست زیرا اگر هدفشان قضاء بود به جای مجتهد از کلمه قاضی استفاده می‌کردند.

۲- ما مقلد شافعی نیستیم بلکه رأی ما موافق رأی اوست.

۳- اصول فقه شافعی، ۲۵۰-۲۵۲.

اجر دیگر برای اینکه به حقیقت حکم رسیده است، و اگر در فتوایش به حقیقت دست نیابد فقط دارای یک اجر و پاداش است. در اصطلاح علم اصول فقه، رسیدن به حقیقت حکم الهی را «تصویب» و عدم دریافت حقیقت را «تخطئه» نامند. مجتهد مُصیب به حقیقت حکم رسیده است و مجتهد مخطی، حقیقت را دریافته است.

تفویض

تفویض، در اصطلاح اصول، عبارت از آن است که از طرف خداوند به وسیله الهام، یا به وسیله وحی، یا از طرف پیغمبر ﷺ شفاهاً به مجتهدی گفته شود، هر طور که بخواهید در قضایا حکم کنید حق و صواب است. این گفته در نزد بعضی از علما مدرک شرعی شناخته شده و عمل بدان جایز است، و در نزد بعضی مطلقاً جایز نیست. بعضی هم برآنند در مورد پیغمبر ﷺ جایز و در مورد دیگران صحیح نیست.

مذهب مختار این است، تفویض به معنی فوق، امری جایز، ولی صورت وقوع پیدا نکرده است.^۱

مجتهدی که از نظر دانش و تبحر در فقه، بر مجتهد وارع و پرهیزکار، برتر است، بیشتر مورد تقلید و استفتاء قرار می‌گیرد، زیرا در اجتهاد، مسایل علمی اثربخش است نه ورع و پرهیزگاری.

«بنا به گفته امام شافعی که فرموده است: «المذاهب لاتموت بموت أربابها»^۲.

تقلید مجتهدی که در قید حیات نیست جایز می‌باشد. و بعضی خلاف این عقیده را دارند»^۳.

۱- اصول فقه شافعی، ۲۴۷.

۲- مذاهب با مرگ صاحبانش از بین نمی‌روند (و این همان تقلید از مجتهد مرده است).

۳- اصول فقه شافعی، ۲۴۹-۲۵۰.

مفتی و آداب فتوا

در کتاب اصول فقه شافعی درباره چگونگی فتوا دادن انسان مشهور به علم و عدالت چنین آمده است:

«بنا به مذهب مختار، کسی که به واسطه اشتها به علم و عدالت، اهلیت فتوا داشته باشد یا به واسطه انتصاب به مقام افتاء، ظنّ اهلیت درباره او برود، و مردم هم برای فتوا به او مراجعه کنند. می‌توان در مسایل شرع از او استفتاء نمود شخص عوامی که در یک مسئله از مجتهد استفتاء کرده باشد حق دارد مأخذ فتوا را از مفتی استعلام نموده، و مفتی هم بهتر و شایسته‌تر آن است، مأخذ فتوای خود را از نظر ارشاد و اطمینان خاطر او بیان نماید.

مجتهد فتوا، یعنی کسی که خود تقلید دیگری کرده، و در عین حال قدرت و توانایی ترجیح یکی از دو قول پیشوای مذهب خود را دارد، می‌تواند از روی مذهب پیشوای مزبور فتوا بدهد.

بعضی گفته‌اند: چنین شخصی چون نه مقام مجتهد مطلق دارد، و نه منزلت مجتهد مذهب، نمی‌تواند فتوا بدهد.

بعضی دیگر برآنند فقط در موقعی که مجتهد وجود نداشته باشد، از نظر ضرورت می‌تواند فتوا دهد.

عده‌ای دیگر برآنند که مقلّد، هر چند توانایی ترجیح هم نداشته باشد، می‌تواند به مذهب پیشوای خود فتوا دهد. زیرا او از خود اجتهادی نکرده، و جز نقل فتوای پیشوای خود عملی انجام نمی‌دهد. آنچه در ادوار اخیر معمول و متداول است همین طریقه می‌باشد^۱.

بنابراین مسلمانان یا مقلّدند یعنی از کسی تقلید و پیروی می‌کنند و یا مقلّدند یعنی در امور شرعی و فروع دین مردم از آنان نظرخواهی می‌نمایند و التزام عملی می‌یابند.

فصل دوم: ضرورت اجتهاد پیدایش مذاهب، تصوف و مذاهب

ضرورت اجتهاد و پیدایش مذاهب

استاد دانشمند و فقیه فقید مرحوم ملامحمد ربیع رحمته در جلد اول کتاب باقیات صالحات که مسایل شرعی را با شماره و به صورت رساله اجتهادی نوشته است درباره ضرورت اجتهاد چنین می‌گوید:

۲۸- در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان برنامه‌های علمی و عملی خود را بر مبنای کتاب و سنت از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله یاد می‌گرفتند و پس از وفات آن حضرت نیز کسانی که به حضور ایشان رسیده بودند برابر رهنمودهای ایشان رفتار می‌کردند و هیچگونه نیازی به راهنمایی دیگران نداشتند زیرا خود شاگردان مکتب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و هر کدام برای کسانی که به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نرسیده بودند آموزگاری تمام عیار بودند.

۲۹- اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هیچگاه بر خلاف کتاب و سنت^۱ عمل نکرده و هرگاه بر حکمی از احکام، گردهمایی همگانی داشته‌اند این گردهمایی «اجماع» نامیده شده و در دین حجت بوده است.

۳۰- مسلمانانی که به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و مسلمانان مرده‌اند اصحاب «یاران» پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند، هر چند این دیدار یک طرفه بوده باشد.

۳۱- مسلمانانی که به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نرسیده، لکن یاران حضرت را ملاقات کرده‌اند تابعین «پیروان» اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله نامیده می‌شوند.

۳۲- تابعین نیز از اصحاب، تعلیم و تربیت یافتند به طوری که همه چیز را در رابطه با اسلام می‌دانستند و جز در بعضی از مسایل از اصحاب دست‌کم نداشتند زیرا این شاگردان خوب و با استعداد نیز همانند آموزگاران برجسته خود درس‌ها را از مکتب

۱- کتاب یعنی قرآن کریم و سنت یعنی گفتار و رفتار و تقریر رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

والای اسلام خوب یاد گرفته بودند.

۳۳- از روزگار تابعین و بعد از آن به سبب گسترش اسلام و مسلمان شدن ملت‌های غیر عرب، نیاز هرچه بیشتر به توضیح و بیان احکام و دستورات اسلامی پیدا شد، بدین سبب دانشمندان بر خود لازم دانستند به مفاد: «زکوة العلم نشره» زکات علم پراکنده آن در بین مردم است.^۱ که دستورات اسلامی کتاب و سنت را هرچه ساده‌تر و گاهی همراه با دلیل و فایده هر دستور به مردم بیاموزند.

۳۴- دانشمندانی که بیشتر از سایرین در آموزش مسلمانان کوشا و جدی بوده‌اند و تقریباً تمام احکام اسلامی را به صورت مجموعه کامل درآورده و در اختیار آنان قرار داده‌اند «مجتهد» نام یافته و حاصل کارشان «اجتهاد» و روش فکری و بهره‌برداریشان از کتاب و سنت و اجماع «مذهب» شناخته شده است.

۳۵- اگر حکمی از احکام به کتاب و سنت روشن بوده، مسلمانان آن را بدون تردید به کار بسته‌اند و همچنین حکم به «اجماع» صد در صد قطعی بوده و در برابر این سه اصل مسلم، کتاب، سنت، اجماع، اجتهاد ناروا و باطل بوده است.

۳۶- اگر دین اسلام را دایره‌ای فرض کنیم، مذاهب، شعاع‌های آن خواهند بود که از مرکز دایره «نقطه یگانگی» راه را گرفته و به پیرامون دایره راه یافته‌اند، در این صورت تمام مذاهب اسلام باید از یک حقیقت تنها «حکم خدا» راهی شده باشند و به مرزهای شناخته شده الهی منتهی شوند و از مرزهای تعیین شده نگذرند، در غیر این صورت هر کدام از مذاهب خطی برای آشوب و تفرقه و فساد و به عبارت دیگر به هم زننده نظام و قانون آفرینش و محکوم به نابودی خواهند بود.

۳۷- برنامه‌های علمی و عملی مسلمانان را «فقه اسلامی»، دانش اسلامی، و دانشمندان آن را «فقیه» می‌نامیم.

۱- حدیث شریف.

۳۸- آموختن فقه اسلامی بر هر مسلمان (مرد و زن) واجب است:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ»^۱.

۳۹- آموختن فقه اسلامی و عمل به آن موجب خیر و سعادت در دنیا و آخرت است:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». «هر که خدا به او اراده خیر فرموده باشد در علم

دین دانشمندش می گرداند»^۲.

۴۰- دانشمندان نامی فقه اسلامی در صدر اسلام هفت نفر بودند که اسامی ایشان در

این دو بیت گرد آمده است:

أَلَا كُلٌّ مِنْ لَا يَقْتَدِي بِأَثْمَةٍ فقسّمته ضيرى عن الحقّ خارجه^۳

هان هر که به پیشوایان اقتدا نکند، نصیب او در دین ناچیز و از راه حق خارج است.

فخذهم عبيدالله عروة قاسم سعيد، سليمان أبوبكر خارجه^۴

۱- ابو عبدالله عبيدالله فرزند عبدالله هذلى متوفى ۹۸ هجرى.

۲- ابو عبدالله عروه فرزند زبير بن العوام ۳۲-۹۳ هجرى.

۳- ابو محمد قاسم فرزند محمد فرزند ابوبكر صديق ۳۷-۱۰۷ هجرى.

۴- ابو محمد بن سعيد بن المسيب ۱۳-۹۴ هجرى.

۵- ابوايوب سليمان بن يسار ۷۴-۱۰۷ هجرى.

۶- ابوبكر بن عبدالرحمن ابن الحارث بن هشام مخزومي متوى ۹۶ هجرى.

۷- خارجه فرزند زيد بن حارث ثابت انصارى ۲۹-۹۹ هجرى. رضوان الله تعالى

عليهم أجمعين.

۱- حديث شريف.

۲- حديث شريف.

۳- سكون به علت رعايت وزن شعر است.

۴- وفيّات الأعيان، جلد اول، صفحه ۲۸۳.

۴۱- کسانی که تقریباً تمام مسایل فقه اسلامی را تدوین کرده و در دسترس مسلمانان قرار داده‌اند چهار نفر هستند:

الف- نعمان ابن ثابت امام ابوحنیفه متولد ۸۰ در کوفه متوفی ۱۵۰ هجری مدفون در بغداد.

ب- امام ابو عبدالله مالک بن انس مدنی متولد ۹۰ در مدینه طیبه متوفی ۱۷۹ هجری مدفون در قبرستان بقیع مدینه.

ج- امام ابو عبدالله محمد ابن ادریس شافعی متولد ۱۵۰ هجری در شهر غزه و متوفی در سال ۲۰۴ هجری مدفون در قرافه مصر.

د- امام ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی متولد ۱۶۴ هجری در بغداد و متوفی در سال ۲۴۱ هجری مدفون در بغداد.

۴۲- تاریخ ولادت و فوت و سالیان عمر چهار امام بزرگوار اهل سنت در این دو بیت گرد آورده شده است.

تاریخ نعمان: یکن سیف. سطا و مالک: فی. قطع. جوف
والشافعی: صین ببر. ند واحد بسبق. أمر. جعد

در هر یک از مصراع‌های چهارگانه شماره اول، تاریخ تولد و شماره دوم تاریخ وفات و شماره سوم سالیان عمر هر یک از چهار امام را بیان می‌دارد. مثلاً تاریخ تولد امام شافعی (صین) - ۱۵۰ و تاریخ وفات ایشان (ببر) - ۲۰۴ و تعداد سالیان عمر آن حضرت (ند) - ۵۴ می‌باشد. خداوند از همه ایشان راضی و خشنود باد آمین.

۴۳- هر یک از این مجتهدین پیروانی دارند که به پیشوایان خود نسبت داده می‌شوند.

حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی.

۴۴- پیش از نگارش مسایل فقهی برای مسلمانان شافعی مذهب، به طور اختصار تیمناً و تبرکاً به تعرفه و شناساندن حضرت امام شافعی رحمه الله می‌پردازم باشد که مجتهد و سرمذهب خود را بهتر بشناسند و این تعرفه زینت بخش کتاب ما نیز بشود.

۴۵- ناصر الحدیث و مجدّد القرن الثالث امام همام ابو عبدالله محمد فرزند ادریس فرزند

عباس فرزند عثمان فرزند شافع فرزند سائب فرزند عبید فرزند عبد یزید فرزند هاشم فرزند مطلب فرزند عبد مناف جد سوم حضرت رسول اکرم محمد المصطفی ﷺ می باشد. مادر امام شافعی ﷺ فاطمه دختر عبدالله المحض پسر حسن المثنی پسر حضرت امام حسن المجتبی فرزند امام علی المرتضی و حضرت فاطمه الزهراء رضوان الله تعالى عليهم اجمعین، است که در حقیقت، کریم ابن الکریم و کریم الابوین است. امام شافعی در کودکی پدر را از دست داده، مادرش او را به مکه مکرمه آورده و به تعلیم وی همت گماشت. در پنج سالگی قرآن را آموخت و در هفت سالگی از بر کرد از همان دوران کودکی آثار نبوغ در پیشانی او آشکار بود. سپس در خدمت مسلم فرزند خالد أشقر، مفتی مکه به تحصیل پرداخت و در سن سیزده سالگی موطأ (تألیف امام مالک) را حفظ کرد و سپس آوازه دانش و فضیلت امام مالک ﷺ را که در مدینه طیبه بود شنید و برای کسب علوم و استفاضه به حضور او رفت تا از دست ایشان اجازه فتوا گرفت، آنگاه به مکه مکرمه بازگشت، سپس راهی مصر شد و از جانب دانشمندان مصر مورد استقبال قرار گرفت اما مدتی در مصر به تحقیق در آراء و نظرات امام اعظم ابوحنیفه و همچنین نظرات و اجتهادات امام مالک و تلفیق بین آنها پرداخت و غالباً با محمد بن حسن شیبانی در ارتباط بود، آنگاه به بغداد رفت (۱۶۸ هجری) امام در طول اقامت خود در بغداد با دانشمندان آنجا مجلس بحث و مناظره داشت بالأخص با دو نفر از شاگردان برجسته ابوحنیفه به نام ابویوسف متولد ۱۱۳ متوفی ۱۸۲ و ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی متولد ۱۳۲ متوفی ۱۸۷، که بیشتر در مورد آراء امام اعظم و نظرات امام مالک و بررسی اختلاف دو مذهب بود، در این رابطه امام شافعی به تأیید امام مالک و ایشان به تأیید امام ابوحنیفه شافعی بیش از پیش متجلی می گشت. امام شافعی با درهم آمیختن رأی و قیاس که مذهب ابوحنیفه بود با آراء امام مالک که متکی به حدیث نبوی بود مذهب خود را تدوین و به مسلمانان عرضه کرد و مورد استقبال شایان قرار گرفت پس از چندی امام به مصر بازگشت و به نشر علم و فقاہت اسلامی پرداخت، امام در مصر به تجدید نظر در بعضی از مسایل مذهب خود پرداخت که در کتب فقهیه به مذهب یا قول جدید امام شافعی، و نظرات پیشین او به مذهب یا قول قدیم امام

شافعی، مشهور است و فقها شافعی بیشتر روی مذهب جدید فتوا می‌دهند. امام شافعی بنیانگذار علم «اصول فقه» بوده و تألیفات فراوانی داشته است مهم‌ترین آنها «ام الکتاب» و «الرساله» می‌باشد.

امام در روز جمعه سلخ رجب ۲۰۴ بعد از نماز عصر وفات یافت و در قرافه مصر مدفون گردید که مرقد ایشان در قبه معروف است.^۱

مالک و حدیث نبوی

امام مالک توجه فراوانی به حدیث پیغمبر ﷺ بزرگوار داشت و به علت سکونت در مدینه به امام اهل مدینه مشهور بوده است «سفیان ثوری می‌گفت: کسی از مالک نسبت به راویان حدیث سخت‌گیرتر نبود».

ابن المدینی می‌گفت: خبر ندارم که مالک کسی را از خود رانده باشد، مگر کسی که در حدیثش اشکالی وجود داشت و نیز شافعی می‌گوید: هرگاه مالک اشکالی در حدیثی می‌یافت، آن را ردّ می‌کرد. امام مالک به سادگی چنان منزلتی را پیدا نکرد، بلکه به خاطر تحقیق در حدیث، زحمات زیادی را تحمل کرده، چه شب‌ها که بیدار مانده و به تحقیق و موشکافی پرداخته است. خودش می‌گوید: با دست خودم یکصد هزار حدیث را یادداشت کرده‌ام. و می‌افزاید این علم دین است توجه داشته باشید که از چه کسی آن را اخذ می‌کنید. وی حدیث را به حدّ اعلا گرامی می‌داشت. مردم، دسته دسته برای سؤال و ازدیاد معلومات خود، به او مراجعه می‌کردند. چنانچه سؤال آنها درباره فقه بود، جوابشان را می‌داد و فتوا صادر می‌نمود. جالب اینکه اگر سؤال به حدیث مربوط می‌بود، به احترام حدیث غسل می‌کرد و عطر استعمال می‌نمود، و لباس نو می‌پوشید و عمامه بر سر می‌گذاشت آنگاه در مجلس حدیث حاضر می‌شد. یک بار به هنگام روایت حدیثی،

۱- باقیات صالحات در فقه امام شافعی رحمه الله، جلد اول، تألیفات محمد ربیعی چاپ اول تابستان، ۱۳۷۰، صفحه ۷ تا

عقربی وی را گزید، ولی بدون اینکه روایت را ناتمام بگذارد، درد را تحمل کرد. و چون در این باره از وی پرسیدند، گفت به خاطر احترام به حدیث رسول اکرم ﷺ روایت را ناتمام نگذاشتم.

موضوع دیگری که بر احترام مالک به حدیث دلالت دارد، اینکه در موقع تدریس حدیث، صحبت کردن با صدای بلند را برای مسلمان حرام می‌دانست، و دلیلش قول خدای تعالی بود که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیغمبر ﷺ نکنید».

و می‌گفت: «هر کس به هنگام حدیث، بلند صحبت کند، مثل آن است که بلندتر از رسول ﷺ صحبت نماید...»^۱.

شاگردان امام مالک

عده زیادی از آگاهان و اندیشمندان در عصر امام مالک تلمذ نموده‌اند، از جمله آنها: از تابعین «زهری» «ایوب سختیانی»، «ابوالاسود»، «ربیع بن ابی‌عبدالرحمن»، «یحیی بن سعید الانصاری»، «موسی بن عقبه» و «هشام بن عروه» بودند که بعدها به مقام استادی رسیدند. افراد دیگری هم از تابعین نزد وی تحصیل نمودند که مشهورترین آنها عبارت بودند از «نافع بن ابی‌نعیم»، «محمد بن عجلان» و «سالم بن ابی‌امیه» و «ابوالنضر» بنده آزاد شده «عمر بن عبدالله» و غیره، و دیگر از شاگردان سرشناس مالک، می‌توان «عبدالله بن وهب»، «عبدالرحمان بن قاسم»، «اشهب بن عبدالعزیز»، «اسد بن الفرات»، «عبدالملک بن ماجشون» و «عبدالله بن عبدالحکم» را نام برد.

محمد بن حسن شیبانی از شاگردان ابوحنیفه می‌گوید: سی سال با مالک در تماس بودم، و هفتصد و چند حدیث از وی شنیدم.

۱- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۶۲-۶۳، به نقل از الأئمة الأربعة، ۷۰-۷۵.

از نزدیکان مالک، سفیان ثوری، لیث بن سعد، حماد بن سلمه، حماد بن زید، سفیان بن عیینه، ابوحنیفه، ابویوسف، قاضی شریک، ابن لهیعه، و اسماعیل بن ابی‌کثیر، بیش از همه شهرت دارند^۱.

موضع امام مالک در برابر حکام و شکنجه شدن او

مجتهدان چهارگانه هیچگاه تحت نفوذ حاکمان و مقام و منصب دنیوی نبوده‌اند، امام مالک از دانشمندان دینی می‌خواست که جز برای ارشاد و رفع مشکلات دینی با حاکمان و خلفا روبرو نشوند. گویند: «یک بار که مالک در حضور حاکم بود، یکی از حاضران حاکم را ثنا گفت. در مقابل ثناگویی آن یک نفر، مالک خطاب به حاکم چنین گفت: آگاه باش که چنین اشخاصی با ثناگویی تو را مغرور نمایند. اگر کسی تو را به صفت خوبی ستایش کند و آن صفت در تو موجود نباشد، این امکان وجود دارد که صفت بدی را به تو نسبت دهد، که آن صفت در تو وجود نداشته باشد. به خاطر خودت از خدا بترس و خوشتن را از صفات رذیله پاک کن، و راضی نشو کسی حضوراً تو را ثنا گوید، زیرا خودت بهتر از هر کسی خودت را می‌شناسی. شنیده‌ام که مردی در حضور پیغمبر ﷺ کسی را مدح نمود، پیغمبر ﷺ فرمود با مدح پشت یا گردن او را شکستی، هرگاه آن را بشنود رهایی نخواهد یافت. پیغمبر ﷺ همچنین می‌فرماید: بر روی ستمگران خاک بپاشید.

امام مالک در بیان حقیقت پا برجا بود، و آنچه را که بدان ایمان داشت با شهادت تبلیغ می‌نمود. یک بار هارون الرشید خلیفه عباسی او را از بازگویی حدیث معینی برحذر داشت، ولی مالک از فرمان هارون سرپیچی نمود و نخواست که به خاطر وی با کتمان حقیقت از راه راست منحرف گردد. و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹].

۱- منبع مذکور، ۶۷، به نقل از الأئمة الأربعة، ص ۸۳.

«آنان که می‌پوشانند آنچه (را) که فروفرستادیم از سخنان روشن و هدایت، پس از آنکه بیان کرده‌ایم برای مردمان در کتاب، آن گروه را خدا و لعنت‌کنندگان لعنت می‌کنند...».

ابوجعفر منصور با بیان حدیث: «لیس علی مستکره طلاق»^۱، یعنی: «طلاق از روی اکراه درست نیست»، توسط مالک مخالف بود. زیرا دشمنانش از حدیث مزبور بر باطل بودن بیعت مردم با او استفاده می‌کردند و هرچند مالک را از بیان و تکرار آن برحذر می‌داشت، وی همچنان در گفتن حدیث یاد شده اصرار می‌ورزید. این بود که منصور، تحت تأثیر سخن‌چینان که گفته بودند مالک برای بیعت با شما ارزشی قایل نیست، قرار گفته (و) به خشم آمد و مالک را احضار کرد. سپس او را لخت نمود و هفتاد تازیانه به او زد که در نتیجه، شانه‌اش در رفت و این واقعه در سال ۱۴۷ هجری اتفاق افتاد، به قول دیگری جعفر عموزاده منصور والی مدینه در سال ۱۴۶ هجری، از مالک به خاطر بازگویی همان حدیث «لیس علی مستکره طلاق»^۲، خشمگین شد و او را هفتاد تازیانه زد.

آنچه مسلم است مالک به خاطر حق‌گویی مورد ضرب و شکنجه و اهانت قرار گرفت. می‌گویند مردم مدینه به علت اسائه ادب به مالک، به هیجان آمده، سر به شورش برداشتند. خبر شورش اهالی مدینه، ابوجعفر منصور را در اضطراب و نگرانی فروبرد. وی برای آرام کردن مردم و تخفیف بحرانی که در نتیجه بی‌احترامی به مالک ایجاد شده بود، جعفر را از ولایت مدینه معزول و به بغداد احضار نمود و نامه‌ای دایر بر معذرت‌خواهی به مالک نوشت و در آن سوگند یاد کرد راضی به شکنجه و آزار وی نبوده است.^۳

«الوقتُ سیفٌ» کلام امام شافعی

زمان، آبستن حوادث و اتفاقات است و کلیه رخدادها و پیش‌آمدهای بشری در ظرف زمان به وجود آمده‌اند و هیچ پدیده‌ای در جهان بی‌بستر زمان به وقوع نمی‌پیوندد. البته زمان قراردادی که نقطه‌های اتصالی زنجیره وجود است با زمانی که «انیشتین» می‌گوید

۱- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۶۸-۷۱.

«بعد چهارم» است متفاوت می‌باشد.

ماحصل کلام این است که اندیشمندان ژرف‌نگر و کاوشگران نیک‌اندیش، هیچگاه فرصت‌های ثانیه‌ها، دقایق و ساعات زمان را از دست نداده‌اند و برای انسان روشنفکر و مسئول و متعهد هر آن و لحظه، راز ویژه‌ای دارند. امام شافعی در ارزش و اهمیت آن می‌گوید: «الوقت سیفٌ قاطعٌ»^۱.

علامه اقبال لاهوری شاعر آزاده و مسلمان پاکستانی سخن متین و گوهرآسای امام را این چنین می‌آراید:

عالمی سرخوش زتاک ^۲ شافعی	«سبز بادا خاک پاک شافعی
سیف برآن، وقت را نامیده است	فکر او کوکب ز گردون چیده است
آب او سرمایه‌دار از زندگیست	من چه گویم سر این شمشیر، چیست
دست او بیضاتر از دست کلیم ^۳	صاحبش بالاتر از امید و بیم
بحر از محرومی نم، بر شود	سنگ از یک ضربت اوتر شود
کار او بالاتر از تدبیر بود	در کف موسی همین شمشیر بود
قلزمی ^۴ را خشک مثل خاک کرد	سینه دریای احمر پاک کرد
قوت او از همین شمشیر بود	پنجه حیدر که خیرگیر بود
انقلاب روز و شب، فهمیدنی است	گردش گردون گردان، دیدنی است
در دل خود، عالم دیگر نگر	ای اسیر دوش و فردا، در نگر
وقت را مثل خطی پنداشتی	در گل خود، تخم ظلمت کاشتی

۱- وقت شمشیر برنده است. از مقولات حضرت امام شافعی رحمته الله علیه.

۲- تاک: درخت مو. مسلک بارور امام.

۳- کلیم: حضرت موسی کلیم الله.

۴- قلزم: دریا.

باز با پیمانۀ لیل و نهار
 ساختی این رشته را زَنار دوش
 کیمیا بودی و مُشت گل شدی
 مسلمی؟ آزاد این زَنار باش
 تو که از اصل جهان آگه نه‌ای
 تا کجا در روز و شب باشی اسیر
 این و آن پیداست از رفتار وقت
 اصل وقت از گردش خورشید نیست
 عیش و غم عاشور و هم عید است، وقت
 وقت را مثل مکان، گسترده‌ای
 ای چو «بُو» رم کرده از بستان خویش
 وقت ما کو، اول و آخر ندید
 زنده از عرفان، اصلش زنده‌تر
 زندگی از دهر و دهر از زندگی است

عرفا می‌گویند: «مافات مضی و ما سیأتیک فاین» «آنچه از دست رفت، گذشته است و آنچه

۱- لی مع الله، حدیث نبوی.

۲- اقبال در این بیت زمان اصلی را با زمان اعتباری از هم جدا می‌کند «نظریه انیشتین».

۳- خور: خورشید.

۴- اشاره اقبال به زمان اعتباری و قراردادی ثانیه‌ها و دقیق و سال و ماه است که قرارداد ضمیر ذهن ما است.

۵- به زمان بد نگویید، حدیث نبوی.

۶- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل به وسیله احمد سروش از انتشارات کتابخانه سنایی، صفحه ۴۹-۵۰.

که پیش تو آمد کجاست؟» کاری کن که فرصت بین این دو معدوم را دریابی و از زمان حال، نهایت استفاده را ببری «واغتنم الفرصة بین العدمین». و هنگامی وقت شمشیر قاطع است که زمان و فرصت حال بین گذشته و آینده را از دست ندهیم.

استادان شافعی

شافعی یکی از نخبه‌ترین فرهیختگان تاریخ فقهی و مذاهب اسلامی است که توانست باهوش سرشار و نبوغ خدادادیش از دو مذهب حنفی و مالکی یعنی دو نوع بینش «رأی» و «حدیث» مذهب جدیدی را پایه‌گذاری کند که بعدها به نام او «مذهب شافعی» ثبت شد.

شافعی در مکه، مدینه، یمن و عراق در محضر فقهای بزرگی دانش آموخت که عبارتند از:

در مکه: مسلم بن خالد الزنجی، سفیان بن عیینه، داوود بن عبدالرحمن العطار، سعید بن بن سالم القداح و عبدالحمید بن عبدالعزیز.

در مدینه: امام مالک بن انس، ابراهیم بن یحیی الاسامی، ابراهیم بن سعد الانصاری، عبدالعزیز بن محمد الدراوردی، محمد بن سعید ابی فدیك و عبدالله بن نافع الصائغ.

در یمن: مطرف بن مازن، هشام بن یوسف، قاضی صنعاء، عمرو بن ابی سلمه و یحیی بن حسان.

در عراق: محمد بن الحسن، وکیع بن جراح کوفی، ابواسامه حماد بن اسامه کوفی، اسماعیل بن علیه بصری و عبدالوهاب بن عبدالحمید البصری.

در کتاب چهار امام اهل سنت و جماعت به نقل از کتاب «الأئمة الأربعة» درباره تلاش فقهی و اجتهاد شگفت‌انگیز شافعی چنین آمده است:

«... حدیث و رأی را در بغداد از محمد بن حسن^۱ آموخت و آن را بر روی کاغذ

۱- محمد بن حسن شیبانی شاگرد مشهور ابوحنیفه است.

آورد. گویا یادداشت‌های مزبور بار شتری را شامل می‌شده است. محمد به شاگردش احترام می‌گذاشت و مجلس او را بر مجلس سلطان ترجیح می‌داد. شافعی به احترام استاد هیچگاه در حضور وی مناظره نمی‌کرد، ولی در غیاب به دفاع از فقه اهل مدینه^۱ برمی‌خاست. روایت شده که یک بار محمد^۲ با اصرار، شافعی را به مناظره با خویش فراخواند. شافعی به امر استاد گردن نهاد و از عهده مناظره برآمد. در خلال این مدت شافعی خود را فقیهی از فقه‌های مدینه و دوستی از دوستان امام مالک بن انس می‌دانست و پس از اینکه استقلال عمل پیدا کرد بدون اینکه به شخص مالک تعرض نماید با رأی وی به مخالفت برخاست و می‌گفت: مالک هم مثل من بشر است، ممکن است نظرش درست و یا غلط باشد. و کتابی را به نام (خلاف مالک) نوشت و در آن گفت که رأی با حدیث قابل جمع بندی نیستند. اما به احترام استادش (مالک) تا یک سال از انتشار کتابش خودداری نمود.

هدف شافعی از نوشتن کتاب یاد شده فقط رضای خدا بود و نمی‌خواست به وسیله آن به استادش اهانت نماید، زیرا همچنان که گذشت همواره از مالک به نام استاد یاد می‌کرد. شافعی همچنین آراء ابوحنیفه و اوزاعی را نقد کرد و این کار برای وی مشکلات و ناراحتی‌هایی ایجاد کرد، از طرفی با مطالعه کتاب‌های محمد بن حسن و تحقیق در فقه عراق و مناظره با فقه‌های آنجا، توانست ارتباطی بین فقه مدینه و فقه عراق به عبارتی دیگر میان فقه نقل و فقه عقل برقرار سازد^۳.

۱- فقه اهل مدینه یعنی فقه مالک و اهل حدیث.

۲- محمد: محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه است.

۳- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۸۵-۸۶.

شاگردان شافعی

امام شافعی در مکه، عراق و مصر به تدریس و تعلیم پرداخت و در نهایت اخلاص و ایمان آنچه را که از کتاب و سنت و اجماع می‌دانست بدون هیچ مضایقه‌ای به شاگردان خود می‌آموخت.

شافعی از یک طرف با تلمذ در خدمت امام مالک، و فقهای مکه و مدینه کاملاً به ارزش سنت نبوی و حدیث مصطفوی پی برد و از طرف دیگر با برخورداری از جلسات تدریس محمد بن حسن شاگرد ابوحنیفه و دیگر فقهای حنفی به نقش ارزنده رأی و تعقل در اجتهاد آگاه شد.

شاگردانی که از محضر امام شافعی استفاده و تعلم نموده‌اند عبارتند از:

۱- در مدت نه سال در مکه با تحقیق و فحص و بررسی درباره کتاب و سنت و اجتهاد به آنچنان مرحله‌ای از علم و تفقه دست یافت که توانست به ابوبکر الحمیدی، موسی بن ابی‌الجارود، ابراهیم بن محمد بن عباس و ابوبکر بن ادريس فقه بیاموزد و آنان را با نظریات خود آشنا سازد.

۲- در بغداد: حسن صباح زعفرانی، حسین بن علی کرابیسی، ابو‌ثور کلبی و احمد بن محمد اشعری بصر، از او دانش آموختند.

۳- در مصر: حرمله به یحیی، محمد بن عبدالحکم، یوسف بن یحیی البویطی، اسماعیل بن یحیی‌المزنی و ربیع بن سلیمان جیزی از محضر پرفیض و برکت علمی وی، بهره‌مند شده‌اند.

احمد بن حنبل یکی از بهترین شاگردان او است که همواره از استادش به نیکی یاد کرده و از فضل و علم وی توشه‌ها اندوخته است.

کتاب‌های شافعی

شافعی تألیفات فراوانی دارد که می‌گویند یکصد و سیزده کتاب در فقه و تفسیر و اصول و ادبیات و غیره است از جمله آنهاست:

«الأم، الرسالة، الحجّة، الوصایا الکبيرة، اختلاف أهل العراق، وصية الشافعی، جماع العلم، إبطال الاستحسان، جامع المزنی الکبیر، جامع المزنی الصغیر، الأمالی، مختصر الربیع، البویطی والاملاء وغیره»^۱.

سخنانی از امام شافعی

در کتاب چهار امام به نقل از کتاب‌های «الأئمة الأربعة» و «احیاء علوم الدین غزالی ترجمه مؤید الدین خوارزمی» سخنان زیر را به امام شافعی نسبت می‌دهند:

۱- «پیش از آنکه سرپرستی خانواده را عهده‌دار شوید، فقه بیاموزید، چون در بزرگی، آموزش آن برایتان دشوار خواهد بود.

۲- کسی که دنیا را خواهد به علم نیاز دارد و کسی که خواهان قیامت باشد باز هم به علم نیازمند است.

۳- زینت دانشمندان توفیق است و آرایش آنان حسن خلق و زیبایشان جوانمردی می‌باشد.

۴- فقر دانایان اختیاری است ولی فقر نادانان اضطراری می‌باشد.

۵- کسی که شهوت دنیا بر وی غالب باشد، برده دنیاداران خواهد بود.

۶- آنکه با تو نیکی کند، اعتمادت را جلب خواهد کرد و آنکه بدی نماید، پیوندش را با شما قطع می‌نماید.

۷- کسی که دوستش را پنهانی نصیحت کند، به احترامش می‌افزاید و اگر در حضور

۱- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۹۰.

- دیگران وی را اندرز گوید، موجب رسوایش را فراهم می‌نماید.
- ۸- پا در میانی، زکات جوانمردی‌هاست.
- ۹- گشاده‌رویی با عامه مردم، دوستان بد را هم به خود می‌کشاند و ترش‌رویی دشمنی را برمی‌انگیزد پس باید راه میانه‌ای بین گشاده‌رویی و ترش‌رویی را برگزید.
- ۱۰- همنشینی با کسی که از عار و ننگ باکی نداشته باشد، موجب رسوایی در روز قیامت خواهد بود.
- ۱۱- خداوند تبارک و تعالی تو را آفریده، بکوش تا همچنان که آفریده شده‌ای آزاد باشی.
- ۱۲- اگر قاضی، فروتن نباشد، دزد است.
- ۱۳- کسب علم برتر از نماز نافله است.
- ۱۴- زینت علما توفیق است، آرایش آنها حسن خلق و زیبایشان، کرم نفس می‌باشد.
- ۱۵- «إذا أطاع صديقك عدوك فقد إشتراك في عداوتك». یعنی: «چون دوست تو دشمن تو را مطیع شود، در دشمنی تو هر دو شریک باشند».
- ۱۶- اصل هر عداوتی نیکی کردن است با فرومایگان.
- ۱۷- همه، دوست و دشمن دارند پس تو با اهل طاعت خدای تعالی باش.
- ۱۸- هرکه جامه پاکیزه باشد غمش اندک شود، و هرکه را بوی خوش بود عقلش زیادت گردد»^۱.

نظر گذشتگان درباره شافعی

- ۱- ابوبکر حمید: شافعی رئیس فقهاست.
- ۲- احمد بن حنبل: شافعی در چهار مورد، لغت، اختلاف مردم، معانی و فقه فیلسوف است.
- ۳- سفیان ثوری: شافعی افضل اهل زمانش می‌باشد.

۱- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۹۱-۹۲، به نقل از الأئمة الأربعة و احیاء علوم الدین.

- ۴- یحیی بن سعید قطان: از شافعی داناتر و فقیه‌تر ندیده‌ام.
- ۵- ابویوب سوید رملی: تا شافعی را ندیدم خود را زنده نیافتم.
- ۶- عبدالرحمن بن مهدی، درباره رساله شافعی گفته: این، کلام جوانی داناست.
- ۷- محمد بن عبدالحکم: اگر شافعی نبود نمی‌توانستم جواب کسی را بدهم، زیرا آنچه می‌دانم از اوست. خدایش بیامرزد، او به من قیاس یاد داد. وی صاحب سنت و اثر و فضل و خیر و عقل صحیح و نیز راهگشا بود.
- ۸- داود بن علی ظاهری: در شافعی فضایلی بود، که همه آنها در شخص واحدی وجود ندارد. از جمله: شرف و نسب، صحت دین، عقیدهٔ راسخ، ایثار، آگاهی به درستی و نادرستی حدیث ناسخ و منسوخ، به خاطر داشتن کتاب و سنت، شرح حال خلفا و تألیفات خوب.
- ۹- و هرگاه از ابن عیینه سؤالی راجع به تفسیر و فتوا می‌شد می‌گفت: از شافعی پرسید^۱.

استادان امام احمد بن حنبل

«نخستین استاد ابن حنبل، ابویوسف بن ابراهیم القاضی بود که فقه و حدیث را از وی فراگرفت. ابویوسف از دوستان (شاگردان) ابوحنیفه به شمار می‌رفت. بعضی از محققین بر این عقیده‌اند که ابویوسف تأثیر چندانی در ابن حنبل نداشته، و اولین استادش را «هشیم بن بشیر بن ابی‌حازم الواسطی» می‌دانند، که ابن حنبل در مدت چهار سال بیشتر از سه هزار حدیث از وی شنیده و یا یادداشت کرده است.

هشیم که شخصی متقی و پرهیزگار و امام حدیث در بغداد بوده، از تابعان تابعین به شمار می‌رفته است. وی روایت زیادی از ائمه شنیده، و دارای حافظه‌ای بسیار قوی بوده، امام مالک و دیگران از وی روایت نموده‌اند. ولادت هشیم را سال ۱۰۴ و وفاتش را ۱۸۳

۱- منبع مذکور، ۹۶، به نقل از الأئمة الأربعة.

ه ثبت نموده‌اند. علاوه بر او، ابن حنبل در جلسه درس «عمیر بن عبدالله» و «ابی بکر بن عیاش» حضور به هم رسانیده.

دومین استاد ابن حنبل، امام شافعی بوده، که ابن حنبل به هنگام زیارت حج در حجاز او را ملاقات کرده در آن موقع شافعی در مسجد الحرام تدریس می‌نمود وی بار دیگر هم در بغداد به خدمت شافعی پیوست.

شافعی بسیار به ابن حنبل محبت می‌کرد و مایل بود که با وی به مصر برود، ولی ابن حنبل با وجود اشتیاق زیاد نتوانست به مصر برود.

ابن حنبل از شافعی درک و استنباط و استخراج احکام را فراگرفت. درباره رابطه حسنه شافعی با ابن حنبل، محمد بن اسحاق بن خزیمه می‌گوید: «آیا احمد بن حنبل چون یکی از فرزندان شافعی نبود؟».

ابن حنبل از ابراهیم بن سعد و یحیی القطان و وکیع و غیره نیز کسب فیض نمود و تمایل داشت که از محضر مالک بن انس هم استفاده نماید، لیکن درحالی‌که ابن حنبل هنوز مبتدی بود، مالک وفات یافت. و در عوض از «سفیان بن عیینه» در مکه بهره یافت. چنانکه خود ابن حنبل می‌گوید: «مالک را از دست دادم و در عوض خداوند مرا از محضر «سفیان بن عیینه» بهره‌مند ساخت»^۱.

شاگردان ابن حنبل

«ابن حنبل شاگردان زیادی داشته که سخنانش را شنیده و از وی روایت نموده‌اند، از جمله: یحیی بن آدم، یزید بن هارون، علی بن المدینی، بخاری، مسلم، ابوداود، ابوذرعه، رازی، دمشقی، ابراهیم الحربی، ابوبکر احمد بن هارون الطائی الاثرم، محمد بن اسحاق الصاغانی، ابو حاتم رازی، احمد بن الحواری، موسی بن هارون، حنبل بن اسحاق، عثمان بن سعید الدرامی، حجاج بن شاعر، عبدالملک بن عبدالحمید میمون، بقی بن مخلد

۱- منبع مذکور، ۱۰۶-۱۰۷، به نقل از الأئمة الأربعة.

الاندلسی و یعقوب بن شیبیه و غیره

افرادی از شاگردان و پیروان و یاران ابن حنبل به نقل و تدوین فقه وی پرداخته‌اند از قبیل: ارشد فرزندانش موسوم به صالح متوفی ۲۶۶ هجری و فرزند دیگرش به نام عبدالله متوفی به سال ۲۹۰ ه که او نیز چون پدرش توجه خاصی به حدیث داشت. احمد بن محمد الاثرم متوفی ۲۷۳ ه و او بوده که گفته است: من آگاه‌ترین فرد به فقه و اختلاف بودم، ولی هنگامی که با ابن حنبل مواجه شدم دیدم که چیزی نمی‌دانم، همچنین احمد بن محمد مروزی متوفی ۲۷۵ ه، حرب بن اسماعیل کرمانی متوفی ۲۸۰ ه و احمد بن محمد الخلال متوفی ۳۱۱ ه که فقه ابن حنبل را جمع‌آوری و منتشر کرد^۱.

کتاب‌های ابن حنبل

«ابن حنبل مطالبی جز مربوط به حدیث و سنت تألیف ننموده. و آنچه را که نوشته مجموعه‌ای است از احادیث و آثار که مستند به اقوال رسول ﷺ و روایات صحابه از آن حضرت می‌باشد. مشهورترین کتاب ابن حنبل «المسند» می‌باشد، که در سال ۱۸۰ هجری آن را شروع نموده و مشتمل بر احادیث رسول خدا ﷺ است. و آن را برای رفع اختلاف راجع به احادیث پیامبر ﷺ معرفی می‌نماید، چنانکه می‌گوید: «ما اختلفتم فیه من حدیث رسول الله ﷺ فارجعوا الیه، فإن وجدتموه، وإلا فلیس بحجة». یعنی: «اگر در صحت حدیثی منسوب به رسول الله ﷺ اختلاف نمودید، به «المسند» مراجعه نمایید، چنانچه آن را در «المسند» نیافتید، قابل اعتماد نیست ...».

ابن حنبل کتابی هم دارد به نام «الزهد» که در صدها صفحه به چاپ رسیده و در آن از زهد و پرهیزگاری پیامبران و صحابه و خلفای راشدین و بعضی از «ائمه» سخن رانده و آن را هم مورد اعتماد قلمداد می‌نماید.

۱- منبع مذکور، ۱۱۲-۱۱۳، به نقل از الأئمة الأربعة.

دیگر کتاب‌های وی عبارتند از: «کتاب الصلاة، المناسک الکبیر، المناسک الصغیر، التاریخ، الناسخ والمنسوخ، المقدم والمؤخر فی کتاب الله تعالی، فضائل الصحابة وغیره...»^۱.

سخنان ابن حنبل

«ابن حنبل جز مقدار کمی، از خود سخن نمی‌گفت، زیرا همیشه سعی می‌کرد برای اثبات سخنانش از احادیث و آثار، شاهد بیاورد، و برای پی بردن به نحوه تفکر آن بزرگوار کلمات زیر از وی نقل می‌شود:

۱- دنیا خانه عمل است و آخرت خانه جزا، کسی که در این دنیا اهل عمل نباشد در آن دنیا پشیمان خواهد شد.

۲- اصول ایمان سه قسم است: دالّ و دلیل و مستدلّ. دالّ، خدای تبارک و تعالی می‌باشد و دلیل، قرآن و مستدلّ، مسلمان. کسی که به حرفی از قرآن ایراد بگیرد، به خدای تعالی و به کتاب و رسولش ﷺ ایراد گرفته است.

۳- اگر عالم، به سبب تقیه^۲ سکوت کند و جاهل، به علت نادانی، پس حق کی آشکار خواهد شد؟

۴- مرگ دوستان، موجب ذلت است.

۵- اگر دنیا به اندازه لقمه‌ای کوچک باشد و مسلمان آن را گرفته و در دهان برادر مسلمانش بگذارد، مُسْرِف نیست.

۶- خوشا به حال کسی که خداوند او را گمنام نمود.

۷- خدا را به خواب دیدم، عرض کردم: به چه وسیله‌ای نزدیکی به شما میسر است؟ فرمود: به وسیله کلام من، یا احمد. گفتم: از روی فهم یا غیر فهم؟ فرمود از روی هر دو.

۱- منبع مذکور، ۱۱۶-۱۱۷، به نقل از الأئمة الأربعة.

۲- تقیه یعنی پنهان کردن اعتقادات، افکار، اندیشه‌ها و معتقدات دینی و مذهبی.

- ۸- اگر در مرد، صد خصلت وجود داشته باشد، نوشیدن خمر همه را از بین می‌برد.
- ۹- اظهار فضل، ریا است.
- ۱۰- هرگاه مردی تهمتی سوء به یکی از اصحاب رسول الله ﷺ بست، به اسلام تهمت بسته است.
- ۱۱- مردم به علم نیازمندند، همچنان که نان و آب لازم و ملزوم همدیگرند.
- ۱۲- پرهیز از اینکه بدون راهبر، در مسئله‌ای صحبت نمایی.
- ۱۳- علم کسی را ننویس که فقط تمایلات دنیا در آن مورد نظر باشد.
- ۱۴- اگر کسی را دیدید که کلام (سخن گفتن) را دوست می‌دارد، از وی پرهیزید^۱.

اظهار نظر گذشتگان درباره ابن حنبل

- ۱- «ابراهیم الحربی: گویی خداوند تعالی علم اول و آخر را در ابن حنبل جمع نموده است.
- ۲- ابومسهر: هیچ کس را سراغ ندارم که در کار دین این ملت بیش از دیگران مقید باشد، جز جوانی در مشرق، یعنی ابن حنبل.
- ۳- ابوعبید: علم در چهار نفر خلاصه شد: احمد بن حنبل که از همه فقیه‌تر بود، و علی بن المدینی که عالم‌تر از همه بود، و یحیی بن معین که از همه بهتر می‌نوشت، و ابی‌بکر بن ابی‌شبهه که حافظه‌اش از همه قوی‌تر بود.
- ۴- ابی‌داود السجستانی: دویست نفر از مشایخ را دیده‌ام، اما هیچ کدام به پای ابن حنبل نمی‌رسیدند. وی در کاری که مردم برای دنیا در آن وارد می‌شدند، داخل نمی‌شد.
- ۵- ابوثور: اگر مردی بگوید احمد بن حنبل اهل بهشت نمی‌باشد، دروغ گفته است.
- ۶- نووی: وی امامی زبردست، جامع شرایط، وارع، زاهد و دارای حافظه‌ای قوی و علم فراوان بود.

۱- منبع مذکور، ۱۱۷-۱۱۸، به نقل از الأئمة الأربعة.

۷- ابوحاتم: اگر مردی را دیدی که احمد بن حنبل را دوست دارد، بدان که او طرفدار سنت است ...^۱.

۸- شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی نیز ضمن قصیده‌ای طولانی ابن حنبل را می‌ستاید ...^۲.

فرازهایی از احمد بن حنبل

۱- امام احمد اهل ورع و پرهیزگاری بود و از گفتن حقایق و آنچه را که درست می‌پنداشت کوتاهی نمی‌کرد چنانکه می‌گوید: «در آن زمان (شورای خلافت پس از رحلت و شهادت عمر بن خطاب) بدون حضرت علی شخص دیگری برای خلافت احق نبود».^۳

۲- فقه حنبلی در پاره‌ای امور بسیار سختگیر است و از این بابت میان مردم مشهور می‌باشد، و به کسی که در کار مذهب خیلی سختگیر و مشکل‌پسند باشد می‌گویند مثل اینکه حنبلی مذهب است. شدت عمل ابن حنبل در چنان مواردی به علت ورع شدید وی می‌باشد، چیزهایی را بر نفس خود فرض دانسته، که آنها را بر دیگران فرض ندانسته است. وی به طور کلی از شبهات پرهیز نموده و نصّ وارد را بدون تصرف و دخالتی لازم‌الاجراء می‌داند.^۴

۳- نخستین سری که در زمان اسلام قطع گردید سر حضرت عمار بن یاسر بود امام احمد بن حنبل در مسند خود این روایت را با استناد نقل کرده و ابن سعد نیز در طبقات

۱- منبع مذکور، ۱۱۸-۱۱۹، به نقل از الأئمة الأربعة.

۲- منبع مذکور، ۱۱۸-۱۱۹، به نقل از الأئمة الأربعة.

۳- خلافت و ملوکیت امام ابوالاعلی المودودی، مترجم: خلیل احمد حامدی، صفحه ۱۳۹، به نقل از «البدایة والنهاية»، ج ۸.

۴- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۱۰۹۱۱۰، به نقل از الأئمة الأربعة.

آن را ثبت کرده که در اثنای جنگ صفین سر حضرت عمار قطع گردیده است.^۱

۴- حافظ ابن کثیر می‌گوید که گروهی از علی به پیروی از این حدیث^۲، لعنت بر یزید را جایز قرار دادند و برای تأیید این حدیث، قولی از امام احمد بن حنبل نیز موجود است ... تفصیلش از این قرار است که باری عبدالله پسر امام احمد از پدرش پرسید: در مورد لعنت بر یزید چه حکمی موجود است؟ او در پاسخ گفت: من چگونه بر کسی نفرین نفرستم که مورد لعنت خداوند قرار گرفته است و برای اثبات آن این آیت را قرائت کرد:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾ [محمد: ۲۲-۲۳].

«پس، از شما جز این چه توقع دیگری می‌رود که اگر فرمانروا شوید پس در زمین فساد برپا می‌دارید و قطع رحم می‌کنید اینها مورد لعنت خداوند قرار دارند».

امام با قرائت این آیه، فرمود بزرگ‌ترین فساد و بزرگ‌ترین قطع رحم بیش از این چه می‌تواند باشد که یزید آن را مرتکب شده است. این قول امام احمد را محمد بن عبدالرسول البر زنجی در «اشاعة في اشراط الساعة» و ابن حجر الهیثمی در «الصواعق المحرقة» نقل کرده‌اند. اما علامه سفارینی و امام ابن تیمیه می‌گویند که بنابر روایت معتبر، امام احمد، لعنت بر یزید را پسندیده نکرده بود. از علمای اهل السنه که به جواز لعنت قایل‌اند می‌توان از ابن جوزی، قاضی ابویعلی، علامه تفتازانی و علامه جلال الدین

۱- خلافت و ملوکیت، ۲۱۴، به نقل از احمد احادیث، ۶۵۳۸-۶۹۲۹، دارالمعارف مصر، ۱۳۵۲، طبقات ابن سعد، ج ۳.

۲- «ومن أخاف أهل المدينة ظلماً أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً». «شخصی که اهل مدینه را ظلم خود خوف زده کند خداوند او را خوف زده خواهد کرد. لعنت خدا، ملائکه و تمام انسان‌ها بر او، روز قیامت، خداوند هیچ فدیة او را در مقابل این گناه نخواهد پذیرفت».

سیوطی نام برد ...^۱.

۵- «در کنار مسایلی که مذهب حنبلی، نسبت به آنها شدت عمل نشان می‌دهد و مورد انتقاد بسیاری از مردم می‌باشد، آراء و عقاید ملایمی هم مشاهده می‌شود، مثلاً در فقه امام حنبل اگر کسی زمینی را بر فقرا و بینوایان وقف نماید، زکات بر عایدات آن واجب نیست، ولی اگر آن را بر غیر فقرا و مساکین وقف نماید، زکات بر آن واجب است. همچنین می‌بینیم که مذهب حنبلی دایره نفقه را از لحاظ خویشاوندی وسعت می‌دهد. در مذهب امام مالک این دایره محدود است، وی می‌گوید: خویشاوندانی که نفقه آنها بر شخص واجب است عبارتند از: پدر و مادر و اولاد به طور متقابل، و در مذاهب شافعی، خویشاوندانی که نفقه آنها واجب است عبارتند از: قرابت اصول چون پدران و مادران و اجداد و جدات و قرابت فروع از قبیل اولاد و اولاد اولاد. و در مذاهب ابوحنیفه خویشان واجب النفقه آنهایی هستند که میان آنها ازدواج حرام می‌باشد و به آنها عموها و عمه‌ها و خواهر و برادر و مادر را هم اضافه می‌نماید.

ولی مذهب ابن حنبل نفقه تمام خویشان بی‌بضاعت را که از عهده کار بر نمی‌آیند، واجب نمی‌شمارد و تمام خویشان دور و نزدیک را اعم از عصبات^۲ و اصول و فروع و صاحبان فرض و ذوی الارحام^۱ را از ارث بهره‌مند می‌سازد^۲.

۱- خلافت و ملوکیت، ۲۲۲-۲۲۳، به نقل از البدایه، جلد ۸.

۲- عصبات جمع عصبه و آن عبارت از خویشاوندان نرینه از جانب پدر که در آن فرض معین (ارثی) ندارند و آن سه قسم است:

- ۱- عصبه بالذات مانند پسر، پسر پسر تا برود. پدر، پدر پدر تا برود ... در اناث عصبه نسبت نیست.
- ۲- عصبه بالغیر مانند دختران که پسران، آنان را عصبه می‌سازند. و خواهران که برادران آنها را عصبه می‌کنند.
- ۳- عصبه مع‌الغیر از قبیل خواهر شقیقی یا خواهر پدیری که هرگاه با دختر و یا با دختر پسر جمع شوند. خواهر عصبه می‌شود یعنی مازاد فرض دختر یا دختر پسر را می‌برند (دختر یا دختر پسر. نصف می‌برد به فرضیه دختران یا دختران پسر ثلثان $(\frac{2}{3})$ می‌برند به عصبه).

ضمناً صاحبان فرض کسانی هستند که از شش فقره نصف $(\frac{1}{2})$ ، ثلث $(\frac{1}{3})$ ، ربع $(\frac{1}{4})$ ، سدس $(\frac{1}{6})$ ، ثلثان $(\frac{2}{3})$ ، ثمن $(\frac{1}{8})$ که بعضی از آنها عبارتند از شوهر، دختر، دختر پسر، خواهر شقیقی ... مادر، اولاد مادر، شوهر، زن و غیره سهم ارث می‌برند.

کارنامه امام ابوحنیفه

(تدوین قانون اسلامی)

در صفحات پیشین اشاره کردیم که خلفای راشدین برای اداره امور جوامع اسلامی به قرآن رجوع می‌کردند و اگر در آن مطلبی نمی‌یافتند که بر مبنای آن عمل کنند می‌کوشیدند که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کار برند و اگر در سنت نبوی حکمی نمی‌یافتند به اهل شوری روی می‌آوردند، یعنی با اشخاص مؤمن و خردمند و پرهیزگار و مورد ثقه و اطمینان امت مشورت می‌کردند. و اهل شوری در بیان نظرات خویش کاملاً آزاد بودند.

پس از خلفای راشدین حکومت اسلامی در عصرهای اموی و عباسی و غیره به سلطنت تبدیل شد و ظهور ابوحنیفه در این مقطع با قلم توانای امام ابوالاعلی المودودی، دانشمند و مصلح بزرگ اسلامی معاصر چنین توصیف شده است:

«اما بزرگ‌ترین کارنامه امام ابوحنیفه که عظمت لازوال به تاریخ اسلامی بخشید، این بود که او این خلاء بزرگ را که بعد از خلافت راشده از سد باب شدن در مقابل شوری در نظام قانونی اسلام ایجاد شده بود به وسیله نیرومندی تمام خود، پر ساخت. ما به اثرات و نتایج آن قبلاً اشاره کرده‌ایم: زیانی که با گذشت یک قرن از این وضع به میان

۱- ذوی الأرحام کسانی هستند که هرگاه ذوی الفرض و عصبه موجود نباشد و بیت المال هم منظم نباشد ترکه (میراث) به آنها می‌رسد مانند اولاد دختر اولاد خواهر دختر برادر.

۲- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۱۱۰، به نقل از الأئمة الأربعة.

آمده بود، آدم صاحب فکری آن را احساس می‌کرد، از یک طرف مرزهای حکومت اسلامی از سند تا اسپانیا گسترش یافته بود و ملت‌های متعدد با داشتن تمدن‌های جداگانه و رسوم^۱ مختلف و وضع زندگی جداگانه در سیطره فرهنگ اسلامی قرار گرفتند در داخل این محدوده، مسایل مالیاتی، بازرگانی، کشاورزی، صنعت و حرفه، عروسی و عقد، نکاح و مسایل قانونی و اداری و مقررات ارتشی، همه روزه به وقوع می‌پیوست. در خارج از کشور تمام دنیا با این سلطنت رابطه داشتند ... و مسلمانان از اینکه دارای نظریه مستقل، اصول زندگانی و قانون اساسی بودند، ناگزیر می‌شدند همه این مسایل جدید را در پرتو نظام قانون، حل و فصل کنند.

تقیصه عدم قانون هماهنگ را خلفاء، استانداران، حکام و قضات همه احساس می‌کردند زیرا حل و فصل همه‌جانبه مسایل مختلف روز از توان و نیروی اجتهاد و معلومات انفرادی هر مفتی، حاکم، قاضی و رئیس اداره خارج بود و اگر به صورت فردی نیز به حل و فصل آن پرداخته می‌شد، جنگل وسیعی از قضاوت‌های متضاد و متعدد تشکیل می‌شد. اما دشواری این بود که چنین اداره‌ای را حکومت می‌توانست تأسیس نماید و حکومت به دست کسانی بود که خود می‌دانستند و احساس می‌کردند، حیثیت و وقار اخلاقی در میان مردم ندارند. گذشته از به صحنه کشیدن فقها، تحمل آنها برای اولیای حکومتی نیز کاری دشوار بود.

ابن المقفع در رساله «الصحابة» طرحی را برای پر کردن این خلاء به منصور ارائه کرد که خلیفه باید شورایی از اهل علم را تشکیل دهد که در آن علمای دارای طرز فکر مختلف گردهم آمده و درباره مسایل روز بحث و مذاکره کنند و سپس ابراز نظر نمایند و بعد از آن شخص خلیفه در مورد هر یک از مسایل حکم صادر فرماید. اما منصور آنقدر ناآگاه نبود که اگر این حماقت را مرتکب شود فیصله‌های^۲ او به

۱- متأسفانه ترجمه با دستور فعلی زبان فارسی کاملاً مطابقت ندارد و اصطلاحات نیز نامأنوس است.

۲- فیصله، حکم، فرمان.

منزله فیصله‌های ابوبکر^{رضی الله عنه} و عمر^{رضی الله عنه} نخواهد شد و عمر فیصله‌های او از عمر خود او بیشتر نخواهد بود.

در همچو شرایطی، امام ابوحنیفه راه جداگانه‌ای را اتخاذ کرد و آن این بود که، بدون احتیاج به حکومت، مجلس غیر دولتی را برای وضع قانون (Privatelegislature) تأسیس نمود.

امام، عالم بر غیب نبود که قبل از وقت نتایجی را که در حقیقت بعد از وی در نیم قرن بعد به ظهور می‌رسد که مشاهده کند اما او و یارانش می‌دانستند و از شمایل اجتماعی مسلمانان آگاهی کامل داشتند و اوضاع عمر را در نظر گرفته بودند. او به عنوان یک انسان کامل و دوراندیش، درست پنداشته بود که می‌تواند این خلاء را پر کند.

شرکاء این مجلس شاگردان امام بودند که او آنها را برای تفکر درباره مسایل قانونی، کاوش کردن به روش علمی و استنباط کردن نتایج با دلایل، تربیت کرده بود. هر یکی از از آنها علاوه بر امام از اساتید بزرگ وقت، تعلیم قرآن، حدیث، فقه و سایر علوم مثل لغت، نحو، ادب، تاریخ و سیر را آموخته بودند. شاگردانش در علوم مختلف مهارت و تخصص داشتند، مثلاً یکی را در قیاس و رأی، مقام‌نمایی حاصل بود، دیگری معلومات وسیعی در احادیث و فتاوی صحابه^{رضی الله عنه} و خلفا داشت و دیگری در علم تفسیر یا رشته خاصی از قانون یا در لغت و نحو و یا علم مغازی تخصص چنانکه امام درباره آنها فرموده:

آنها ۳۶ تن‌اند که ۲۸ تن، استعداد و لیاقت قضا را دارند. ۶ تن برای اصدار فتوا اهلیت دارند^۱، و دو تن برای قضا و فتوا دادن تربیت شده‌اند.

الموفق بن احمد المکی (۵۶۸ هـ ۱۱۷۲ م) درباره طریقه کار این مجلس می‌نویسد:

ابوحنیفه مذهب خود را با مشورت آنها (شاگردان فاضل خود) مرتب نموده است.

او یک یک مسایل را برای شاگردانش مطرح می‌کرد و جوانب مختلف آن را مورد بحث و مطالعه قرار می‌داد، آنچه در علم و فکر آنها بود می‌شنید و آنچه که نظر

۱- مقصود اینست که شش تن از آنان برای فتوا دادن شایستگی دارند.

شخصی‌اش بود بیان می‌داشت. حتی برخی از اوقات بحث بر سر یک مسأله هفته‌ها، ماه‌ها و یا بیشتر از آن را در بر می‌گرفت و بالاخره یک رأی و حکم بدست می‌آمد که آن را قاضی ابویوسف در کتب اصول درج می‌کرد.

ابن البزاز الکردری (صاحب فتوا بزایه م ۷۲۷ هـ ۱۴۲۴ م) می‌نویسد:

«شاگرد او پیرامون مسأله بدون هراس به بحث می‌پرداخت و از نقطه نظر هر فن گفتگو می‌نمود، در این اثنا امام با خاموشی سخنان او را استماع می‌کرد. سپس هنگامی که امام درباره مسأله مورد بحث سخنان خود را آغاز می‌کرد، سکوتی بر مجلس حکمفرما می‌شد که گویی جز او کسی دیگر آنجا حضور ندارد».

عبدالله بن مبارک می‌گوید که یک بار در آن مجلس بر سر مسأله‌ای سه روز متواتر بحث صورت گرفت روز سوم به وقت مغرب همین که بانگ الله اکبر طنین افکند این بحث به نتیجه رسید. ابو عبدالله یکی از شاگردان امام آرای را که امام ابوحنیفه در مجلس بیان کرد به سمع حضار می‌رسانید.

چنانکه گفته خود وی چنین است:

«من اقوال امام را به او قرائت کرده به سمع او رسانیدم. ابویوسف (علاوه از ثبت کردن تصمیم‌گیری‌های مجلس) اقوال خود را نیز درج می‌کرد. از این رو، من می‌کوشیدم که از اقوال او صرف نظر کنم و تنها اقوال امام را به سمع برسانم. روزی من اشتباه کردم و قول دیگری را نیز قرائت کردم. امام پرسید این قول دوم از کیست؟» (المکی) می‌گوید فیصله‌هایی که^۱ درین مجلس ثبت می‌شد تحت عناوین جداگانه به شکل کتب و فصول درآورده می‌شد و این کار در حیات امام ابوحنیفه انجام گرفت. ابوحنیفه نخستین شخصی بود که علم این شریعت را مدوّن کرد پیش از آن کسی این کار را انجام نداده بود ...

درین مجلس همچنان که قبلاً از قول المکی گفتیم، هشتاد و سه هزار مسایل قانونی حل و فصل گردیده بود. در این مجلس فقط مسایلی که مردم و حکومت با آن مواجه

۱- فیصله‌ها: احکام.

بودند مطرح نمی‌شد بلکه صورت‌های امکانی معاملات را فرض قرار داده آن را نیز مورد بحث قرار می‌دادند و راه حل آن را نیز جستجو می‌کردند تا اگر در آینده صورت جدیدی مشاهده گردید که تاکنون دیده نشده باشد در قانون راه حل آن موجود باشد. این مسایل تقریباً با هر شعبه قانون ارتباط داشت؛ قانون بین‌المللی قوانین دستوری، حقوقی ارتشی، شهادت، عدالت، قوانین جداگانه برای هر شعبه زندگی اقتصادی، نکاح و طلاق و وراثت و غیره، معاملات شخصی، و احکام عبادات.

این همه عناوین را می‌توان در فهرست‌های کتبی که در این مجلس توسط امام ابویوسف رحمته و بعداً امام محمد بن حسن الشیبانی رحمته مرتب شده‌اند، دریافت.

اثر این تدوین منظم قانون (Codification) این بود که فعالیت‌های انفرادی مجتهدین، مفتی‌ها و قضات از اعتبار ساقط شد.

از این رو چون این کار به محضر عام کشیده شد، عوام و حکام و قضات، همه به رجوع (به) آن مجبور شدند، زیرا این خواست عصر و زمان بود و مردم از دیر زمان خواهان آن بودند. چنانچه فقیه مشهور یحیی بن آدم (م ۲۰۳ هـ ۸۱۷ م) می‌گوید که در برابر اقوال ابوحنیفه بازار اقوال سایر فقها سرد و بی‌اهمیت گردید، علم او در مناطق مختلف پخش گردید و بر مبنای آن خلفاء، ائمه و حکام، حکم صادر می‌کردند و همه معاملات بر محور آن می‌چرخید. تا زمان خلیفه مأمون (۱۹۸-۲۱۷ هـ ۸۱۳-۸۳۳) وضع برین منوال بود تا اینکه یکی از فقهای رقیب ابوحنیفه به فصل بن سهل نخست وزیر پیشنهاد کرد که احکام منع استعمال فقه حنفی باید صادر گردد. نخست وزیر، اشخاص با استعداد و خبیر و دانا را گردهم آورده و در این زمینه به مشورت پرداختند. آنها به اتفاق گفتند: «این حکم قابل تنفیذ نیست و تمام کشور بر شما یورش خواهند برد. شخصی که به شما این پیشنهاد را کرده است ناقص العقل است.

نخست وزیر گفت من نیز با این تجویز موافق نیستم و امیرالمؤمنین نیز بر آن خشنود نخواهد شد.

بدین ترتیب این رویداد مهم تاریخی واقع گردید که قانون تدوین شده مجلس شخصی، تنها بر اساس اوصاف و نیروی اعتبار اخلاقی تدوین کنندگان آن، به عنوان قانون کشورها و سلطنت‌ها شناخته شود. نتیجه دوم آن این بود که این قانون برای متفکرین اسلامی راه جدیدی برای تدوین قوانین اسلامی گشود.^۱

ابوحنیفه و حدیث

امام اعظم که با طرح بزرگترین انقلاب فکری و فقهی توانست بر دنیای اسلام سیطره شگفت‌انگیزی پیدا کند و در زمان بسیار کوتاهی مشکلات عملی شرعی مسلمانان را حل نماید از پذیرفتن احادیث خودداری می‌کرد در حالی که در همان زمان امام مالک و پس از او، امام احمد حنبل در جمع‌آوری و فراگیری حدیث نبوی زحمت‌ها کشیدند و رنج‌ها بردند.

علامه محمد لاهوری شاعر و نویسنده آزاده مسلمان در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» درباره چگونگی پذیرفتن احادیث، نظر تحقیقی «شاه ولی‌الله» را چنین می‌نگارد: «روش آموزش پیغمبرانه به عقیده شاه ولی‌الله، عبارت از این است که، به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردمی که آن پیغمبر بر آن مبعوث شده است، دیده می‌شود. ولی، پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده نه می‌تواند اصول گوناگون برای ملت‌های گوناگون وضع کند و نه می‌تواند مردمان را واگذارد که خود برای خود قواعد رفتار و کردار وضع کنند. روش وی آن است که قوم خاصی را تربیت کند و تعلیم دهد، و آن قوم را همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت کلی قرار دهد. با این عمل، وی اصولی را که شالوده زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند برجسته می‌سازد، و آنها را، با در نظر گرفتن

۱- خلافت و ملوکیت، الامام ابوالاعلی المودودی، مترجم خلیل احمد حامدی، ناشر انتشارات بیان، پاره (احسان)، چاپ اول، صفحه‌های ۲۹۰ تا ۲۹۸، به نقل از المکی، جلد ۲، الکردری، ج ۲.

رسم و عادت خاص قومی که بلافاصله در برابر وی قرار دارند، در حالات خاص مورد استعمال قرار می‌دهد. احکام دینی که از این راه فراهم می‌شود (مثلاً حدود شرعی که در مقابل جرایم معین می‌شود)، از لحاظی، مخصوص آن قوم است، و چون مراعات آنها به خودی خود هدفی نیست، نباید منحصرراً آن همان‌ها را عیناً در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند.^۱ شاید از همین لحاظ بوده است که ابوحنیفه، با بصیرت کاملی که نسبت به کلیت تعلیمات اسلامی داشت، عملاً از اینگونه احادیث استفاده نمی‌کرد. این حقیقت که وی اصل «استحسان»^۲ را به کار می‌برد که مستلزم تفحص دقیق و کامل در اوضاع در احوال فعلی و در نظر گرفتن آنها در تفکر فقهی و دادن فتوا است، روشن می‌سازد که در نتیجه چه انگیزه‌هایی وی به وضع فقهی خاص خویش رسیده بوده است. بعضی گفته‌اند که ابوحنیفه از آن جهت از تمسک به حدیث خودداری می‌کرد که در زمان وی مجموعه مدوئی از احادیث وجود نداشت. اولاً باید دانست که این ادعا درست نیست، چه مجموعه حدیث عبدالملک و زهری در زمانی تدوین شده که کمتر از سی سال پیش از مرگ ابوحنیفه نبوده است. و دیگر اینکه، اگر هم فرض کنیم که این مجموعه‌های حدیث، به ابوحنیفه نرسیده بود است در صورتی که وی داشتن چنین مدرکی را ضروری می‌دانسته، می‌توانسته است مانند مالک و ابن حنبل که پس از وی برای خود مجموعه حدیثی فراهم آورده بودند وی نیز چنین کند. رویهم‌رفته، وضعی که ابوحنیفه در برابر اعتبار فقهی حدیث داشته، به نظر من کاملاً درست بوده است، و اگر آزادی‌گری جدید همچنان صلاح بداند که از استفاده از حدیث دست بردارد، کاری جز این نکرده است که از یکی از بزرگ‌ترین

۱- این موضوع یکی از مسایل مهم و مورد اختلاف بین مسلمانان سنت‌گرا و نواندیش است.

۲- استحسان: معنی ظاهری آن انتخاب راه حل نیکوتر است در نزد حنفی‌ها و کسانی که آن را دلیل و حجت می‌دانند به عبارت مختلفی تعبیر و تفسیر شده از این قرار: بعضی گفته‌اند استحسان دلیلی است که به قلب مجتهد القاء شده ولی بیان او قاصر از تعبیر آن است. بعضی دیگر برآنند که عدول از قیاسی به قیاس قوی‌تری باشد. جماعتی گفته‌اند عدول از مقتضای قاعده و دلیل، به مقتضای عادت و رسوم است (اصول فقه شافعی).

نمایندگان فقه در جهان تسنن پیروی کرده است. ولی انکار این امر هم ممکن نیست که علمای حدیث، با اصراری که به توجه دادن مردم به حالات خاص عینی داشته و در مقابل تفکر فقهی مجرد از آن به دفاع برخاسته‌اند، خدمت بزرگی به فقه اسلامی کرده‌اند. و با پژوهش بیشتری که عاقلانه درباره احادیث صورت بگیرد، و با همان روحی که پیغمبر اسلام ﷺ وحی خود را تفسیر می‌کرده است، عمل شود، هنوز امکان آن هست که کمک بزرگی به فهم ارزش حیاتی اصول حقوقی مندرج در قرآن بشود. تنها فهم ارزش حیاتی آنها است که ما را، در کوششی که برای تفسیر مجدد اصول اساسی می‌کنیم، مجهزتر خواهد کرد.^۱

ابوحنیفه و قیاس

قیاس، منبع چهارم فقه است، علامه لاهوری درباره نقد و تحلیل علمی قیاس چنین می‌گوید:

«قیاس^۲ یعنی استفاده از استدلال در مسایل مشابه و مقایسه کردن آنها با یکدیگر است. چنان به نظر می‌رسد که مکتب ابوحنیفه، از لحاظ اوضاع و احوال اجتماعی و کشاورزی رایج در بلاد فتح شده اسلام، سوابق ثبت شده‌ای را در احادیث نیافته یا کم یافته بوده است. بنابراین تنها راه که در برابر پیروان این مذهب باز بوده آن بوده است که در تفسیرهای خود از احکام قرآن به عقل استدلال‌گر توسل جویند. ولی استفاده از منطق ارسطو، گرچه با اکتشاف اوضاع و احوال جدید در عراق مورد نظر بود، ظاهراً در مراحل نخستین تکامل فقه اسلامی زیان‌آور بوده است. وضع پیچیدگی زندگی را نمی‌توان تابع قواعد خشک و سختی قرار داد که به صورت منطقی از عده‌ای از مفاهیم کلی به دست

۱- احیای فکر دینی در اسلام، نوشته: علامه محمد اقبال لاهوری، ترجمه: احمد آرام، ناشر رسالت قلم نشریه، شماره ۶۰، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، صفحه‌های ۱۹۶-۱۹۷.

۲- قیاس جزء اصول فقه است و تقسیماتی دارد از نظر قوت و ضعف و از نظر علت.

می آید.^۱

مسأله حاکمیت و ابوحنیفه

امام ابوحنیفه در مسأله حاکمیت، خداوند را در جهان خلق، امر، و ماده و ماوراء آن، حاکم مطلق و خالق محض می داند، و پیامبران، حلقه های اتصال بشر با خداوند که پیام های الهی را به مردم و امت خویش رسانده اند. بنابراین شریعت الهی، قانون برتری است که جز پذیرفتن و عمل به احکام و دستورات آن چاره ای وجود ندارد.

امام اعظم در این باره چنین می گوید:

«من هنگامی که حکم خداوند را در کتاب درمی یابم آن را می پذیرم و هنگامی که در نمی یابم پس از سنت رسول الله ﷺ و آثار صحیح آن حضرت که از افراد مورد اطمینان نقل شده است پیروی می کنم و هنگامی که نه در کتاب خداوند و نه در سنت رسول الله ﷺ حکمی در نمی یابم در این صورت من از قول اصحاب پیامبر ﷺ (یعنی اجماع آنها) پیروی می کنم و (در صورت اختلاف آنها) قول هر صحابی بی^۲ را که خواسته باشم می پذیرم و قول هر که را بخواهم رد می کنم اما جز اقوال آنها، قول کسی دیگری را نمی پذیرم ... مانند دیگران پس همان طوری که اجتهاد حق آنهاست حق من نیز هست»^۳.

گروهی بر امام ایراد می گرفتند که: ابوحنیفه به احادیث توجهی ندارد و قیاس را بر حکم خدا و پیامبر ﷺ ترجیح می دهد در حالی که امام در زمینه رأی و قیاس بسیار با احتیاط عمل می کرد و با وجود قرآن و حکم پیامبر ﷺ هیچگاه به قیاس روی نمی آورد. ابن حزم در این باره چنین می گوید:

۱- این استدلال نمی تواند بی طرفانه و بدون تعصب باشد زیرا فقهای عراق و حجاز مخالفتی با هم از نظر به کارگیری عقل و منطق نداشتند بلکه اهل حجاز بیشتر از مردم عراق به احادیث نبوی گرویدند.

۲- صحابی بی یعنی صحابی، رسم الخط خود کتاب است.

۳- خلافت و ملوکیت، ۳۰۱-۳۰۲، به نقل از الخطیب بغدادی، تاریخ بغداد، جلد ۱۳، المکی، مناقب الامام الاعظم

ابی حنیفه، ج ۱، الذهبی، مناقب الامام اُبی حنیفه و صاحبیه، ص ۲۰.

«تمام اصحاب ابوحنیفه متفق‌الرأی‌اند که مذهب ابوحنیفه این بود که اگر حدیث ضعیفی نیز موجود باشد در مقابل آن، قیاس و رأی ترک کرده بشود»^۱.

منصور داوینیقی خلیفه عباسی به او نوشت، شنیده‌ام که تو قیاس را بر حدیث مقدم می‌داری. امام در پاسخ او نوشت:

«امیرالمؤمنین^۲ آنچه به شما رسیده واهی و عاری از حقیقت است. من قبل از همه بر کتاب الله عمل می‌کنم، سپس بر سنت رسول الله ﷺ بعد فیصله‌های^۳ ابوبکر و عمر و عثمان و علی^۴ بعداً فیصله‌های سایر صحابه را مقدم می‌شمارم. البته در صورتی که اختلاف باشد از قیاس استفاده می‌کنم»^۵.

امام در پاسخ به اتهام مغرضی می‌فرماید:

«به خدا آن شخص دروغ گفته و بر من افترا بسته که گفته است ما قیاس را بر نص، مقدم می‌شماریم آیا بعد از نص صریح، ضرورتی به قیاس می‌رود؟»^۶.

امامت فاسق و ستمگر

گروهی معتقدند که ابوحنیفه، امامت فاسق و ستمگر را جایز می‌شمارد در صورتی که حقیقت مطلب چنین نیست زیرا به شهادت تاریخ، ابوحنیفه چه در دوره اموی و چه در عصر عباسی هیچگاه نسبت به خلفاء و حکمرانان آنها، نرمش و همکاری و همگانی نشان نداده است و با نپذیرفتن مسند قضا تازیانه خورده و به زندان نیز افتاده است.

ولی امام می‌گوید که هرگاه حاکم، ستمگر و فاسق باشد و مقابله با او برای مسلمانان ممکن نگردد، نمی‌توان از اقامه نماز و انجام شعائر دینی جلوگیری کرد. او در الفقه الأكبر

۱- خلافت و ملوکیت، ۳۰۲، به نقل از الذهبی، ص ۲۱.

۲- به کار بردن لقب امیرالمؤمنین به علت مقام ظاهری منصور است.

۳- فیصله‌ها: احکام و دستورات.

۴- خلافت و ملوکیت، ۳۰۳، به نقل از الشعرانی، کتاب المیزان، ج ۱.

۵- منبع مذکور، ص ۳۰۳.

می‌فرماید: «ادای نماز در پشت سر هر مؤمن نیک و بد جایز است»^۱. و امام طحاوی در عقیده طحاویه ضمن تشریح این مسلک حنفی می‌نویسد: «حج و جهاد تحت اولی الامر مسلمانان تا روز رستاخیز ادامه خواهد یافت ولو نیک باشد یا بد. هیچ کاری این امور را نه می‌تواند باطل سازد و نه می‌تواند سلطه آن را قطع کند»^۲. امام ابوبکر الجصاص دانشمند معروف حنفی در احکام القرآن در این باره چنین می‌گوید:

«بعضی‌ها گمان می‌برند که امامت و خلافت فاسق نزد ابوحنیفه جایز است ... این سخن اگر قصداً دروغ نیست، اشتباهی بیش نیست. و علتش شاید همین است که ابوحنیفه می‌گوید و نه تنها ابوحنیفه، که از فقهای عراق که اقوالشان معروف است، همه آنها می‌گویند که قاضی اگر خود عادل باشد ولو از جانب هر امام ستمگری مقرر شده باشد، فیصله‌های وی به طور صحیح اجراء خواهند شد. و نماز به امامت این امامان فاسق با وصف فسق آنها جایز است. این مسلک به جایش کاملاً درست است. اما از این نباید استنباط کرد که ابوحنیفه امامت فاسق را جایز قرار داده‌است»^۳.

امام ذهبی و الموفق المکی، هر دو این قول امام ابوحنیفه را نقل کرده‌اند که: «امامی که از فی (خزینه عامه) استفاده ناجایز کند یا در حکم از ظلم کار گیرد امامتش باطل است و حکم وی جایز نمی‌باشد»^۴.

امام با تمام نیروی فکری و اجتماعی خود از نهضت زیدیان علوی، جانبداری کرد و در این راه زجرها و آزارها دید و هیچگاه حاضر نشد جهان آخرت را با مقام و منصب

۱- خلافت و ملوکیت، ۳۰۷، به نقل از ملاعلی قاری، شرح الفقه الأكبر.

۲- خلفات و ملوکیت، ۳۰۷، به نقل از ابی‌العز الحنفی، شرح الطحاویه.

۳- خلافت و ملوکیت، ۳۰۸-۳۰۹، به نقل از احکام القرآن، ج ۱، شمس الأئمة سرخسی در «المبسوط» نیز این مسلک امام ابوحنیفه را بیان نموده است، ج ۱۰.

۴- خلافت و ملوکیت، ۳۰۹، به نقل از الذهبی، مناقب ابی‌حنیفه و صاحبه، المکی مناقب الامام الأعظم أبی حنيفة،

دنیا عوض کند. ربیع بن یونس، حاجب منصور بیان می‌کند که: «منصور، امام مالک، ابن ابی‌ذئب و امام ابوحنیفه را فراخوانده بر ایشان گفت: «این حکومت را که خداوند تعالی در زمره این امت به من اعطا کرده نظرتان درباره آن چیست؟ آیا من اهلیت و صلاحیت آن را دارم؟».

امام مالک گفت: اگر تو اهل آن نبودی خداوند متعال آن را به تو تفویض نمی‌کرد^۱. ابن ابی‌ذئب گفت: «خداوند هر که را بخواهد در زمین پادشاهی می‌دهد اما پادشاهی آخرت را به آنکه طالبش باشد و خداوند برایش توفیق دهد اعطا می‌کند. توفیق خداوند به تو میسر خواهد شد اگر تو از او اطاعت کنی، و گرنه در صورت نافرمانی او از تو دور خواهد بود. حقیقت اینست که خلافت از اجتماع اهل تقوی برگزار می‌گردد و شخصی که خود بر آن قابض شود تقوایی برای او نیست. تو و ایادیت از توفیق خارج و از حق منحرفید. اکنون اگر شما از خداوند سلامتی بخواهید و به وسیله اعمال نیکو تقرب آن ذات مقدس را حاصل نمایید این موهبت نصیبتان خواهد شد و گرنه شما خود مطلوب خود هستید.

امام ابوحنیفه می‌گوید هنگامی که ابن ابی‌ذئب این سخنان را ایراد می‌کرد، من و مالک لباسمان^۲ را جمع کردیم که شاید اکنون گردن او قطع می‌شود و خون او لباس‌های ما را گلگون می‌کند. بعد از آن خلیفه به‌سوی امام ابوحنیفه متوجه شد و گفت شما چه نظری دارید؟ او در پاسخ گفت:

«متجسس راه راست به خاطر دین، خود از اشتغال و غصه دور می‌باشد. اگر تو با وجدانت قضاوت کنی خواهی دانست که تو ما را به خاطر الله فرانخوانده‌ای. بلکه می‌خواهی که ما از ارباب و ترس تو سخنانی مطابق میل تو بگوییم تا در اذهان مردم جا بگیرد. حقیقت امر اینست که تو طوری خلیفه شده‌ای که بر خلاف تو حتی اجتماع دو

۱- نمی‌دانم واقعاً این عین گفته امام مالک است یا خود امام برای گفتن توجیهی داشته است!

۲- در متن لباس من است.

تن از اهل فتوا برگزار نشده در حالی که خلافت از طریق مشورت و اجتماع مسلمانان برگزار می‌شود، متوجه باش که ابوبکر صدیق رضی الله عنه شش ماه از فیصله کردن بازگشت تا اینکه بیعت اهل یمن به وی حاصل شد^۱ پس از این حرف‌ها هر سه برخاستند، منصور سه کیسه درهم به ربیع داده به نزد آنها فرستاد و دستور داد اگر مالک می‌خواست برایش بدهی اما اگر ابوحنیفه و ابن ابی ذئب آن را قبول کردند گردن‌هایشان را قطع کنید. امام مالک این عطیه را پذیرفت. هنگامی ربیع نزد ابن ابی ذئب رسید او گفت: من این مال را به شخص منصور نیز حلال نمی‌پندارم چگونه به خود حلال بدانم. ابوحنیفه گفت: اگر گردنم را قطع کنید به این مال دست نمی‌برم. منصور با شنیدن این رویداد گفت: این بی‌نیازی، خون آن دو را نجات داد^۲.

تازیانه زدن استاندار عراق به امام ابوحنیفه به علت نپذیرفتن منصب قضا

در کتاب خلافت و ملوکیت امام ابوالاعلی درباره جریان تازیانه خوردن ابوحنیفه چنین آمده است:

«قبل از همه در عهد بنی‌امیه، استاندار عراق یزید بن عمرو بن هبیره او را^۳ مجبور به پذیرفتن مقام دولتی نمود. سال ۱۳۰ هـ بود زمانی که سیل مخالفت‌ها علیه سلطنت اموی سرازیر شده بود و طی دو سال، حکومت اموی را سرنگون ساخت درین موقع ابن هبیره می‌خواست تا حمایت فقهای بزرگ را حاصل کرده و از نفوذ آنها بهره‌برداری نماید. چنانچه او ابن ابی لیلی، داود بن ابی‌الهند، ابن شبرمه و غیره را فراخوانده به پست‌های مهم دولتی مقرر کرد. سپس ابوحنیفه را دعوت داده گفت: من مهر خود را به دست تو می‌نهم، هیچ حکم،

۱- امام مودودی در پاورقی ص ۳۰۵ درباره شش ماه خودداری ابوبکر صدیق می‌گوید: در این روایت الکردری تنها یک مطلب چنان است که من تاکنون نتوانستم به آن پی ببرم و آن هم اینکه حضرت ابوبکر صدیق تا وصول بیعت اهل یمن از اصدار فیصله، به مدت شش ماه ابا ورزید.

۲- خلافت و ملوکیت، ۳۰۴-۳۰۵، به نقل از الکردری، مناقب الامام الأعظم، ج ۲.

۳- امام ابوحنیفه.

نافذ نخواهد بود تا وقتی که بر مهر تو مزین نشود و هیچ مالی از خزینه بیرون نخواهد شد تا وقتی تو از آن توثیق نکنی و هنگامی که امام از پذیرفتن این مسئولیت ابا ورزید او را به زندان کشاند و بر ضرب شلاق تهدیدش کرد. سایر فقها به امام پیشنهاد کردند تا بر خود رحم کند، ما نیز ازین خدمت ناخشنودیم اما لاجرم آن را قبول کرده‌ایم، تو نیز آن را بپذیر. امام در پاسخ گفت: «اگر او از من بخواهد که دروازه‌های مسجد واسط را برای او بشمارم نخواهم پذیرفت چه رسد به اینکه او می‌خواهد حکم قتل آدمی را تحریر دارد و من فرمان آن را مهر کنم. قسم به خدا من درین مسئولیت سهیم نخواهم شد». درین سلسله ابن هبیره خدمات دیگری به او تقدیم داشت و او همچنان انکار می‌ورزید. سپس ابن هبیره حکم داد تا او را به مقام قاضی کوفه مقرر نمایند و سوگند یاد کرد که اگر ابوحنیفه از این عهده انکار کند من او را مورد ضرب شلاق قرار خواهم داد. امام در جواب، قسم خورد گفت: «ضرب شلاق او در دنیا از تعمیل کیفر در روز رستخیز برایم بیشتر سهل است. قسم به خدا من هرگز قبول نخواهم کرد حتی اگر مرا قتل کند» بالاخره وی را (به) بیست الی سی ضربه شلاق محکوم ساخت و در بعضی روایات گفته شده که او را روزانه ده الی یازده شلاق می‌زدند اما ابوحنیفه بر انکار خود پابرجا بود. بالاخره به او اطلاع رسید که این شخص نزدیک به مرگ است. او گفت: آیا ناصحی نیست تا او را تفهیم کند که از من مهلت بخواهد، و هنگامی که این گفته ابن هبیره به امام ابوحنیفه رسید گفت: مرا رها کنید تا با یارانم به مشورت بپردازم، ابن هبیره با شنیدن این پیشنهاد او را از زندان رها ساخت و او نیز کوفه را به قصد مکه ترک کرد و از آنجا تا وقتی که سلطنت بنی‌امیه سرنگون شد بازنگشت»^۱.

تذکر

کسانیکه بدون آگاهی مغرضانه، حقایق را می‌پوشانند یا کتمان می‌کنند، لازم است به نحوه زندگی ابوحنیفه و سایر امامان مجتهد نگاه کنند که چگونه در سخت‌ترین شرایط

۱- خلافت و ملوکیت، ۳۱۵-۳۱۶، به نقل از المکی، ج ۲، ابن خلکان، ج ۵، ابن عبدالبر، الانتقاد.

نامساعد، اسلام و ایمان را با جاه و مقام و منصب دنیوی معاوضه نکردند و به آنچه که اعتقاد داشتند عمل نمودند، امام ابوحنیفه آنچنان از حکومت امویان متنفر بود که زندان و شلاق یزید بن عمرو بن هبیره را به جان قبول کرد و آن همه تحقیر و اذیت و آزار حکومتیان، نتوانست او را از مسیر حق و عدالت و آرمان آزادی‌خواهی اسلامی دور نماید! زیرا هواهای نفسانی و خزعبلات نمی‌توانند بر ابرمردهای نفس‌شکن چیره شوند و کاخ معنویت و پاسداری از ارزش‌های آنان را تسخیر نمایند و امام به ناچار از حوزه قدرت آنان بیرون می‌رود و به مکه مکرمه روی می‌آورد و در آنجا به تدریس و تفحص می‌پردازد.

عباسیان نیز هنگامی که به خلافت رسیدند کوشش کردند که امام را به گونه‌ای به همکاری با خود وادار نمایند و نفس زکیه و برادرش ابراهیم از امام حمایت کامل و آشکار نمودند و منصور از این حمایت و جانبداری آنان، کینه‌ای از امام در دل داشت و با طرح نقشه‌ای او را به پذیرفتن منصب قضا مجبور ساخت و امام نپذیرفت، استاد علامه مودودی می‌نویسد:

«اما دست درازی به همچون شخص متنفذی برای منصور کار آسانی نبود، وی می‌دانست که قتل امام حسین علیه السلام چه نفرتی را در بین مسلمانان علیه بنی‌امیه ایجاد کرد و بر اساس آن اقتدار آنها به چه آسانی از بین رفت. از این رو او به عوض کشتن، بستن^۱ وی را به زنجیرهای آهنین، برای پیشبرد اهدافش بیشتر مناسب دید، او عهده قضا را بارها به این منظور پیشنهاد کرد که به سمت «قاضی القضاة» دولت عباسیه ایفای وظیفه نماید. اما مدت مدیدی این کار را به تعویق انداخت، بالاخره هنگامی که او زیاد اصرار می‌کرد اما در کلمات واضح^۲، علل انکار خویش را به وی ارائه ساخت. باری در گفتگوی خود با لحن لطیفی با پوزش گفت: «برای قضا موزون نمی‌شود مگر شخصی که این توان را

۱- در متن «بستند» نوشته شده بود که اصلاح شد.

۲- در متن واضع بود که به واضح اصلاح گردید.

داشته باشد که قانون را بر شما و شاهزادگان شما و فرماندار^۱ ارتش شما بتواند اجرا کند. من این توان را در خود نمی‌بینم، هنگامی که مرا فرامی‌خوانید در بازگشتم روح پژمرده‌ام بار دیگر جان می‌گیرد. باری دیگر گفتگوی شدید اللحنی صورت گرفت و طی آن وی خلیفه را مخاطب قرار داده گفت: «قسم به خدا اگر من به خشنودی، این عهده را بپذیرم لایق اعتماد تو نیستم چه رسد به اینکه با ناخشنودی آن را بپذیرم. اگر در موردی حکم من علیه تو باشد و بعد تو تهدیدم کنی که یا به فرات غرق می‌کنم و یا اینکه حکمت را تعدیل کن، پس من مغروق شدن در فرات را بر تعدیل و تعویض حکم ترجیح خواهم داد. همچنان اهل دربار تو نیز زیادند آنها می‌باید قاضی‌یی داشته باشند که به خاطر تو رعایت آنها را نیز بکند. هنگامی که از این سخنان، منصور یقین حاصل کرد که این شخص به زندانی شدن درین قفس طلایی آمده نیست پس او را برملا مورد انتقام و سرزنش قرار داد، شلاقش زد، به زندانش افکند و فشارها و مصایب گوناگون عذابی بر وی وارد آورد. سپس در خانه‌ای وی را تحت مراقبت قرار داد و در آنجا به قول بعضی‌ها به مرگ طبیعی و به قول طبیعی دیگر به وسیله سم، زندگی‌اش خاتمه یافت»^۲.

عبرت تاریخ و آزاداندیشی و ابراز عقیده

مردان وارسته و نفس ستیز، معماران کاخ بلند آزادگی‌اند، آنان ستاره‌های فروزان آسمان معرفت الهی‌اند که به بلندای فاصله‌شان با زمین خشک و تاریک وجودمان، نبردی آسمانی دارند تا تاریکی را بزدايند و خورشیدآسا فضای هستیمان را روشن نمایند. اگر ابوحنیفه زندان و تازیانه و بی‌حرمتی را می‌پذیرد و جهان آخرت و نعمت‌های جاویدانش را به زرق و برق و مقام و لذت‌های نفسانی دنیا نمی‌فروشد، به حیات اتصالی

۱- فرماندار ارتش مصطلح امروزی آن «فرمانده ارتش» است.

۲- خلافت و ملوکیت، ۳۱۷-۳۱۸، به نقل از المکی، ج ۲، الخطیب، ج ۱۳، ابن خلکان، ج ۵، الیافعی / مرآة الجنان.

معنویت الهی و فیض ربوبیت اندیشیده و با نیروی محرک عشق و ایمان، نفسانیات شیطانی را به بند کشیده است. تاریخ به ما می‌گوید: که آزادگان نمرده‌اند، و فرزندگان ستمگرشکن، حیات‌یافتگان ابدی و سرکشان جام شراب الهی‌اند.

علامه مودودی با سندهای متقن، از این پیکار نفسانی و نبرد ابوحنیفه به هیأت حاکمه ترسیم زیبایی دارد:

«امام توأم با آزادی قضا در جامعه اسلامی و حکومت اسلامی به آزادی «ابراز عقیده» نیز اهمیت بسزایی داده بود که برای آن در قرآن و سنت، اصطلاح امر بالمعروف و نهی عن المنکر به کار رفته است. محض «ابراز عقیده» در نهایت می‌تواند ناروا باشد و می‌تواند فتنه‌انگیز، ضد اخلاق و دیانت و انسانیت نیز قرار گیرد که هیچ قانونی نمی‌تواند آن را برداشت کند. اما برحذر داشتن از نکوهیده‌ها و دعوت به نیکی‌ها، یک ابراز عقیده درست است. و اسلام با به کار بردن این اصطلاح در کلیه صورت‌ها و اشکال ابراز عقیده نه تنها آن را حق افراد جامعه قرار داده بلکه آن را به عنوان فرض آنها شمرده است.

امام ابوحنیفه اهمیت این حق و این فرض را سخت احساس کرده بود، زیرا در زمان وی در نظام سیاسی، این حق از مسلمانان سلب شده بود و مردم نیز در فرضیت آن نیز مُذَبَّذَب^۱ بودند. در آن زمان از یک طرف «مرجئه» از طریق تبلیغ عقاید خویش مردم را به ارتکاب گناه جرأت می‌دادند، و از جانب دیگر «حشویه» به آن قایل بودند که امر بالمعروف و نهی عن المنکر در مقابل دولت، فتنه‌ای بیش نیست، و از طرف سوم دولت بنی‌امیه و بنی‌عباس از طریق قدرت، این روح را در مسلمانان می‌خشکاندند تا که آنها علیه فسق و فجور و ظلم و ستم امرا صدا بلند نکنند. از این رو امام ابوحنیفه به وسیله قول و عمل خود، برای زنده ساختن این روح و توضیح حدود آن سعی و تلاش نمود. الجصاص بیان می‌کند که امام در برابر پرسش ابراهیم الصانع (فقیه مشهور و متنفذ^۲

۱- مُذَبَّذَب: کسی است که در بین دو کار متردد و دودل باشد.

۲- در متن تنفذ بود که به «متنفذ» اصلاح شد.

خراسان) فرمود که امر بالمعروف و نهی عن المنکر فرضی است، و او از سند عکرمه عن ابن عباس، این ارشاد رسول الله ﷺ را ارائه داشت که «افضل الشهداء تنها حمزه بن عبدالمطلب است دوم، شخصی که در برابر امام ستمگر برخیزد و به نیکی امر کند و از بدی برحذرش دارد و برین اتهام کشته شود». این تلقین امام بر ابراهیم چنان اثر گذاشت که هنگامی که به خراسان برگشت ظلم و ستم ابومسلم خراسانی بانی سلطنت^۱ عباس (م ۱۳۶ هـ ۷۵۴ میلادی) و خونریزی‌های ناحق وی را آشکارا مورد اعتراض و نکوهش قرار داد تا اینکه از طرف وی اعدام گردید^۲.

در سال ۱۴۸ هـ ۷۶۵ م. اهل موصل، شورش به راه انداختند، منصور قبل از این واقعه، از آنها تعهد گرفته بود که اگر بار دیگر دست به شورش زنند، خون و مالشان بر وی حلال خواهد بود، اکنون که آنها بار ثانی، شورش برپا کردند منصور فقهای بزرگ را اعم از ابوحنیفه فراخوانده پرسید آیا از روی معاهده، خون و مال آنها بر من حلال است یا خیر؟ سایر فقها از این معاهده حمایت کردند و گفتند اگر آنها را مورد عفو قرار دهی مطابق عظمت تست و گرنه هر جزایی که برای آنها تعیین فرمایی می‌توانی اجرا کنی.

ابوحنیفه خاموش بود، منصور گفت: ای شیخ، تو چه می‌گویی؟ او در پاسخ گفت: «اهل موصل آن را به تو مباح ساختند که از آن خودشان نیست (یعنی خون آنها) و تو با آنها شرطی بستی که حق بستن آن را نداشتی، بگو اگر زنی بدون نکاح، خود را برای کسی حلال پندارد پس آیا او حلال خواهد بود؟ اگر شخصی به کسی گوید: مرا قتل کن پس آیا قتل وی برای آن کس مباح خواهد بود؟».

منصور گفت: خیر، امام گفت: «پس تو از اهل موصل دست نگهدار، خون آنها برایت حلال نیست» منصور با شنیدن این سخنان با نارضایتی زیاد مجلس فقها را خاتمه داد، سپس ابوحنیفه را جداگانه فراخوانده گفت: «سخن، همان درست است که تو گفتی ما

۱- امام مودودی هیچگاه برای امویان و عباسیان اصطلاح خلافت را به کار نبرده است.

۲- خلافت و ملوکیت، ۳۱۸-۳۱۹، به نقل از احکام القرآن، ج ۱.

شما نباید فتوایی دهید که بر امامتان انگشت انتقاد متوجه شود و باغی‌ها را همت افزایی باشد»^۱.

چنین آزادی اظهار رأی را وی در برابر دادگاه‌ها نیز استعمال می‌کرد. اگر دادگاهی قضاوت ناقصی می‌کرد، اگر اشتباهی از قانون و ضابطه نیز در آن می‌بود. امام ابوحنیفه صراحتاً آن را ابراز می‌داشت. در نزد او احترام به عدالت به این معنا نبود که دادگاه‌ها باید قضاوت‌ها ناقص کنند. درین نقیصه وی باری تا مدت مدیدی از ارائه فتوا خودداری نمود.^۲

در مورد آزادی رأی، وی تا این حد پیش رفته که می‌گفت: «اگر شخصی در برابر امامت و حکومت عادل، لب بگشاید و به امام وقت دشنام دهد یا به قتل وی مصمم شود، به زندان کشیدن و کیفر دادن وی برای امام جایز نیست. تا هنگامی که آنها عزم به شورش مسلحانه و یا تصمیم به اخلال امنیت نداشته باشند». در این مورد وی این واقعه حضرت علی^{علیه السلام} را به عنوان استدلال ارائه می‌داشت که در زمان خلافت وی پنج تن به اتهام دشنام دادن علنی به خلیفه در کوفه بازداشت شدند و بر یکی از آنها اتهام وارد شده بود که وی به قتل خلیفه تصمیم گرفته بود. علی^{علیه السلام} حکم رهایی آنها را صادر کرد، گفته شد که او تصمیم به قتل شما گرفته بود، حضرت علی^{علیه السلام} فرمود: «آیا او را بنابر ابراز این اراده به قتل برسانم؟»، گفته شد و این مردم دشنام می‌دادند. فرمود: «اگر شما خواسته باشید نیز می‌توانید دشنام دهید». بدین ترتیب او در مورد مخالفین حکومت نیز از این عمل حضرت علی^{علیه السلام} استدلال کرد که او درباره خوارج گفته بود: «ما شما را از مساجد باز نخواهیم داشت، ما شما را از اموال مفتوحه محروم نخواهیم کرد تا وقتی که شما علیه ما به اقدام مسلحانه دست نزنید»^۳.

۱- خلافت و ملوکیت، ۳۲۰-۳۲۱، به نقل از ابن الاثیر، ج ۵، الكردری، ج ۲، السرخسی، کتاب المبسوط، ج ۱۰.

۲- خلافت و ملوکیت، ۳۲۱، به نقل الكردری، ج ۱، ابن عبدالبر، الانتفاء، الخطیب، ج ۱۳.

۳- خلافت و ملوکیت، ۳۲۱-۳۲۲، به نقل از السرخسی، کتاب المبسوط، ج ۱۰.

خطرناک‌ترین اقدام امام در زمان منصور داوینقی

گفتیم امام ابوحنیفه در برابر حق، خود را مسئول می‌دانست و در شرایط و مواضع گوناگون با شهادت و شجاعت اسلامی از آن دفاع کرده است ولی اقدام عمده و خطرناک‌تر امام این بود که او حسن بن قحطبه سپهسالار اعظم و مورد اعتماد منصور را از نبرد با نفس زکیه و ابراهیم بازداشت. پدرش قحطبه شخصی بود که شمشیرش با حمایت از تدبیر و سیاست ابومسلم، سلطنت عباسی را بنیان گذاشته بود. پس از وفات وی پسرش حسن به سپهسالاری گماشته شد و منصور بیشتر از همه ژنرال‌هایش، او را مورد اعتماد قرار داد، اما وی طی اقامتش در کوفه، جذب امام ابوحنیفه گردید.

شخص مذکور باری به امام گفت: گناहانی را که من مرتکب شده‌ام (یعنی ظلم و ستمی که بر اساس دستور منصور انجام داده‌ام) همه به شما آشکاراند، آیا اکنون امکانی برای آمرزش گناهان من وجود دارد؟ امام در پاسخ گفت: «اگر به خدا آشکار است که تو از اعمال نادمی و اگر در آینده برای حکمی م بنی بر قتل یک مسلمان صادر شود و تو نسبت به قتل وی، کشته شدن خود را ترجیح دهی، و اگر با خدا عهد بندی که در آینده، اعمال گذشته‌ات را تکرار نخواهی کرد پس این برای تو، توبه است».

حسن این نصیحت امام را شنیده و با او میثاق بست. دیری نگذشت که مسأله قیام ابراهیم و نفس زکیه شدت گرفت. منصور به حسن دستور داد تا علیه آنها به نبرد پردازد، او برای مشورت به پیشگاه امام حاضر شد، امام فرمود: «الآن زمان آزمون توبه‌ات فرارسیده اگر بر میثاقت پا بند و پابرجا باشی توبه‌ات نیز تحقق می‌یابد، و الاً بر آنچه قبلاً نیز انجام داده‌ای در پیشگاه خدا از تو پرسیده خواهد شد و آنچه را که الآن انجام می‌دهی کیفرش را خواهی دید» حسن توبه‌اش را تجدید کرد و به امام گفت اگر خونم ریخته شود باز هم به نبرد حاضر نمی‌شوم. چنانچه او نزد منصور رفت و به وی گفت: «امیرالمؤمنین! من برای انجام این کار نخواهم رفت، آنچه را که تا امروز به پیروی از دستورات شما انجام داده‌ام اگر در اطاعت خداوندی بود برایم کفایت می‌کند و اگر آن در

معصیت خداوند باشد نباید بیش از این مرتکب گناه شوم».

منصور با شنیدن این سخنان سخت خشمگین شده و دستور بازداشت شدن وی را صادر کرد. حمید برادر حسن پیش آمد و گفت: «امسال چهره وی دگرگون شده، از این معلوم می‌شود که به بیماری روانی مبتلا شده است. من جهت انجام این کار حاضرم» سپس منصور، افراد معتمد خود را فراخوند و پرسید که حسن از جمله فقها با کدام یکی از آنها نشست و برخاست و روابط دارد، برایش گفته شد که اکثر اوقات با ابوحنیفه نشست و برخاست و رفت و آمد می‌کرد.^۱

امام مالک و شهادت او در فتوای علیه منصور و شکستن دستش به امر استاندار منصور

درد اصلی جوامع اسلامی در تمام ادوار تاریخ، وجود حکمرانان دنیا دوست و شکمباره و مقام‌پرست بوده است و مردان مجاهد و بزرگان اصلاح طلب و آزاده‌ای چون ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل کوشیده‌اند تا به وظایف خویش عمل کنند و مسلمانان را به مسیر کتاب الهی و سنت نبوی ارشاد و راهنمایی نمایند و در این راه به انواع اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌ها و زجرها و شکنجه‌ها و زندان‌ها گرفتار شده‌اند و اصولاً آزادگان جهان معرفت حاضر نمی‌شوند که به خاطر چند صباح حیات مادی، ارزش‌های معنوی را با کاخ‌ها و کوشک‌ها و مقام‌ها و منصب‌ها معاوضه کنند. علامه مودودی ادامه می‌دهد که:

«این روش، عیناً با این نظر امام^۲ انطباق داشت که اگر امکانات برپا شدن انقلاب مؤثر و صالح موجود باشند در این صورت قیام علیه حکومت ستمگر نه تنها جایز است بلکه واجب نیز هست. در این مورد طرز عمل امام مالک نیز با امام ابوحنیفه فرقی نداشت هنگامی که در مورد قیام نفس زکیه از وی پرسیدند که گردن‌های ما در بیعت خلیفه

۱- خلافت و ملوکیت، ۳۳۱-۳۳۲، به نقل الکردری، ج ۲.

۲- مقصود ابوحنیفه است.

منصور است اکنون چگونه می‌توانیم از مدعی دیگر خلافت دفاع و پشتیبانی کنیم، او فتوا داد که بیعت عباسی‌ها جبراً صورت گرفته بود و بیعت جبری اگر قسم یا طلاق هم باشد باز باطل است. بنابراین فتوا، اکثریت مردم از نفس زکیه، دفاع و پشتیبانی کردند و سپس خسارت آن را امام مالک چنین متحمل گردید که جعفر بن سلیمان استاندار عباسی او را مورد ضرب شلاق قرار داد و دستش از شانه کنده شد.^۱

آزادی مطلق در حوزه فقهی حنفی

در بحث‌های گذشته در زمینه توجه دو مکتب فقه‌های عراق و حجاز به «مفهوم» مطالبی آمده است که فقه‌های عراق به جنبه ثابت و ابدی «مفهوم» می‌اندیشیدند درحالی‌که فقه‌های حجاز به جنبه موقت آن، نظر داشتند، یعنی در مکتب حجاز به علت جانبداری فقها از سنت قضایی حجازی، عملاً در یک محدوده فقهی، سوابق عملی روزگار پیامبر ﷺ و اصحاب، نادیده گرفته می‌شد، در عبارتی رساتر آنان برای حفاظت از سنت قضاء، به حول و حوش قضیه نمی‌نگریستند و با وجود آن همه کارایی و اطلاعات وسیع، سیستم پویایی قضایی را به اسارت موضع و امکان و مناسبت‌های حوزه‌ای درآوردند و به نوعی روش ایستایی گرویدند.

علامه اقبال جریان را چنین می‌نویسد:

«... فقه‌های حجاز به تمام حقیقت وضع خود توجه نداشتند و جانبداری غریزه ایشان از سنت قضایی حجازی، مایه عدم توجه ایشان به (سوابقی) می‌شد که عملاً در روزگار پیغمبر اسلام ﷺ و اصحاب او اتفاق افتاده بود».

بدون شک به ارزش آنچه مشخص و عینی است واقف بودند، ولی در عین حال به آن رنگ ابدیت می‌دادند. و به ندرت به قیاسی که مبتنی بر تحقیق درباره حالات عینی به

۱- خلافت و ملوکیت، ۳۳۲، به نقل از الطبری، ج ۶، ابن خلکان، ج ۳، ابن کثیر البدایة والنهایة، ج ۱۰، ابن خلدون، ج ۳.

همان صورت که هستند باشد، توسل می‌جستند. خرده‌گیری ایشان بر ابوحنیفه و مذهب او، سبب آزادی امور غیر مجرد یا عینی از قید و بند شد، و این ضرورت را پیش آورد که، در تفسیر اصول قضایی و حقوقی، به مشاهده حرکت و تنوع زندگی بپردازند.^۱ بدین ترتیب، مذهب ابوحنیفه که نتایج این اختلاف نظر را به خوبی جذب کرد، از لحاظ اصل اساسی خود، آزادی مطلق دارد، و از هر مذهب فقهی دیگر قابلیت انطباق خلاق آن بیشتر است.^۲ ولی، حنفیان جدید، بر خلاف روح این مذهب، تفسیر و تعبیرهای مؤسس این مذهب و پیروان بلافصل او را جنبه ابدیت بخشیده و همان رنگ ثبات و ابدیتی را که مخالفان ابوحنیفه به فتاوی بیان شده در حالات عینی خاص می‌داده‌اند اینان نیز به فتاوی ابوحنیفه و پیروان وی داده‌اند. اگر حقیقت قیاس درست فهمیده و به کار بسته شود، همان‌گونه که شافعی به حق گفته است، قیاس، نام دیگری برای اجتهاد می‌باشد که در حدود آنچه وحی شده، آزادی مطلق دارد و اهمیت آن، به عنوان یک اصل، از این امر آشکار می‌شود که، به گفته قاضی شوکانی، چنانکه اکثر فقها، نظر داده‌اند، حتی در زمان پیغمبر اسلام ﷺ هم مجاز بوده است»^۳.

درباره مسدود شدن باب اجتهاد، قبلاً توضیحات کافی داده شده است و فقهای متعهد و مسئول نیز گفته‌اند که فکر و منطق آدمی را نمی‌توان به عصر ویژه‌ای محدود کرد. و اگر مذاهب را به چهار مذهب محدود کرده، خواسته‌اند که از تعدد مذاهب و اختلاف شدید فقهی جلوگیری نمایند. علامه اقبال لاهوری چنین می‌گوید و عقیده ویژه‌ای دارد: «بسته شدن در اجتهاد، وهمی بیش نیست، و پیدایش آن، قسمتی در نتیجه تجمد اندیشه فقهی در اسلام است، و قسمت دیگر در نتیجه آن تبلی فکری است که مخصوصاً در

۱- این همان، روش ایستا است که به آن اشاره شد. البته این داوری از ارزش فقهای متعهد و دلسوز حجاز نمی‌کاهد. و اصولاً در حوزه احادیث قرار گرفتن، ترس فقهی و قیاسی به دنبال دارد.

۲- این همان روش پویایی در فقه حنفی است که به آن اشاره گردید.

۳- احیای فکر دینی در اسلام، ۲۰۱-۲۰۲.

دوره انحطاط روحی حاصل می‌شود و متفکران بزرگ را به صورت بتهایی درمی‌آورد.^۱ اگر بعضی از فقهیان بزرگ متأخر این وهم و فرض را تأیید کرده‌اند، اسلام جدید مجبور نیست که از استقلال فکری خود چشم بپوشد.^۲

سرخسی^۳ که در قرن دهم هجری می‌زیسته به حق چنین نوشته است: «اگر طرفداران این نظر وهمی، مقصودشان این است که نویسندگان قدیمی‌تر تسهیلات بیشتری در اختیار داشته‌اند و متأخران، دشواری‌های فراوان‌تری بر سر راه خود دارند، باید گفت که این، سخن بی‌معنایی است، چه برای فقه‌های متقدم‌تر بوده است، احتیاجی به فهم فراوان نیست. تفاسیری که بر قرآن و حدیث نوشته شده، به اندازه‌ای زیاد و گوناگون است که مجتهد امروز بیش از آنچه احتیاج دارد مواد لازم برای تفسیر را در اختیار دارد».

امیدوارم که این بحث مختصر بر شما روشن کرده باشد که، نه در اصول اساسی و نه در ساختمان دستگاه‌های فقهی و حقوقی ما، بدان صورت که امروز آنها را می‌بینیم، چیزی وجود دارد که مؤید وضع فعلی باشد. جهان اسلام، چون با اندیشه نافذ و تجربه جدید مجهز شود، می‌تواند شجاعانه به کار نوسازی و احیایی که در پیش دارد بپردازد. ولی کار نوسازی، جنبه‌ای بسیار جدیدتر از سازگاری با شرایط جدید زندگی دارد».^۴

در ارزیابی عقل در برابر وحی، فقه و عقل در خدمت وحی الهی قرار گرفته است. و حل و فصل امور مسلمانان، تنها در انحصار خرد فردی و اجتماعی نیست بلکه خداوند، بشر را هدایت کرده است که با نزول آیات و به کارگیری عقل و منطق، خود را از خط زنجیری اتصالی عبودیت پروردگار جدا نکند و فلسفه حیات مادی و معنوی را نیک دریابد.

۱- نوعی تلقی از موضوع و نحوه سخن، «تجمد اندیشه فقهی در اسلام» دور از تفکر اسلامی و آزادمنشی اقبال است شاید در ترجمه، مطلب چنین آمده است و به کار بردن «بت» از منطق آزاده‌ای چون اقبال دور است.

۲- استاد شیخ مصطفی المراغی در صفحات پیشین در این باره توضیح کافی داده است.

۳- اگر مقصود محمدبن احمد سهل مجتهد و فقیه سرخسی است که در اواخر قرن پنجم هجری وفات کرده است، تاریخ قرن دهم درست نیست.

۴- احیای فکر دینی در اسلام، ۲۰۲-۲۰۳.

در «احیای فکر دینی در اسلام»^۱ آمده است که:

«تجربه نشان می‌دهد که حقیقتی که از راه عقل محض به دست می‌آید نمی‌تواند آن حرارت اعتقاد زنده‌ای را داشته باشد که تنها با الهام شخصی حاصل شود. به همین دلیل است که عقل محض چندان تأثیر در نوع بشر نکرده، در صورتی که دین، پیوسته مایه ارتقای افراد و تغییر شکل جوامع بشری بوده است. مثالی‌گری اروپا هرگز به صورت عامل زنده‌ای در حیات آن درنیامده، و نتیجه آن پیدایش «من» سرگردانی است که در میان دموکراسی‌هایی ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار منحصر آنها بهره‌کشی از درویشان، به سود توانگران است. سخن مرا باور کنید که اروپای امروز بزرگ‌ترین مانع، در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر، مسلمانان، مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهایی مطلق مبتنی بر وحیی می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفنای زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن صوری آن رنگ باطنی می‌دهد. برای فرد مسلمان، شالوده روحانی زندگی، امری اعتقادی است و برای دفاع از این اعتقاد به آسانی جان خود را فدا می‌کند و چون به این فکر اساسی اسلام توجه کنیم که پس از این، دیگر وحیی نخواهد رسید که مایه محدودیت آدمی شود، بایستی که ما، از لحاظ روحی، آزادترین مردمان روی زمین باشیم، مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند، در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه شوند. بسیار شایسته است که مسلمانان امروز، وضع خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند، و از هدف اسلام که تاکنون به صورتی جزئی آشکار شده آن دموکراسی روحی را که غرض نهایی اسلام است، بیرون بیاورد و به کامل کردن و گستردن آن بپردازد».

نقد منطقی در تفسیر قرآن و احادیث

مسلمانان اولیه در سنگر اندیشه و عمل می‌کوشیدند که احکام و دستورات قرآن و احادیث نبوی را بی‌چون و چرا و تعبداً بپذیرند و در حیات خویش به آنها رفتار نمایند، کسی که وحی الهی را قبول داشت، معتقد بود که پیام‌های خداوند از جهان ماوراء و بی‌نهایت و عالم برتر به وسیله جبرئیل، فرشته مقرب الهی بر پیامبر اسلام ﷺ نازل می‌شود یعنی کلام، از منبع فیض و رحمت خالق یکتا، به صورت حروف و جملات و آیات، قلب انسانی را صیقلی بخشید و او را به عوالم صفات جلال و جمال پروردگار متصل گردانید، و وجود مادیش را از اسارت و قید و بندهای دست و پاگیر آزاد گردانید و درهای مهر و محبتش را به رویش باز کرد و شخصیت معنوی رسول گرامی ﷺ، قرآنی شد و به رموز و رازهای ناگفتنی آگاه و آشنا گردید.

در چنین شرایطی مدت‌ها اصحاب و مسلمانان جز به قرآن و احادیث به چیزی نمی‌اندیشیدند و همه دانستنی‌ها و معارف، تحت الشعاع قرآن، هویت پیدا می‌کردند و قلب مؤمن را آرامش می‌بخشیدند. جان ناس در این باره می‌گوید:

«تا زمان اشعری^۱، علماء سنت، از استعمال اسلوب نقد منطقی در تفسیر قرآن و احادیث اجتناب می‌نمودند و بر آن بودند که وحی الهی در این دو منبع فیض و حقیقت بالاتر از آن است که به دیده تردید بر آن نظر کرد یا آن را در ترازوی عقل و منطق سنجید، بلکه باید به ادب و احترام آن را تعبداً قبول نموده، در تحت انتظام و ضابطه درآورد، معذک تفکر و تحقیق را برای کشف بعضی مطالب مبهم و نامعلوم که در طی

۱- ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (و ۲۶۰ ف ۳۳۰ یا سیصد و بیست و اند ه ق) وی شاگرد ابوعلی جبایی معتزلی بود و در چهل سالگی از معتزله جدا شد و باقی حیات را در مبارزه با آنان گذراند وی مؤسس مذهب کلامی اشعری است از جمله مؤلفات او کتاب اللمعة، الموجز، ایضاح البرهان، التبيين عن أصول الدین، الابانة والشرح والتفصیل را می‌توان نام برد.

این دو منبع دینی وجود داشت اجازه داده بودند ولی به شرط آنکه مبنای این تحقیقات و تفکرات بر روی اساس وحی الهی باشد و لاغیر، و انحراف از این میزان به ندرت به وقوع می‌پیوست با وجود اینکه استعمال ضابطه عقل و منطق در امور دینی و ایمانی جایز نبود. چهار مکتب فقهی جدا از یکدیگر در طول مدت دو‌یست سال بعد از وفات پیغمبر اسلام ﷺ به وجود آمد که یکی از آن میان با احتیاط تمام از اینکه مبدا تحقیقات فکری ایشان را بدان وادی افکند خود را پا بست نصّ ظاهر حدیث می‌دانستند^۱ ولی دیگری از آن چهار با دقت بسیار، کم و بیش وسیله متون همان احادیث، بنا و پایه اجتهاد را می‌گذاشت^۲. ایشان بر خلاف خاخام‌ها، علمای دین یهود و ربانیون^۳ که «تلمود»^۴ را تحریر نمودند نظر ایشان مقصور بر آن بود که جامعه مسلمانان را در میدان‌های وسیع مبادی جدیدی که در سایه فتوحات عظیمه اسلام حاصل شده بود، راهنمایی و ارشاد کنند. هر یک از این مکاتب اربعه، شهرت و عظمت بسیار حاصل کرد، و مذهب متبع عموم اهل سنت و جماعت و مستحق پیروی و متابعت و راهبر به سوی رشد و هدایت شناخته شد»^۵.

مسلك غزالی شافعی مذهب

همه دانشمندان و فقهایی که پس از امامان چهارگانه زیسته، پیروی یکی از آنان بوده‌اند، و شخصیت بزرگی مانند امام محمد غزالی کوشیده است که فقاقت خشک و تعبدی را با ذوق و وجد قلبی که اشراق خداوند است توأم نماید.

۱- امام مالک.

۲- امام ابوحنیفه.

۳- خاخام‌ها و ربانیون، علمای دین یهود.

۴- کتاب مقدس یهودیان که شرح بر تورات است.

۵- تاریخ جامع ادیان، تألیف جان‌ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات پیروز ۱۳۴۴ هجری خورشیدی، ص ۵۰۷.

غزالی که از فقها و دانشمندان برجسته شافعی مذهب است. بر ضد تعقل فلسفی و استدلالات فلاسفه قیام کرد و آنچنان به فلسفه تاخت که سالیان دراز، فلاسفه، قدرت و توانایی اظهار وجود را در جوامع اسلامی از دست دادند و با نوشتن کتاب «تهافت الفلاسفه» اشکالات و مواضع به اصطلاح نادرستشان را برملا کرد.

این فقیه بزرگ در زمینه علت و معلول، معتقد بود، که باید قانون «توالی» را به جای قانون علی^۱ پذیرفت، و می گفت معلولها، بر اثر علتها ایجاد نمی شوند بلکه پس از علتها به ظهور می رسند و در جهان فقط خداوند است که علت اصلی است.^۲

جان ناس درباره تأثیر این فقیه بزرگ شافعی بر جهان اسلام چنین می گوید: «بعد از آنکه نزاع و جدال بین ارباب حدیث و اصحاب رأی به درازا کشید و نیز فقها و صوفیه، دو طریق مختلف پیش گرفتند، فلسفه امام غزالی ... حلال مشکلات و قاضی اختلافات گشت و از آنجا که این مکاتب گوناگون علوم اسلامی را از تنگنای مجادله و مباحثه که همه بعد از امام اشعری در آن ورطه فرو افتاده بودند نجات داد مسلمانان او را به «محمی الدین» ملقب ساختند.^۳ قدرت علم و ارزش عمل او در زمان حیاتش شناخته نشد بلکه بعد از وفات او، مذهب جمعی او در سراسر محروسه اسلام بسط و انتشار یافت و اساتید، اندک اندک به مرتبه حکمت و دانش او پی بردند ...»

وی پس از آنکه در آغاز عمر، علم فقه را به طریقه شافعیه آموخت، نزدیکی از ائمه متکلمین اشعریه در علوم کلام استاد گشت و به سمت مدرس، در مدرسه نظامیه که به تازگی در بغداد تأسیس شده [و] کلام و فروع و اصول در آنجا بیشتر تدریس می کردند دعوت گردید و مدت چهار سال در آنجا به تعلیم و تدریس اشتغال داشت ولی در آنجا

۱- همان اصل علیّت فلسفه اسلامی و مشائی است.

۲- در یونان باستان «سوفسطائیان» و در اروپا «دیوید هیوم» انگلیسی نیز علیّت را رها کردند و به عقیده «توالی» یعنی سلسله حوادث پی در پی گرویدند.

۳- شاید به علت نوشتن کتاب «احیاء علوم الدین» می باشد و گر نه لقب او «حجة الاسلام» است.

برای او جذبه و حالی روحانی دست داد چندان که از مباحث کلامی و مشاجرات لفظی خسته گردید و در او حال شک و شبهه‌ای ایجاد گشت.^۱

پس در مرحله تصوف، قدم نهاد. قوت طلب و نیروی سیر و سلوک عقلانی او، بسیار قوی بود ولی جسماً و روحاً طاقت تحمل شدائد روحی را نیاورده از پا درآمد ... وی تدریس و مدرسه را رها کرده از بغداد عازم شام شد و در آن بلاد در پناه ارشاد پیران طریقت به طلب حقیقت می‌رفت تا به درستی بداند که آیا تعالیم ایشان منطبق با حقایق شریعت می‌شود یا نه؟ باری بعد از دو سال، سعی و مجاهده و مراقبت و خلوت و دعا و مناجات به عزم زیارت بیت الله عازم مکه گشت و از آن پس به زادگاه خود «طوس» بازگشت. در بقیه حیات، غزالی مردی متصوف است که شروع به تألیف و تصنیف فرمود هر چند بر حسب امر سلطان، بار دیگر اندک زمانی به کار تدریس اشتغال جست ولی دوامی نیاورده خلوت و تفکر و تجرد را در گوشه انزوای موطن خود بر دیگر امور ترجیح داد تا اینکه در سن پنجاه و سه^۲ مرگ، او را در ربود.

احساس مسئولیت امامان چهارگانه در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی

۱- امام ابوحنیفه عقیده داشت که امامت ظالم و ستمگر نه تنها باطل است بلکه بر ضد وی قیام لازم است و می‌باید علیه وی قیام صورت گیرد، مشروط بر اینکه انقلابی مفید و موفق امکان‌پذیر باشد و جای ظالم و فاسق را انسانی عادل و صالح بگیرد و نتیجه قیام، تنها به نابودی روان‌ها و نیروها منجر نشود.

ابوبکر الجصاص تشریح مسلک او را چنین بیان داشته است: «مذهب وی در قتال علیه ستمگران و ائمه جور و ستم شهرت بسزایی دارد. بنابراین اوزاعی گفته بود که هر سخنی از

۱- این همان شک دستوری است که نتیجه آن آرامش قلبی می‌باشد. دکارت فرانسوی نیز طرفدار شک دستوری است.

۲- سن غزالی ۵۵ سال بوده است (۴۵۰-۵۰۵).

ابوحنیفه را تحمل و برداشت می‌کردیم تا اینکه وی دست به شمشیر برد (یعنی بر قتل علیه ستمگران قایل گردد)^۱ و برای ما دشوار و تحمل‌ناپذیر بود، ابوحنیفه می‌گفت که:

«امر بالمعروف و نهی عن المنکر نخست از طریق زبان، فرض است اما اگر راه راست را در پیش نگرفت پس به کار بردن شمشیر واجب است».^۲

۲- شافعی رحمه الله با «محمد بن عبدالحکم» برادری کرده بود و به او بسیار علاقمند بود و گفته بود که به خاطر او در مصر می‌باشد. پس چون محمد بیمار شد. شافعی رحمه الله به عیادتش رفت و گفت:

مرض	الحبیب	فعدته	فمرضت	من	حذری	علیه
وأتی	الحبیب	یعودنی	فبرئت	من	نظری	إلیه

دوستم بیمار شد و من به عیادتش رفتم، از غم رنجوریش مریض شدم. و دوست به پرسیدن من آمد، پس به دیدن او بهبود یافتم.

به سبب صدق دوستی محمد، مردم گمان برده بودند که شافعی رحمه الله، پس از وفات، حلقه درس خود را به وی تفویض می‌فرماید. پس در حال علتی که در آن وفات یافت از وی پرسیدند که: پس از شما در تحصیل علم به که رجوع کنم؟ و محمد در این حال به وی می‌نگریست تا به او اشارت فرماید شافعی گفت: سبحان الله در این شکی نیست که «ابویعقوب بویطی» قایم مقام من است. با آنچه محمد هم کل مذهب او را [فرا] گرفته بود و لیکن بویطی فاضل‌تر و عالی‌تر بود و به زهد و ورع نزدیک‌تر.

پس شافعی رحمه الله برای خدای تعالی و مسلمانان، نصیحت واجب دانست و مدهانت را کنار گذاشت و رضایت خلق را بر رضایت حق، ترجیح نداد. و چون به جوار رحمت الهی انتقال یافت. محمد از مذهب او به مذهب پدرش بازگشت و کتاب‌های مالک رحمه الله را

۱- در متن «گردید به گردد» اصلاح شد.

۲- خلافت و ملوکیت، به نقل از أحكام القرآن، ج ۱.

تدریس می‌کرد و از بزرگان اصحاب مالک بود. و بویطی هم زهد و گوشه نشینی را اختیار کرد و به نشستن در حلقه درس رغبت نمود.^۱

۳- ابوحنیفه علاوه بر مبارزات فکری و عملیش با هیأت حاکمه به علت توجه به رضایت پروردگار و تقوای الهی، شکنجه‌ها و ضربه‌های شلاق امویان و عباسیان را به جان قبول کرد و از پذیرفتن انعام‌ها و بخشش‌های آنان سرباز زد و آزادگی و فقاہت و پاسداری از دین اسلام را به زرق و برق و مقام و منصب دنیا نفروخت و آزاده زیست و آزاده به جهان آخرت سفر کرد اکنون به دو مورد از کارهای برجسته امام اشاره می‌کنیم:

الف- زمانی که بین او و خلیفه المنصور مخالفت‌هایی درگرفت منصور به او گفت: تو چگونه هدایای مرا نمی‌پذیری؟ او در پاسخ گفت: «امیرالمؤمنین چه وقت تحفه از مال شخصی‌اش به من داد که من آن را رد کرده‌ام اگر شما از مال شخصی‌تان به من هدیه کنید خواهی نخواهی می‌پذیرم. شما از بیت‌المال به من هدیه دادید درحالی‌که من در آنها حقی ندارم. من نه در راه دفاع حقوق آنها رزمیده‌ام که بخواهم سهم سربازی را دریافت کنم و نه از فرزندان آنها که سهمی برابر با فرزندانشان به من رسد و نه از جمله فقرا که آنچه به سالی می‌رسد من نیز به آن اندازه مستحق شوم.^۲

بعداً هنگامی که منصور، او را بنابر انکار از عهده قضا مورد ۳۰ ضربه شلاق قرار داد و تمام بدنش خون آلود گردید، عبدالصمد بن علی عمّ خلیفه، خلیفه را سخت ملامت کرد که «این چه عملیست که انجام دادی، یکصد هزار شمشیر را بر خود قبول کردی، این، فقیه عراق است و حتی فقیه اهل خاور است. منصور از کرده‌اش نادم شده در مقابل شلاق، هزار درهم را یعنی جمله سی هزار درهم را به امام فرستاد اما او از اخذ آن انکار ورزید، خلیفه گفت رقم مذکور را اخذ کرده خیرات کن اما او در پاسخ فرمود: آیا نزد او

۱- چهار امام اهل سنت و جماعت، ۹۸-۹۹، به نقل از غزالی، امام محمد: احیاء علوم الدین، ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی، ص ۵۵۰ و ۵۵۲.

۲- خلافت و ملوکیت، ۳۱۳، به نقل از المکی، ج ۱.

مال حلال نیز وجود دارد؟^۱

مذهب اهل تصوف

غالب صوفیه در این دوره مذهب شافعی را بر مذاهب دیگر ترجیح می‌داده‌اند. محمد منور نواده ابوسعید^۲ که در نیمه دوم قرن ششم می‌زیسته است، در این باره شرحی مستوفی در کتاب اسرار التوحید دارد که نقل آن را بی‌فایده نمی‌دانیم زیرا نموداری از اندیشه مردم روشن آن زمان نسبت به هر دو مذهب است و ضمناً حاوی اشاراتی بر تعصب‌های ناروای متعصبان هر دو فرقه شافعی و حنفی نسبت به یکدیگر نیز می‌باشد:

«و شیخ (ابوسعید) ما - قدس الله روحه العزیز - مذهب شافعی داشته است که همچنین جمله مشایخ که^۳ بعد از شافعی بوده‌اند مذهب شافعی داشته‌اند، و کسی که پیش از آنکه قدم در این راه نهادست به مذهبی دیگر تمسک نموده است، چون حق - سبحانه و تعالی - به کمال فضل و عنایت ازلی به علت خویش او را سعادت محبت خویش و اختصاصی که این طایفه را بر درگاه عزت او هست، روزی کرده است، به مذهب شافعی باز آمده‌اند ... و تا کسی گمان نبرد که ازین کلمات که در قلم آمد، که مشایخ، مذهب امام بزرگوار شافعی داشته‌اند، از این سبب نقصانی افتد بر مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله، کلا و حاشا! هرگز این صورت نباید کرد و نعوذ بالله کی^۴ این اندیشه به خاطر کسی درآید چه بزرگواری و زهد او بیش از آنست که به علم این دعاگوی درآید و شرح پذیرد که او سراج امت و مقتدای ملت نبوی بوده است، صلوات الله وسلامه علیهم، و هر دو مذهب در حقیقت برابرند و هر دو امام در آنچه گفتند متابع کلام مجید حق - سبحانه و

۱- همان منبع.

۲- مقصود، ابوسعید ابوالخیر عارف مشهور است.

۳- کی: که.

۴- کی: که.

تعالی - گفتند و موافقت نصّ حدیث مصطفی - صلوات الله و سلامه علیه - کردند، و به حقیقت هر که در نگردها در میان هر دو مذهب بی تعصبی بداند کی هر دو امام در حقیقت یکی اند و اگر در فروع اختلافی یابد آن را به چشم اختلاف امتی رحمه نگردها ... نه از راه تعصبی که اغلب مردمان بدان متبلاندها ... و این ائمه بزرگوار ازین چنین تعصب که در نهادهای ما هست محفظ و معافی اند ...^۱.

تسلط علمای دینی

علمای اسلام آنچنان تأثیر شگرفی در افکار و عقول توده مردم و پیروان خود داشتند که سراسر تاریخ، شاهد عادلّی است بر نقش اساسی آنان. دکتر ذبیح الله صفا می نویسد: «درین عهد، علمای دینی تسلط و نفوذ تامّ و تمام در پیروان خود داشته و واقعاً آنها بوده اند که در شهرها و قراء و قصبات بر مردم حکومت می کرده اند. به حکم و اشاره آنان مریدان از فدا کردن مال و جان ابا نداشتند و یا اگر در دل ناخشنودی ای از این باب احساس می کردند آنان ناخشنودی را اظهار نمی نمودند ...».

و این اعتقاد و علاقه، حتی در رجال قوم نیز دیده می شود و بسیاری از امراء و سلاطین و وزراء این عهد از پیروان و علاقمندان به علما بوده و نفقات فراوان در راه مشایخ صوفیه یا ائمه مذهبی صرف می کرده اند و از مهمترین آنان نظام الملک طوسی است که علاوه بر تأسیس مدارس نظامیه و تعیین مشاهره (ماهیانّه) برای مدرسان و طالبان علم در آنها در احداث خانقاهها و رعایت جانب صوفیه و بخشش اموال کثیر به آنان نیز مبالغه بسیار می کرد، شاید یکی از علل فراوانی عدد فقها در این دوره و وجود شماره بسیاری از آنان در همه بلاد و قراء و قصبات، همین تشویق و بزرگداشتی باشد که مقامات رسمی درباره آنان معمول می داشتند و البته این را نباید تنها علت این امر دانست بلکه علت های دیگر و از آن جمله ریشه دوانیدن دین در میان مردم، و شیوع تعصب و

۱- در بحث اسرار التوحید به این موضوع اشاره شده است.

اعتقاد شدید عموم مسلمانان به مسایل دینی، و اظهار علاقه و تمایل عامه به این مسایل هم وسیله عمده افزایش عده‌ای علمای دینی در این دوره بوده است.

علت عمده دیگر، ضعف علوم عقلی و یا متروک ماندن آن در بسیاری از مراکز بوده است بخصوص که این علت با ایجاد مدارس متعدد مذهبی و پدید آمدن موقوفات فراوان که صرف تعلیم و تعلم طلاب و تأمین حوائج استادان و شاگردان علوم دینی می‌گردیده است همراه بود. کثرت عدد فقها را در آن ایام تا قرن هفتم می‌توان از اینجا حدس زد که فقط در کنف اداره امام برهان‌الدین محمد معروف به صدر جهان از کبار ائمه و رؤساء آل مازه بخارا و سلف او نزدیک شش هزار فقیه بسر می‌برده‌اند.^۱

البته اینان همه از فقهای حنفی بوده‌اند نه از سایر فرق، و این خاندان حتی در ایام بعد از حمله مغول و خرابی‌های آنان در ماوراءالنهر همچنان رعایت حال فقهای حنفی را ادامه می‌داده و در عهد تألیف کتاب آثار البلاد قزوینی (سال ۶۷۴) چهار هزار فقیه در کنف حمایت و رعایت خود داشته‌اند.^۲

یکی از افراد این خاندان بنام صدرالصدور^۳ برهان‌الدین عبدالعزیز بن عمر در رعایت حال یکی از این فقها که تحت حمایت او بود سی هزار دینار زر سرخ صرف کرده. شرح داستان چنین است که: «وقتی دانشمندی (فقیهی) از متعلمان غریب، که به تعلم به سمرقند آمده بود، خیانتی بزرگ کرد، سلطان سمرقند او را بگرفت و خواست که برنجانند، و گفت اگرچه بدین خیانت، مستوجب کشتن است اما چون دانشمند است و غریب، او را سی چوب بزنند. صدر جهان گفت اگر پادشاه هر چوبی را به هزار دینار زر سرخ بفروشد خزانه را توفیری تمام باشد و دانشمند غریب را آبروی نرفته باشد. سپس سی هزار دینار بداد و آن دانشمند را از آن ورطه بیرون آورد و این واقعه در ماوراءالنهر

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، صفحه ۱۵۹، به نقل از حواشی چهار مقاله از مرحوم قزوینی، ص ۱۱۹.

۲- منبع مذکور، ص ۱۱۵.

۳- درباره خاندان صدر جهان در صفحات پیشین توضیح داده شده است.

مشهور است.^۱

امثال این وقایع و اشارات درباره بزرگداشت فقها در آثار قرن ششم بسیار دیده می‌شود و بعضی از سلاطین مانند سنجر در این باره مبالغه می‌نمودند. با تمام این احوال علمای دینی بر اثر اختلافی که ممکن بود بین عقاید آنان و امرا و سلاطین متغلب زمان باشد، دچار مشکلاتی از قبیل نفی بلد (تبعید) و حبس و شکنجه و الزام به ترک عقیده و امثال این امور نیز می‌شده‌اند و به بعضی ازین قبیل حوادث، پیش از این اشاره شده است و حتی ممکن بود درگیر و دار اختلافات مذهبی، عوام دسته مخالفان به جان و مال و خان و مان علمای مخالف نیز دست درازی می‌کرده‌اند.^۲

به سبب همین اختلاف‌ها و جدایی‌ها هر دسته از مردم این دوره برای خود مدرسه و جامع خاصی داشته و گاه از ورود دسته‌های مخالف یا بعضی از افراد معین در آنها پیشگیری می‌کرده‌اند.

دامنه اختلافات مذهبی در این دوره چنان وسعت گرفته بود که از عوام مردم، غوغا به خواص کشیده بود، و نه تنها، چنانکه دیده‌ایم، علماء در رد یکدیگر به تألیف کتاب‌ها مبادرت می‌جستند، بلکه شاعران زمان هم در این گونه تعصبات شرکت می‌کرده و به اظهار عقاید مذهبی خود یا هجو و انتقاد مخالفان مذهبی مبادرت می‌نموده‌اند و حتی گاه تهمت‌های مذهبی را وسیله انتقام قرار می‌داده‌اند و حال آنکه غالب آنان به بی‌دینی مشهور بوده‌اند.^۳

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، صفحه ۱۵۹، به نقل از جوامع الحکایات عوفی. منقول از حواشی چهار مقاله چاپ لیدن، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ۱۵۹-۱۶۰، به نقل کتاب النقض و حواشی لباب الالباب.

۳- تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ۱۶۰.

فقهاء و صوفیان

در مطالب گذشته درباره رابطه فقها بزرگ و مجتهدان چهارگانه با عرفای مشهور، توضیح داده شد که ارتباط مجتهدان صاحب مذهب با عارفانی مانند داود طایی، رابعه عدویه، سلیم راعی و بشر حافی و ... آنچنان استحکام داشته که جای هیچ بحث و اظهار نظر مخالفی را باقی نگذاشته است ولی از زمانی که صوفیان، مبحث وحدت وجود، وحدت شهود، مسایل کشف و اشراق و دریافت‌های قلبی خود را ملاک تشخیص حق و باطل و صحت سلوک قرار دادند، فقها و متکلمان در برابر آنها موضع سختی پیش گرفتند و اختلاف، در روش دریافت و اشراق و ادراک به وجود آمد به گونه‌ای که طرفین بر یکدیگر کتاب‌ها و رسالاتی نوشتند.

محقق معاصر مرحوم دکتر قاسم غنی در این باره چنین می‌گوید:

۱- «در نیشابور مقدم کرامیان استاد ابوبکر اسحق کرامی و رئیس اصحاب رأی و روافض، قاضی صاعد و تبع ایشان محضری^۱ بنوشتند که اینجا مردی^۲ آمده است از میهنه و دعوی صوفی گری می‌کند و مجلس می‌دارد و در اثناء مجلس بر سر منبر بیت می‌گوید تفسیر و اخبار نمی‌گوید ... و خلق به یکبار روی به وی نهاده‌اند و گمراه می‌گردند و بیشتر عوام در فتنه افتاده‌اند، اگر تدارک این نفرمایند زود خواهد بود که فتنه عالم ظاهر شود و این محضر را به غزنین فرستادند پیش سلطان^۳. از غزنین جواب نوشتند بر پشت محضر که ائمه فریقین شافعی و ابوحنیفه بنشینند و تفحص حال او به جای آرند و آنچه از مقتضای شرع بر وی متوجه گردد از حکم سیاست بر وجه مصلحت

۱- محضر: فتوی‌نامه، گواهی‌نامه.

۲- ابوسعید ابوالخیر.

۳- سلطان محمود غزنوی

بر وی برانند.^۱

۲- حارث محاسبی از مردم بصره و ساکن بغداد بوده و از معاصرین احمد بن حنبل است. حارث در سنه ۲۴۳ در بغداد وفات کرده است. حارث از قدمای نویسندگان صوفیه است که ابوالفرج ابن الجوزی^۲ در کتاب تلخیص ابلیس از مصنفات او سخن رانده است از جمله می‌گوید که کسی نزد احمد بن حنبل از اقوال و آراء و کتب حارث محاسبی سخن راند.

احمد حنبل گفت: صلاح تو را نمی‌بینم که با حارث مجالست کنی. ابن الجوزی کتب او را کتب بدع و ضلالت می‌شمرد.^۳

۳- ابن الجوزی در کتاب تلخیص ابلیس در ذکر مصنفات صوفیه می‌گوید که در بین صوفیه اشخاصی پیدا شدند که در جوع و فقر و وساوس و خطرات سخن راندند و بعضی از آنها از قبیل حارث محاسبی در این مواضع، کتبی تصنیف کردند و معظم این تصانیف مستند به اصلی نیست چنانکه از احمد بن حنبل از وساوس و خطرات پرسیدند گفت: «صحابه و تابعین چیزی در این موضع نگفته‌اند».^۴

دکتر غنی ادامه می‌دهد که: «پیدا شدن این قسم مباحث، به مذاق اهل ظاهر خوش نمی‌آمد و نتیجه آن شد که یکی از فقهای از قبیل ابن الجوزی حنبلی پیرو ظاهر نصوص که چنانکه سابقاً در مبحث عشق و محبت گفتیم حتی در به کار بردن لغات هم، پیرو قدما است بر ضد صوفیه قیام نمود، آراء و اقوال آنها را در مبحث خطرات و وساوس و مباحث شبیه به آن، بدعت و خلاف شرع شمردند».^۵

۱- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تاریخ تصوف در اسلام از صدر اسلام تا عصر حافظ، تألیف دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ سوم، صفحه ۵۵۳-۵۵۴، پاورقی به نقل از اسرار التوحید.

۲- ابوالفرج ابن الجوزی مؤلف کتاب تلخیص ابلیس غیر از ابن قیم جوزی شاگرد ابن تیمیه است.

۳- تاریخ تصوف دکتر قاسم غنی، پاورقی ۴۳۹.

۴- تاریخ تصوف دکتر قاسم غنی، پاورقی ۵۳۶، به نقل از تلخیص ابلیس، چاپ مصر، صفحه ۱۷۴-۱۸۰.

۵- تاریخ تصوف در ایران، دکتر قاسم غنی، ۵۳۶.

۴- حاتم اصم گفته است: «نقل است که حاتم پرسید مر^۱ احمد حنبل را که روزی را می‌جویی؟ گفت: جویم. گفت: پیش از وقت می‌جویی یا پس از وقت یا در وقت می‌جویی؟ احمد اندیشید که اگر گویم پیش از وقت، گوید چرا روزگار خود ضایع می‌کنی و اگر گویم پس از وقت، گوید: چه جویی چیزی که از تو درگذشت؟ و اگر گویم: در وقت، گوید چرا مشغول شدی به چیزی که حاضر خواهد بود، فروماند درین مسأله، بزرگی گفت جواب چنین می‌بایست نبشت که جستن بر ما نه فریضه است و نه واجب نه سنت؛ چه جویم چیزی را که از این هر سه، نیست و طلب کردن چیزی که وی خود تو را می‌جوید به قول رسول ﷺ او خود بر تو آید و جواب حاتم این است: «علینا ان نعبدہ کما أمرنا وعلیہ ان یرزقنا کما وعدنا»^۲.

پاسخ به ابن جوزی

یکی از مهم‌ترین آثار رشد فکری انسانی، داوری درست، و انصاف داشتن در قلمرو بحث و انتقاد است. کسی که با تهمت و افتراء به گروه مخالف خود می‌تازند، نمی‌توانند اصلاح‌گر خوبی باشند و اصولاً تعصب در اعتقاد، خدمت به طرف مقابل است. جای بی‌انصافی است که شخصیت‌های بزرگی مانند خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر، حارث محاسبی، ذوالنون مصری و ابوبکر شبلی را به گفته ابن جوزی فریب‌خوردگان شیطان دانست و این همه آثار مثبت عارفان و وارستگان معرفت و سلوک را نادیده گرفت این چنین افرادی می‌بایست دست‌کم به «احیاء علوم الدین» و «کیمیای سعادت» امام محمد غزالی نظری می‌انداختند و دربارهٔ عوالم روحی و حالات و مقامات سلوک، تدبری می‌کردند.

۱- مر کلمه‌ایست که در متون کلاسیک برای تأکید به کار رفته است و معنای خاصی ندارد.

۲- منبع مذکور، ۲۹۶: «بر ما واجب است که او را بپرستیم آنچنان که به ما دستور داده است و بر او لازم است که به ما روزی دهد آن گونه که به ما وعده داده است».

دکتر قاسم غنی در این باره می‌گوید: «صوفی علم رسمی، یعنی، دانایی اکتسابی و آموختنی را «علم» می‌نامد در حالی که دانایی مخصوص به صوفیه را «معرفت» یا «عرفان» می‌خواند. «معرفت» صوفیه اساساً و اصولاً با «علم» علماً فرق دارد و تقریباً مفهوم صوفی از «معرفت» معادل است با مفهوم حکمای اشراق یونانی از لغت «گنوسیسی» یونانی که به معنی «می‌دانم» است.

صوفی معتقد است که از راه کشف، مستقیماً به معرفت خدا و اصل خواهد شد این علم، نتیجه عقل و منطق و درس و بحث مدرسه نیست بلکه بسته به اراده و فضل و توفیق خداوند است که این معرفت را به آنهایی که خود مستعد اخذ معرفت و وصول به حقیقت کرده است عطا می‌فرماید.

معرفت، نور رحمت الهی است که به قلب سالک مستعد و قابل می‌تابد و جمیع تعینات و قوای او را در اشعه نورانی خود، محو و مضمحل ساخته و از کار باز می‌دارد این است که جنید بغدادی گفته: «من عرف الله کلّ لسانه»^۱ و نیز محمد بن واسع می‌گوید: «من عرف الله قلّ کلامه و دام تحیره»^۲.

به اعتقاد نویسندگان صوفی، کسانی که در طلب خدا هستند بر سه گونه‌اند، اول اهل زهد و عبادت که به امید بهشت و پاداش اخروی یا پاداش روحانی از قبیل کرامات، خدا را پرستش می‌کنند و خداوند از راه فضل، خود را به آنها می‌شناساند. دوم حکمای حکمت الهی که خداوند از راه جلال و جبروت خود، خود را به آنها می‌شناساند ولی با استدلال و منطق هیچ‌وقت نمی‌تواند جلال و جبروت الهی را ادراک کنند، در ادراک صفات و آثار خداوندی سرگردان و از ادراک ذات الهی به کلی عاجز و ماحصل مقالشان این است که ذات الوهیت لایدرک است و نتیجه علم ما این است که «می‌دانیم که از ادراک او عاجزیم».

۱- «هر کس خدا را بشناسد زبانش بند می‌آید».

۲- «هر کس خدا را بشناسد سخنش کم می‌شود و حیرتش افزون می‌گردد و ادامه پیدا می‌کند».

فصل سوم: نظرات دانشمندان ادیبان، شاعران، مورخان و صوفیان قرن سوم تا ششم

احمد بلاذری متوفی (۲۷۹ هجری)

احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری، در اواخر قرن دوم هجری در بغداد به دنیا آمد، در جوانی به دربار مأمون خلیفه عباسی راه یافت و سپس کش و قوس‌های زیادی را در زندگی دید و محبت‌ها و نامهربانی‌های فراوانی را از خلفاء و وزیران مشاهده کرد. بلاذری از هر علمی بهره‌ای می‌گرفت، از ابن سعد، علم تاریخ آموخت و از طریق وی تقریباً تمام روایات واقدی را در امر فتوحات گرد آورد و کتب بی‌شمار مدائنی را مورد استفاده قرار داد. عباس بن هشام کلبی نیز روایاتی را که در علم انساب^۱ از نیای خویش به خاطر داشت با وی بازگو کرد، امر باج و خراج را از قاسم بن سلام و امر نقود را از محمد بن سعد و داود ناقد فراگرفت، همه مراجع، به فارسی دانستن او اشاره کرده‌اند و وی را از جمله مترجمین این زبان به شمار آورده‌اند ... از جمله کتاب‌هایش که موجود است:

۱- انساب الاشراف.

۲- فتوح البلدان^۲. و آثار دیگری دارد.

از آنجایی که در کتاب فتوح البلدان، منابع تاریخ و جغرافیایی ایران مورد بررسی قرار گرفته است در مورد امامان چهارگانه هم به آن استناد می‌کنیم.

۱- علم انساب یعنی، علم شرح حال و بیوگرافی اشخاص و خاندان‌ها.

۲- فتوح البلدان بخش مربوط به ایران، از احمد بن یحیی البلاذری، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

قول ابوحنیفه درباره فتح سرزمین‌ها

«بشر بن غیاث گوید: ابویوسف گوید: هر زمینی را که به جنگ بگشایند، مانند سواد و شام و دیگر جاها، اگر امام، آن را میان فاتحین بخش کند، زمین عشر باشد و ساکنان آن برده. اگر امام، آن را بخش نکرد و مشترکاً، به تصرف همه مسلمین درآورد -همچنان که عمر، در سواد کرد- پس بر ساکنین آن، جزیه قرار گیرد و بر زمین‌هایشان، خراج. لکن در شمار بردگان نیایند. و این قول ابوحنیفه باشد. واقدی از سفیان ثوری نیز روایتی این چنین کرد»^۱.

نظر مالک بن انس و دیگران درباره فتوحات

«واقدی گوید: مالک بن انس و ابن ابی‌ذئب گویند:

چون کافری که زمینش، به جنگ فتح شده است اسلام آورد، زمین را به دست وی باز دهند تا آن را آبادان کند و خراج آن بگذارد. و در این امر خلافتی نیست»^۲.

ابوحنیفه و یاران او گویند: در یک مرد، خراج و زکوة جمع نیاید ... مالک و ابن ابی‌ذئب و سفیان و ابوحنیفه گویند: اگر مردی، زمین خراجی خویش را چندین بار در سال زراعت کند، بیش از یک بار از او خراج نستانند. ابوالزناد و مالک و ابوحنیفه و سفیان و یعقوب و ابن ابی‌لیلی و ابن بی‌سبره و زفر و محمد بن حسن و بشر بن غیاث گویند: چون مردی زمین خویش را بیهوده رها کند وی را گویند: یا کشت کن و خراج آن بگذار، یا زمین را به دیگری بسپار تا زراعت کند. اما در امر زمین عشری چیزی نگویند. اگر صاحب آن، زمین را کشت کرد، از او صدقه بستانند و اگر آن را بیهوده رها کرد که خود داند ...»^۳.

۱- منبع مذکور، ۳۴۵.

۲- منبع مذکور، ۳۴۶.

۳- منبع مذکور، ۳۴۶.

اختلاف نظر ابوحنیفه و مالک

ابوحنیفه و سفیان و مالک و ابن ابی ذئب و ابوعمر و اوزاعی گویند: چون بر حاصل، آفتی افتد یا به آب غرق شود، از صاحب آن خراج نگیرند. چون زمین خراج، به برده‌ای، یا بنده‌ای که آزادی خویش باز خریده باشد، یا به زنی متعلق باشد، ابوحنیفه گوید: که تنها خراج آن بستانند، سفیان و ابن ابی ذئب و مالک گویند: خراج زمین و عشر حاصلی که به جای ماند بستانند.

ابوحنیفه و (سفیان) ثوری گویند: چون کسی از مسلمین یا از اهل ذمه، در زمین خراج، بنایی همچون دکان و غیر آن بسازد، دیگر باجی از او نستانند و اگر آن را بوستانی کند، خراج بر وی لازم آید. اما مالک و ابن ابی ذئب گویند: وی باید خراج آن زمین ساخته شده را نیز بپردازد، زیرا سودی که از آن عمارت‌ها برگیرد، سودی است که از کشتزار به دست آید. اما زمین عشر [چنین نیست] و صاحب آن هرچه کند، خود داند. ابویوسف گوید: اگر در بلاد عجم، آیینی از آیین‌های کهن به جای باشد که اسلام آن را تغییر نداده باشد یا باطل نکرده باشد، چون قومی نزد امام روند و از زیان‌هایی که از آن آیین بدیشان رسیده، شکایت کنند، شاید که امام تغییری در آن دهد.^۱

مالک و شافعی گویند: «تغییر دادن آن جایز است اگرچه آیینی کهن باشد. زیرا بر امام است که هر سنتی را که به دست مردی مسلمان گزارده شده است باطل کند با حال خود چه رسد به سنتی که کافران گزارند»^۲.

۱- ابویوسف نیز مانند استادش ابوحنیفه برای آراء و عقاید و اندیشه‌های مذهبی احترام قایل است و آزادمنشی خود را در این عبارت به اثبات رسانیده است.

۲- منبع مذکور، ۳۴۶-۳۴۷.

ابوسعید ابوالخیر^۱

مذهب ابوسعید، در کتاب «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید»^۲ تألیف محمد منور آمده است: که شیخ ابوسعید و استادان و پیران او مذهب شافعی داشته‌اند.^۳ علت گرویدن پیرو مذهب را به این مذهب توجه دقیق امام شافعی به فهم کامل شریعت می‌داند «و چون در مذهب شافعی رحمه الله ضیق هست، و او کار دین تنگ‌تر فراگرفته است»^۴.

ابوحنیفه سراج امت

آنچه را که محمد منور از مذاهب اسلامی به تصویر می‌کشد بازتابی است از تیزهوشی و قدرت استنباط و حافظه قوی و تسلطی که هر چهار امام و مجتهد در فهم معانی قرآن و احادیث داشته‌اند و اختلاف نظر و اجتهاد ائمه دین را محصول آزاداندیشی و فکر و استنباط آنان می‌شمارد.

محمد منور می‌گوید: اینکه می‌گوییم که شیخ ابوسعید مذهب شافعی داشته است، چنین فکر نکنی که شافعی را بر امام ابوحنیفه ترجیح داده‌ام هرگز چنین نیست زیرا ابوحنیفه «سراج امت و مقتدای ملت نبوی بوده است، -صلوات الله و سلامه علیه- و هر دو مذهب در حقیقت برابرند و هر دو امام در آنچه گفتند، متابع کلام مجید حق -سبحانه و تعالی- گفتند و موافقت نص حدیث مصطفوی -صلوات الله و سلامه علیه- کردند. و به حقیقت هر که

۱- ابوسعید فضل الله بن ابی‌الخیر محمد بن احمد میهنی از مشاهیر عرفا و محدثان اوایل قرن پنجم هجری است (۳۴۷-۴۴۰).

۲- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تألیف محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ چهارم.

۳- منبع مذکور، ۲۰.

۴- منبع مذکور، ۲۳.

در نگر در میان هر دو مذهب بی‌تعصبی بداند کی^۱ هر دو امام در حقیقت یکی‌اند و اگر در فروع اختلافی یابد آن را به چشم اختلاف امتی رحمه نگرد^۲.

مالک انس و ابوحنیفه

هر چهار امام و مجتهد بزرگ کوشیده‌اند که اجتهادشان بر مبنای کتاب خدا و سنت نبوی باشد و در بیان نظر و استنباط احکام از هر نوع تعصب و تنگ نظری دور بوده‌اند چنانکه از ابوالدراوردی آمده است که: مالک بن انس و ابوحنیفه را در مسجد رسول خدا ﷺ دیدم که پس از نماز عشاء به بحث و گفتگو پرداختند به گونه‌ای که هرگاه یکی از آن دو، سخن می‌گفت، دیگری ساکت می‌شد تا وی، نظرات و عقایدش را بیان کند و این بحث و فحص، تا نماز صبح ادامه داشت^۳.

ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی‌علی‌الجلابی الهجویری^۴

امام ابوالحسن هجویری در «کشف‌المحجوب»^۵ در مواقع گوناگون از ائمه اربعه سخن به میان آورده است و چنانکه از شرح حال وی برمی‌آید در شریعت از امام ابوحنیفه و در طریقت از مسلک جنیدیه که منسوب به شیخ الطائفه جنید بغدادی است پیروی می‌کرد. این عارف و مجاهد بزرگ اینگونه از امامان چهارگانه سخن می‌گوید:

۱- خواب دیدن ابوحنیفه، پیامبر را ﷺ ابوحنیفه در آغاز جامه پشمین می‌پوشید و

۱- کی: که.

۲- اسرار التوحید، ۲۱.

۳- منبع مذکور، ۲۱-۲۲.

۴- ابوالحسن هجویری عارف وارسته دل اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که به احتمال قوی در سال ۴۶۵ یا کمی بعد از آن وفات یافت.

۵- کشف‌المحجوب، ابوالحسن علی‌بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، تصحیح استاد محقق زنده‌یاد، و ژوکوفسکی به اهتمام قاسم انصاری، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸.

می‌خواست روش عزلت و دوری از دنیا را پیش گیرد تا اینکه پیامبر ﷺ را در خواب دید که به او گفت: «ترا اندر میان خلق می‌باید بود از آنچه سبب احیاء نسبت من تویی، آنگاه دست از عزلت برداشت و هرگز جامه نپوشیدی که آن را قیمتی بودی»^۱.

۲- داود طائی و ابراهیم ادهم و گروه زیادی از عرفای بزرگ، مصاحب و همدم ابوحنیفه بوده‌اند چنانکه آمده است:

«داود طائی را لبس صوف^۲ فرمود و او یکی از محققان متصوف بود و ابراهیم ادهم به نزدیک ابوحنیفه آمد با مرقعه از صوف^۳، اصحاب، وی را به چشم تصغیر^۴ نگریستند، ابوحنیفه گفت: سیدنا ابراهیم بن ادهم آمد، اصحاب گفتند: بر زبان امام مسلمین، هزل نرود^۵. وی این سیادت به چه یافت؟ گفت به خدمت بر دوام کی^۶ به خدمت خداوند مشغول شد و ما به خدمت تنها خود، تا وی سید ما گشت»^۷.

۳- ابوحنیفه منصب قضا را نمی‌پذیرد:

ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی از چهار نفر، امام اعظم ابوحنیفه، سفیان ثوری، مسعر بن کدام و شریک، دعوت کرد تا او را ملاقات کنند و می‌خواست که یک از آنان را به منصب قضا، برگزیند. ابوحنیفه گفت من به گونه‌ای خود را از این دام آزاد می‌سازم و به سفیان پیشنهاد کرد که فرار کند و به مسعر گفت خود را دیوانه سازد. سفیان با کشتی از چنگال منصور گریخت. مأموران هر سه نفر را نزد خلیفه بردند.

۱- منبع مذکور، ۵۰.

۲- لبس صوف: جامه پشمی.

۳- مرقعه: جامه پینه‌دار و پاره پاره.

۴- چشم تصغیر: چشم حقارت، کوچک و کم‌ارزش شمردن.

۵- هزل نرود: سخن بیهوده نمی‌گوید.

۶- کی: که.

۷- کشف المحجوب، ۵۱-۵۰.

خلیفه نخست به ابوحنیفه گفت: باید قاضی شوی. امام پاسخ داد: ای امیر من مردی عرب نیستم و از غلامان و خدمتکاران بوده‌ام و بزرگان عرب به حکم من راضی نباشند. منصور گفت: این کار ربطی به نسب ندارد و این عمل به علم نیازمند است که در تو است و تو بزرگ‌ترین فقیه و دانشمند زمانه هستی، بوحنیفه جواب داد که من شایسته این مقام نمی‌باشم، و از این نظر اگر دروغ می‌گویم، دروغگو شایستگی منصب قضای مسلمانان را ندارد و اگر راست می‌گویم، من خود به ناتوانیم اعتراف می‌کنم. و در هر دو صورت سزاوار نشستن بر منصب قضا نمی‌باشم. ابوحنیفه این چنین از دام خلیفه عباسی رهایی یافت»^۱.

۴- عبدالله بن مبارک از عرفای مشهور است به محضر ابوحنیفه می‌آمد و از وی علم می‌آموخت.^۲

۶- پیر هجویر، می‌گوید: در شام بر سر قبر بلال حبشی مؤذن رسول اکرم ﷺ خوابیده بودم، خواب دیدم که در مکه هستم و پیامبر ﷺ از باب بنی‌شبهه داخل شد و پیری را در کنار گرفته بود چنانکه کودکان را با شفقت در کنار می‌گیرند من پیش دویدم و بر دست و پایش بوسه زدم و باخود گفتم که آن مرد کیست؟ و آن حالت چیست؟ حضرت رسول ﷺ با القاء قلبی به من گفت: «این امام تو و اهل دیار تست». و فهمیدم که او ابوحنیفه است.^۳

۷- هنگامی که داود طائی، سالک بزرگ به مراحل مهم علمی رسید و مصدر و مقتدا شد به نزدیک ابوحنیفه آمد و گفت که اکنون چه کنم؟ گفت: «عليك بالعمل فإنَّ العلم بلاعمل كالجسد بلاروح». یعنی: «بر تو واجب است که نسبت به علم خود عمل کنی زیرا

۱- منبع مذکور، ۱۱۳-۱۱۴، تذکرة الأولیاء، ۲۴۲-۲۴۳.

۲- کشف المحجوب، ۱۱۷-۱۱۸.

۳- منبع مذکور، ۱۱۶. نویسنده معتقد است که باید در زمینه نقد احادیث به کتاب‌های حدیث‌شناسی و (مصطلح الحدیث) رجوع شود.

دانش بدون عمل مانند جسم بدون روح است». آنگاه امام اعظم مطالبی را برای او در زمینه خلوص نیت و پاکی عمل توضیح داد که هرگز عمل را نمی‌توان از علم جدا کرد.^۱

۸- فضیل عیاض، از مشاهیر اهل سلوک که در آغاز، عیاری راهزن در مرو بود پس از توبه و انابت به مکه رفت و مدتی در آنجا بماند و به خدمت بسیاری از اولیاءالله و صلحای امت رسید و به کوفه باز آمد و به امام اعظم ابی‌حنیفه پیوست و مدتی با وی صحبت داشت و تحصیل علوم کرد.^۲

۹- امام محمد بن ادريس شافعی که در جمله علوم، امام و معروف بود در مدینه از امام مالک علم آموخت و در عراق به خدمت محمد بن حسن رفت و آن چنان در فهم احادیث و آیات پیشی گرفت که عده‌ای از دانشمندان و علماء به او اقتدا کردند و از جمله، امام احمد بن حنبل به حلقه تدریس او وارد شد.

هجویری می‌گوید: شافعی^۳ در آغاز خشونت از متصوفه در دل داشت تا عارف سالک، سلیم راعی را دید و به او نزدیک گردید و پس از آن هر جا که می‌رفت طالب حقیقی بود.

شافعی می‌گوید: «إذا رأيت العالم يشغل بالرخص فليس يحيى منه شيء». «هرگاه عالمی را ببینی که از مجاهد بگریزد و به تأویلات مشغول گردد هرگز از وی چیزی به ظهور نمی‌رسد».^۴

۱۰- پیر هجویر می‌گوید: یکی از مشایخ روایت کند که شبی پیغمبر ﷺ را به خواب دیدم گفتمش: یا رسول الله ﷺ از تو به من روایت رسید که خدای عزوجل را اندر زمین اوتاد

۱- منبع مذکور، ۱۱۷.

۲- منبع مذکور، ۱۲۰.

۳- ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی، (۱۳۲-۱۸۷) از شاگردان ابوحنیفه بوده است.

۴- کشف المحجوب، ۱۴۴.

و اولیاءاند گفت: راوی از من به تو خبر راست رسانید، گفتم یا رسول الله ﷺ می‌بایدم تا یکی از ایشان ببینم گفت محمد بن ادریس یکی از ایشانست.^۱

۱۱- تازیانه خوردن امام احمد بن حنبل:

گروه معتزله^۲ در بغداد نفوذ و قدرت فراوانی پیدا کردند، به گونه‌ای که امام احمد را تحت فشار قرار دادند که بگوید قرآن که کلام خدا حادث است، امام نپذیرفت و آنان، خلیفه را وادار کردند که دستور دهد که هزار تازیانه به او بزنند و فرمان خلیفه اجرا شد و گویند به علت کهولت از زدن همه تازیانه‌ها، دست برداشتند و امام آنچنان جراحاتی پیدا کرد که تا پایان حیاتش بهبودی نیافت و با آن فرمان یافت، به امام احمد گفتند درباره این قومی که تو را تازیانه زدند چه می‌گویی؟ گفت: چه بگویم که آنان فکر می‌کردند که من بر باطلم و برای خداوند مرا زدند اگر ایشان برحقند به خاطر این جراحات در قیامت با ایشان دشمنی نکنم.^۳

۱۲- پاسخ امام احمد روزی یکی از امام احمد پرسید: «ما الإخلاص؟ قال: الإخلاص

هو الخلاص من آفات الأعمال». یعنی: «اخلاص چیست.

گفت: اخلاص، رها شدن از آفات اعمال است».

گفت: «ما التوکل؟ قال: الثقة بالله». «توکل چیست؟

گفت: توکل، ایمان استوار به روزی‌رسانی خداوند، نسبت به خود است».

گفت: «ما الرضا؟ قال: تسليم الأمور إلى الله»، «رضا چیست؟

گفت: این است که کارهای خود را به خداوند تعالی بسپاری».

۱- منبع مذکور، ۱۴۵.

۲- فرقه معتزلی در اواخر عصر بنی‌امیه ظهور کردند که به مباحث عقلی روی آوردند و در برابر اشعریان قیام کردند، این گروه را معتزلی می‌گویند و بنیانگذار این فکر، واصل بن عطا بوده است.

۳- کشف المحجوب، ۱۴۵-۱۴۶.

گفت: «ما المحبة؟» «محبت چیست»، گفت: این را از بشر حافی^۱ پرس که تا وی زنده است من به آن پاسخ نخواهم داد.

تذکر: از روابط ائمه چهارگانه با سالکان طریق معرفت، چنین استنباط می‌شود که میان رهروان سلوک و امامان اجتهاد و افتاء، مغایرت فکری و نظری وجود نداشته است بلکه شیوه‌های برخورد آنان، با قضایای مربوطه، انعکاسی از خواسته‌های معنویشان بوده است. اصولاً چگونه می‌توان مجتهد شد و از عالم معنا و اصول عالیه سلوک حقیقت، خبر نداشت؟!.

اگر عرفان، به معنی ادراک و احساس معنوی از کانال قلب است، نمی‌توان شاخص‌ترین معیار فقاقت و پیشوای علمی و فکری را از این نوع شناخت، بی‌بهره دانست. خط السیر زندگی هر چهار امام و مصاحبیشان با عرفای بزرگی چون سلیم راعی، بشر حافی، سفیان ثوری، جنید بغدادی و ابوبکر شبلی، صحت نظر ما را تأیید می‌کند.

از طرفی دیگر، عارفان، ضمن اینکه با تمام وجود به اجرای احکام و دستورات شریعت پای بند بوده، کوشیده‌اند که در مراحل سلوک، اوامر و نواهی و مستحبات شرعی را انجام دهند و با میل و اشتیاق، از تمام سنن پیامبر بزرگوار ﷺ پیروی نمایند.

ایمان

در تاریخ اسلام درباره «ایمان»، عقاید گوناگونی وجود دارد که مهم‌ترین آنها چنین است:

۱- معتزله که پیروان واصل بن عطا هستند، جمله طاعات علمی و عملی را ایمان گویند، و بنده گناهکار را مؤمن نمی‌شمارند.

۲- خوارج، ایمان را در قول و عمل و اعتقاد قلبی می‌دانند و بنده را به گناهی که بکند کافر می‌پندارند.

۱- بشر حافی یکی از عرفای بزرگ است که در آغاز میخواره بود و بر اثر خوابی، توبه کرد و در تمام عمرش کفش نپوشید.

۳- گروهی، ایمان را قول فرد، و جماعتی معرفت تنها می‌دانند.

رویه‌مرفته می‌توان ایمان را دو نوع دانست، گروهی مانند فضیل عیاض، بشر حافی، خیر النساج، سمنون المحب، ابوحمزه بغدادی، محمد جویری، و جماعتی از فقهای امت چون مالک و شافعی و احمد حنبل، ایمان را قول و تصدیق و عمل می‌شمارند. و گروهی مانند ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی، حاتم، ابوسلیمان دارانی، حارث محاسبی، جنید بغدادی، سهل بن عبدالله، شقیق و محمد بن فضل بلخی، ابوحنیفه، حسین بن فضل بلخی، محمد بن حسن، داود طائی و ابویوسف رحمه‌الله علیهم ایمان را قول و تصدیق می‌دانند.^۱

۱۳- سخن امام شافعی درباره خوردن:

خوردن و خوابیدن از عرایز ارزشمند و زندگی‌بخش آدمی است و افراط و اسراف در آنها انسان را برده خود می‌سازند و هویت و شخصیت متعالی را از او می‌گیرند و آدمی را اسیر و زندانی شهوت و شکم می‌نمایند.

امام شافعی می‌گوید: «من کان همته مایدخل فی جوفه فإنّ قیمته مایخرج منه». «هر کس که همتش آن چیزی باشد که در شکمش داخل می‌شود، ارزشش آن چیزی است که از آن بیرون می‌آید». یعنی شکم‌باره و پرخور، ماحصلی جز دفع فضولات ندارد.^۲

امام مالک، استاد شافعی

امام شافعی که به ادراک، فتوت، تقوی و ورع مشهور است در مدینه منوره به محضر امام مالک بن انس رسید و از دانش و معرفت او کسب تلمذ و تعلم می‌نمود و همواره به استادی آن مرد بزرگ افتخار می‌کرد و او را در همه احوال و حالات گرامی می‌داشت.^۳

۱- کشف المحجوب، ۳۶۸-۳۶۹.

۲- منبع مذکور، ۴۵۳.

۳- منبع مذکور، ۱۴۶.

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری^۱

عارف بزرگ و سالک طریق معرفت، ابوالقاسم قشیری در اثر جاویدانش «رساله قشیری»^۲ امامان چهارگانه را چنین می‌ستاید.

ابوحنیفه و ابوسلیمان و داود طائی

گویند: داود طائی پیش ابوحنیفه نشسته بود و ابوحنیفه گفت: ای داود علم آموختی، داود گفت چه باقی مانده است؟ گفت: عمل. و از آن پس یکسال در حضور، نشست و لب به سخن نگشود تا اینکه به مقامات معنوی رسید. و چون فرمان یافت یکی از صلحا او را به خواب دید که می‌دوید، گفتند چیست؟ گفت اکنون از زندان آزاد شدم، مرد بیدار شد، بامداد بود، خبر آمد که داود طائی درگذشت.^۳

ورع ابوحنیفه

حکایت کنند که بوحنیفه رحمه الله در سایه درخت متعلق به بدهکار خویش نمی‌نشست، علت این کار را از او پرسیدند گفت: «در خبر است که هر قرضی که از آن نفعی به تو رسید ربا بود»^۴.

فراست شافعی

۱- ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری از بزرگان علما و نویسندگان و عرفای قرن پنجم هجری است، (۳۷۶-

۴۶۵ هـ ق) از جمله تألیفات او «نحو القلوب»، «لطائف الاشارات»، «ترتیب السلوک» و «رساله قشیری» را می‌توان نام برد.

۲- ترجمه رساله قشیری، با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

۳- منبع مذکور، ۳۵، به مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام محمد شیروانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۶۱-۱۶۶ رجوع کنید.

۴- منبع مذکور، ۱۶۳.

گویند: شافعی و محمد بن حسن^۱ در مسجدالحرام بودند مردی وارد شد، محمد بن حسن گفت: چنین دانم که او درودگر^۲ است، شافعی گفت: که من چنین دانم که او آهنگر است او را از این جریان پرسیدند گفت پیش از این آهنگری می‌کردم و اکنون درودگر می‌باشم^۳.

تذکر: آنچه که شافعی و محمد بن حسن گفته‌اند، نمونه‌ای از فراست و روشن‌بینی انسان مؤمن است. کتانی می‌گوید: فراست، مکاشفه یقین و معاینه غیب است که از مقام‌های ایمان می‌باشد.

دل به دستگاه گیرنده‌ای شبیه است که امواج صوتی و رادیویی و تلویزیونی را می‌گیرد همچنان که با آیفون می‌توان از مکالمات افرادی که در اتاقی نشسته‌اند آگاه شد، هر زمان که دل از دریا و مکر و فریب خالی گردد و با ذکر و فکر، صیقلی پیدا کند، به صورت آینه‌ای درمی‌آید، که حقایق را به تناسب شفافیت و نورانیت، در خود می‌بیند. البته موضوع روشن‌بینی را نمی‌توان فقط به پاکی و صفای شخص ارتباط دهیم بلکه کسانی نیز در دنیا وجود دارند که افکار و اندیشه‌ها را، از دور می‌خوانند. امروزه تله‌پاتی، ارتباط و انتقال فکری بین دو نفر و روشن‌بینی و دیدن پدیده‌های عالم، با چشمی برتر از چشم عادی، غیر قابل انکار است و دانشمندانی از قبیل دکتر آلفرد بکمن (در سال ۱۸۹۱ میلادی) و دکتر ژوزف ماکسول درباره آن گزارش جامعی داده‌اند^۴.

بخش شافعی

۱- ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی از شاگردان زیرک و ساعی ابوحنیفه بوده است.

۲- نجار.

۳- ترجمه رساله قشریه، ۳۶۸، این داستان در کتاب مناقب الصوفیه، تألیف محمد منور با مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، صفحه ۸۹-۹۰ آمده است.

۴- ر. ک به کتاب روح و شیخ، تألیف نویسنده، از صفحه ۳۱۹ تا ۳۲۸.

مردان طریق حق و سکانداران کشتی معرفت هرگز اسیر زرق و برق و تکاثرطلبی دنیا نشده‌اند و با گذشت‌ها و ایثارها به دیگران درس آزادگی و مردانگی داده‌اند: گویند چون شافعی از صنعا به مکه آمده ده هزار دینار با خود داشت، گفتند باید با این دینارها زمین یا گوسفند خرید! امام در خارج مکه خیمه زد و همه دینارها را فرو ریخت، و هر که درآمد یک مشت زر به او داد، و هنگام نماز ظهر چیزی باقی نماند، و برخاست و جامه بیفشاند.^۱

احمد حنبل و خواهر بشر حافی

خواهر بشر حافی به نزد احمد بن حنبل آمد و گفت: ما، در بام‌ها در پرتو نور چراغ‌های طاهریان دوک می‌ریسیم روا بود یا نه؟ احمد حنبل گفت: تو کیستی گفت خواهر بشر حافی، امام گفت: برای اینکه ورع از خاندان شما بیرون نرود در این روشنایی دوک نریس.^۲

ورع احمد بن حنبل

امام احمد چنان پای بند رعایت احکام و دستورات شریعت بود که لحظه‌ای هم از اجرای احکام غافل نمی‌شد. گویند: امام احمد، سطلی را در مکه نزد بقالی به گروه گذاشت، چون خواست که آن را پس بگیرد بقال دو سطل را آورد و گفت هر کدام را که مال تو است بردار. امام گفت: کار بر من مشکل شد، سطل و سیم هر دو برای تو، بقال گفت: سطل تو، این است تو را آزمودم، گفت: سطل را نمی‌خواهم و برفت.^۳

امام احمد و زهد

۱- ترجمه رساله قشریه، ۴۱۳-۴۱۴.

۲- منبع مذکور، ۱۶۸-۱۶۹.

۳- منبع مذکور، ۱۷۱.

امام احمد حنبل و سفیان ثوری و عیسی بن یوسف و گروهی از پیران معرفت می‌گویند: «زهد اندر دنیا، کوتاهی اَمَل^۱ است»^۲. در این تعری، زاهد کسی است که قید و بند دنیا را به بند نکشد و آرزوها و آمال نفسانی بر او چیره نشوند.

امام احمد می‌گوید: زهد سه قسم است: زهد حرام، یعنی دوری از آنچه که خداوند بر ما حرام کرده است و آن زهد عام است که توده مردم به آن اعتقاد دارند، و دیگری زهد خاص است که صرف نظر کردن، از زواید حیاتست، سوم زهد عارفانست و آن خودداری کردن، از انجام هر کاری است که ترا از خدای، باز دارد و به خود مشغول سازد^۳.

احمد حنبل و خوف

خوف به معنی ترس و از جمله منازل و مقامات عرفانی است که سالک از عقوبت و پایان کار و از وساوس و مکر نفس، می‌ترسد، خوف از عقوبت، برای توده مردم است و خوف از مکر، مخصوص محبان جمال الهی است^۴.

احمد حنبل می‌گوید: از خداوند خواستم که دری از خوف به رویم بگشاید، چون باز کرد ترسیدم که عقلم زایل شود، دعا کردم که یا رب [خوف] را به اندازه طاقت و توان من بفرست. [آن خوف] از بین رفت^۵.

خواب دین محمد بن خزیمه احمد حنبل را

از محمد بن خزیمه حکایت می‌کنند که: چون احمد حنبل، فرمان یافت، من در اسکندریه بودم و اندوهگین شدم، در خواب، احمد بن حنبل را دیدم که می‌خرامید، به او گفتم ای ابو^۶

۱- اَمَل: آرزو و خواسته آدمی است.

۲- منبع مذکور، ۱۷۷.

۳- منبع مذکور، ۱۸۰.

۴- ر. ک به روح و شبح، ۲۷۱.

۵- ترجمه رساله قشریه، ۱۹۷.

۶- برای ابو، از قاعده زبان فارسی استفاده شده است نه از نحو زبان عربی.

عبدالله! این چه رفتن است؟ گفت: رفتن خادمان به دارالسلام، گفتم خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند مرا بیامرزید و تاج بر سر من نهاد و کفش‌های زرین در پای من کرد و مرا گفت: ای احمد! این مقام تو، بدان جهت است که قرآن را قدیم دانستی و مرا گفت: ای احمد مرا با آن دعا‌هایی بخوان که به تو و سفیان ثوری رسیده است. گفتم: «یا ربّ کلّ شیء بقدرتك علی کلّ شیءٍ اغفر لی کلّ شیءٍ ولا تسألنی عن شیءٍ»^۱. گفت: ای احمد اینک وارد بهشت شو، و داخل بهشت گردیدم^۲.

احمد حنبل و سری سقطی

حکایت می‌کنند که سری سقطی، عارف بزرگ از تجارت دست کشید و خواهرش با دوکریسی مخارج او را تأمین می‌کرد. روزی دیر به خانه آمد، سری گفت چرا دیر آمدی؟ گفت ریسمان را نخریدند و گفتند خالص نیست! سری طعام نخورد. روزی خواهرش نزدیک او آمد، پیرزنی را دید که خانه را جارو می‌کند و هر روز دو گرده نان می‌آورد، خواهر، اندوهگین شد و نزد احمد حنبل آمد و گله کرد، احمد حنبل نزد سری رفت و جریان را به او گفت، سری پاسخ داد چون از غذای او، دست کشیدم خداوند تعالی دنیا را مسخر من کرد تا به من خدمت کند و غذایم را فراهم نماید^۳.

تذکر: اگرچه قبول کردن جریان سری سقطی مشکل به نظر می‌رسد ولی علاوه بر توجهی که خداوند نسبت به وارستگان عنایت می‌فرماید، در داستان سری، یک اصل مهم، توکل و اعتماد و تکیه بر الله به صورت واضح، جلوه‌گری می‌کند و آدمی تا در مسیر سلوک و کش و قوس‌های پیکار نفسانی، قرار نگیرد نمی‌تواند معانی مصطلحات بزرگان را درک

۱- ای پروردگار هر پدیده‌ای، هر پدیده گناهم را به من ببخش. و چیزی از گناه را از من بازجویی مکن.

۲- ترجمه رساله قشریه، ۴۴۶-۴۴۷.

۳- منبع مذکور، ۶۶۶-۶۶۷.

نماید و از مفاهیمی مانند رضا، توبه، توکل، زهد، فقر، خوف، رجا، قرب، اطمینان، مشاهده و ... اطلاع پیدا کند و به صرف دانستن، در حوزه عمل قرار بگیرد.^۱

ابو ابراهیم اسماعیل بخاری^۲

امام ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری بر کتاب «التعرف لمذهب التصوف» یا «التعرف لمذهب أهل التصوف» نوشته امام ابوبکر بن ابی اسحق، محمد بن ابراهیم بن یعقوب البخاری کلابادی^۳ (متوفی ۳۸۰ هـ ق) شرح مبسوطی نوشت و آن را «شرح التعرف لمذهب التصوف»^۴ نامید.

در این کتاب که از کهن‌ترین متون صوفیانه زبان فارسی است درباره ائمه اجتهاد چنین آمده است.

اصحاب ابوحنیفه و داود طائی

داود طائی از شاگردان ابوحنیفه، و فقیه‌ترین اصحاب وی بوده است چنانکه ابویوسف^۵ و محمد شیبانی^۱ چون در مسأله‌ای اختلاف پیدا می‌کردند او را حاکم

۱- برای آگاهی بیشتر از اصطلاحات عرفا به کتاب روح و شبح، فصل چهارم رجوع فرمایید.

۲- خواجه امام ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری به گفته سمعانی، از بزرگان دین و دانش و عرفان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که در سال ۴۳۴ درگذشته است.

۳- امام ابوبکر بن ابی اسحق محمد بن ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری مردی فقیه و عالم و اصولی و بر مذهب حنفی بود که لقب تاج السلام داشت وی از پیشوایان تصوف و حافظان حدیث است، که در سال ۳۸۰، ۳۸۵ وفات نموده است.

۴- شرح التعرف لمذهب التصوف، خواجه امام ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن مستملی بخاری، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳، عرفان‌شناسان تأثیر شرح التعرف را مانند تأثیر احیاء علوم الدین غزالی دانسته‌اند.

۵- ابویوسف، (۱۱۳-۱۸۲) از شاگردان ابوحنیفه است که به منصب قضا رسید از تألیفات او کتاب الصلاة - کتاب الزکات - کتاب الصیام را می‌توان نام برد.

می نمودند. و هنگامی که بر او وارد می شدند، او به ابویوسف پشت می کرد و به محمد روی می آورد و با ابویوسف سخن نمی گفت و اظهار می داشت که استاد ما را [ابوحنیفه] به علت قبول نکرد مسند قضا، تازیانه زدند^۲ و عاقبت با همان درد، مرد در حالی که ابویوسف حاکم شرع شد و قضا را پذیرفت و با کسی که طریق استادش را رها کند و بر خلاف آن عمل کند سخن نمی گویم. و چون مسأله مورد اختلافی را از او می پرسیدند اگر گفته محمد درست تر بود می گفت سخن، این است که تو می گویی، و اگر قول ابویوسف درست تر بود، نام ابویوسف را بر زبان نمی آورد و به این سخن اکتفا می کرد که قول، قول این است.^۳

مذهب امام ابوبکر بن ابی اسحاق کلابادی

امام ابوبکر بن اسحق بخاری کلابادی از امام ابوحنیفه تقلید می کرد و مردی فقیه و عالم و اصولی بود.^۴

علاقه وی به امام اعظم چنان است که در کتاب «شرح التعرف»، دوازده بار از او با احترام هر چه تمام تر سخن به میان آورده در حالی که دو بار از امام شافعی سخن گفته است و از امام مالک و امام احمد حنبل بحثی نمی نماید.

نظر ابوحنیفه درباره توفیق و خذلان

۱- ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی، (۱۳۲-۱۸۷) از شاگردان ابوحنیفه است که از امام مالک حدیث و روایت را آموخت و پس از ابوحنیفه در محضر یوسف، سفیان ثوری و اوزاعی علم فراگرفت. امام محمد شیبانی به فرمان هارون الرشید به قضاوت برگزیده شد.

۲- یزید بن عمرو بن هبیره امیر اموی کوفه از ابوحنیفه خواست که مسند قضا کوفه را بپذیرد و ابوحنیفه نپذیرفت و یزید یک صد و ده ضربه شلاق در یازده روز به ابوحنیفه زد ولی امام از نظر خود برنگشت.

۳- شرح التعرف لمذهب التصوف، ۲۰۴، تذکرة الأولیاء، ۲۶۷-۲۶۸.

۴- شرح التعرف، رُبع اول پیشگفتار، ۴.

نیرویی که خداوند در انسان آفریده است بر انجام خوب یا بد توانا است. ابوحنیفه می‌گوید: اگر این قدرت با طاعت مجاورت کند «توفیق» خوانندش و اگر با معصیت مجاور باشد آن را «خذلان» نامند و رواست که یک چیز به اختلاف مجاورت، نام‌های مختلف داشته باشد، چنانکه اگر دست، برکسی زنی «ضرب» است و اگر این ضرب، بر گردن، افتد «صنع» خوانند و اگر بر صورت، قرار گیرد «لطمه» نامند و اگر بر پهلوی، واقع شود «وکز» گویند. ضرب (زدن) یکی است و به اختلاف مجاورت، نامش مختلف است، و بنده نمی‌تواند هیچ کاری را بی‌نیرویی که خداوند متعال، به او بخشیده است انجام دهد و نام آن قدرت و نیرو، ظاهر نمی‌شود مگر پس از واقع شدن فعل، اگر فعل طاعت بود نامش «توفیق» است و گویند: خداوند او را توفیق داد تا طاعت کرد، و اگر فعل، معصیت باشد نامش «خذلان» است یعنی خداوند، در آدمی قدرتی آفرید که با آن معصیت کرد.^۱

شافعی و ایمان

گروهی از علمای دین می‌گویند: که «ایمان» کیفیتی ثابت، در وجود آدمی است که کم و زیاد نمی‌شود و نقصان نمی‌پذیرد، به این عنوان که ایمان اقرار است و اقرار، زیادی و کمی ندارد، ولی ممکن است آدمی در تصدیق و باور، قوی‌تر یا ضعیف‌تر باشد چنانکه کیفیت باور رسول اکرم ﷺ از همه امت بالاتر است. اما امام شافعی و اصحاب وی می‌گویند که ایمان زیاد و کم می‌شود و در شرایط مختلف و جریان‌های زندگی، کثرت و نقصان می‌پذیرد.^۲

تقلید مجتهد

۱- منبع مذکور، ۴۳۲-۴۳۳.

۲- شرح التعریف، ربع دوم، ۵۳۱.

ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی، درباره تقلید مجتهد از دیگری، اختلاف نظر پیدا کردند و می‌گفتند ابوحنیفه چون مجتهد جامع الشرایط بوده است نمی‌تواند از مجتهد دیگری تقلید کند و چون امام اعظم زنده نبود به اجتهاد خویش عمل کردند و روی آوردند.^۱

کودکان مشرکان

درباره چگونگی اوضاع اطفال مشرکان پس از مرگ، عقاید متضاد و مخالفی ابراز شده است زیرا آنان، ایمان نیاورده و عمل صالح نداشته‌اند تا به بهشت روند!! و از طرفی نیز معصیت و گناه نکرده‌اند تا عذاب و کیفر بینند! هنگامی که جریان را از ابوحنیفه پرسیدند گفت: ندانم خداوند با ایشان چه می‌کند و از اظهار نظر، خودداری کرد و محمد بن حسن گفت: نمی‌دانم خداوند متعال با آنان چگونه عمل می‌کند ولی می‌دانم که خدای تعالی کسی را بی‌گناه عذاب نمی‌دهد.^۲

پرهیزگاری ابوحنیفه

نفس‌ستیزان و وارستگان، با دعا و زاری شبانه و خواندن نمازهای سنت و مستحب و اعمال و کردار خداپسندانه، خود را از سیطره شیطان و نفس سرکش، آزاد کرده‌اند چنانکه آمده است که ابوحنیفه مدت چهل سال هر شب ختم قرآن می‌کرد و نماز صبح را با وضوی نماز عشاء می‌خواند.^۳

۱- منبع مذکور، ۵۵۹.

۲- منبع مذکور، ۶۴۵.

۳- منبع مذکور، ربع چهارم، ۱۷۵۵. ممکن است شدت علاقه، انگیزه این نوع سخنان باشد.

ابوحنیفه این چنین در معبد دل، به پرستش خالقش دل می‌بست و احکام و دستورهای الهی را نردبان صعود روحی خویش قرار می‌داد و در هر حال او، امام اعظم و سراج امت است و علما و فقها، همواره در پرتو انوار علم و فقاہتش بهره‌مند شده‌اند.

ابوالفضل بیہقی^۱

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی، دبیر، مورخ و ادبی توانای قرن پنجم هجری که به حق می‌توان او را واقعه‌نگار راستین و تاریخ‌نویس متعهد و مسئول دوره پرشکوه غزنویان دانست، با توجه به اینکه در این عصر در حوزه فرمانروایی آنان، مرجعیت، افتاء و فقاہت، با حنفیان بوده است در چند مورد به قاضیان پیرو ابوحنیفه اشاره می‌کند و امام اعظم را تلویحاً می‌ستاید.

تَبَّانِیان و شاگردان ابوحنیفه

بیہقی در زمینه خاندان‌های بزرگ و قضات و فقیہانی که در شهرها، مصادر امور قضا و افتاء بوده‌اند به تَبَّانِیان از جمله ابوالعباس تَبَّانی و جدّش خواجه امام بوصادق تَبَّانی که

۱- ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی دبیر، از مورخان مشہور قرن پنجم هجری است، (۳۸۵-۴۷۰) که ۱۹ سال در زمان محمود غزنوی از محضر ابونصر مشکان آداب نویسندگی و واقعه‌نگاری را آموخت و به کمال رسانید و شاہکار او تاریخ مسعودی یا تاریخ بیہقی است که به گفته استاد ملک الشعراء بہار، بیہقی تاریخ خود را از ۶۳ سالگی آغاز کرد و در مدت ۲۲ سال باقیمانده عمر، آن را تکمیل نمود. کتاب‌های دیگر به وی نسبت داده می‌شود: مقامات محمودی - رسالہ (نامہ‌های سلطنتی) - زینۃ الکتاب.

شاگرد مستقیم یا با واسطه ابویوسف بوده‌اند، علاقه ویژه‌ای نشان می‌دهد و می‌گوید: «ابوالعباس ... و در روزی، افزون صد فتوا را جواب می‌دهد و امام روزگار است در همه علوم. و سبب اتصال وی بیاوردم بدین دولت درین فصل، و پس در روزگار پادشاهان این خاندا، رضی الله عنهم أجمعین^۱، برانم از پیشوایی‌ها و قضاها و شغل‌ها که وی را فرمودند: «بمشية الله وإذنه»^۲. و این ابوالعباس جدش به بغداد شاگرد یعقوب ابویوسف بود پسر ایوب»^۳.

ابویوسف شاگرد ابوحنیفه قاضی القضاة

در زمینه ابویوسف شاگرد ابوحنیفه و ابوالعباس از اصحاب آن امام و سایر یارانش از قبیل زفر و محمد شبیانی و قاضی ابوالهیثم چنین می‌گوید: «و بویوسف یعقوب انصاری، قاضی قضاة هارون الرشید و شاگرد امام ابوحنیفه، از امامان مطلق و اهل اختیار بود و بی‌منازع. و ابوالعباس را هم از اصحاب ابوحنیفه شمرده‌اند که در مختصر صاعدی که قاضی امام ابوالعلاء صاعد، رحمته کرده است ...^۴ دیدم نبشته در اصول مسایل «این قول بوحنیفه است و از آن بویوسف و محمد و زفر و ابوالعباس تبانی. و قاضی ابوالهیثم، فقیهی بود از تبانیان که او را بوصالح گفتندی، خال والده این بوصادق تبانی. وی را سلطان محمود تکلیف کرد، بدان وقت که به نشابور بود در سپاه‌سالاری سامانیان، و به غزنین فرستاد تا اینجا امامی باشد، اصحاب بوحنیفه را رحمته»^۵.

۱- خداوند از همه آنان خشنود باشد.

۲- به مشیت و اجازه خداوند.

۳- تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، استاد دانشگاه تهران، انتشارات سعدی، ۲۴۴-۲۴۵.

۴- یعنی قاضی صاعد در کتاب مختصر خود گفته است.

۵- تاریخ بیهقی، ۲۴۵.

تَبَّانِیان و مذهب ابوحنیفه

سلطان محمود غزنوی هنگامی که با منوچهر بن قابوس بن وشمگیر از دیالمه آل زیار که به قبول اطاعت محمود، تن در داد و دختر محمود را به زنی خواستگاری کرده، پیمان صلح و مودّت بست به خواجه علی میکال از درباریانش گفت: «مذهب راست، از آن ابوحنیفه رحمه الله، تَبَّانِیان دارند و شاگردان ایشان، چنانکه در ایشان هیچ طعن نتواند کرد، بوصالح فرمان یافته است»^۱.

چون بنشابور رسی، پیرس تا چند تن از تَبَّانِیان مانده‌اند و کیست از ایشان که غزنین و مجلس ما را شاید، همگان را بنواز و از ما امید نواخت و اصطناع^۲ و نیکویی ده»^۳.

همه مناظره و کار بوحنیفه می‌آرد

محمود غزنوی با مشورت وزیر و بونصر مشکان دبیر مخصوص خود، امام ابوصادق تَبَّانی را نزد ارسلان خان و بغراخان فرستاد تا با فصاحت و بلاغتی که داشت آنان را به صلح و سازش با محمود راضی کند:

«یک سال و نیم درین رنج بود و مناظره کرد، چنانکه بغراخان گفت: همه، مناظره و کار بوحنیفه می‌آرد»^۴ و همگان اقرار دارند که چنین مرد ندیده‌اند به راستی و امانت، و عهدها استوار کرد پس از مناظره بسیار که رقت و الزام کرد همگان را به جهت دوستی»^۵.

خواجه عبدالله انصاری^۶

۱- فرمان یافتن: مردن و فرمان حق را پذیرفتن است.

۲- اصطناع: احسان و نیکی کردن

۳- تاریخ بیهقی، مجلد ۱، ۲۵۴-۲۵۵.

۴- شیوه کار و عمل او به ابوحنیفه می‌ماند.

۵- تاریخ بیهقی، ۷۵۱.

۶- ابواسماعیل عبدالله پسر ابومنصور محمد انصاری هروی، (۳۹۶-۴۸۱) عارف و سالک بلند آوازه قرن پنجم هجری است که در نظامیه، نزد امام الحرمین فقیه شافعی، کلام اشعری و فقه شافعی آموخت و پس از تکمیل

ابواسماعیل عبدالله پسر ابومنصور محمد انصاری هروی، عارف مشهور قرن پنجم هجری است. در طبقات الصوفیه^۱ که اصل آن از زاهد، مفسر و محدث مشهور اواخر قرن چهارم ابوعبدالرحمن سلمی و به زبان عربی است و خواجه، مطالب آن را برای مریدان خوانده و املاء کرده است، مطالب ارزنده‌ای آمده است.

مذهب خواجه عبدالله

اگرچه اساتید خواجه به شیوه شافعی سلوک می‌کردند ولی زمانی نپایید که او مذهب حنبلی را برگزید، و با علم کلام به مخالفت برخاست و بر ضد آن کتاب «ذم الکلام» را تألیف کرد، و عده‌ای نیز علیه او به مبارزه برخاستند و بارها به قتلش کمر بستند، تا اینکه به فرمان «خواجه نظام الملک طوسی» از نیشابور تبعید گردید.^۲

شاید خواجه نظام الملک، خواجه عبدالله را به علت رها کردن مذهب شافعی مورد خشم و نفرت خود قرار داده است.^۳

در طبقات درباره امامان چهارگانه چنین آمده است:

ذوالنون و امام مالک

علوم آنچنان مشهور شد که در شهر بزرگ هرات به شیخ الاسلام ملقب گردید. خواجه از محضر عرفانی شیخ ابوالحسن خرقانی به مقامات معنوی رسید، و تألیفات فراوانی دارد از قبیل منازل السائرین، ذم الکلام، صد میدان، مناقب الامام احمد حنبل، مختصر فی آداب الصوفیه، المعارف یا محبت‌نامه، واردات، الهی‌نامه و ...

۱- طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، با تصحیح و حواشی و تعلیقات و فهرس و فرهنگ و فواید دستوری، عبدالحی حبیبی قندهاری، به اهتمام و کوشش حسین آهی، ناشر انتشارات فروغی، ۱۳۶۲ شمسی، چاپ اول.

۲- منبع مذکور، الف.

۳- نویسنده.

ثوبان بن ابراهیم یا فیض بن ابراهیم ملقب به «ذوالنون» در اخمیم مصر در جوار گور امام شافعی می‌زیسته و شاگرد مالک بن انس بوده و مذهب وی داشته است. این عارف بزرگ کتاب «موطأ»^۱ مالک را از آن امام استماع نموده و فقه را از محضر وی تلمذ کرده است.^۲

احمد حنبل و معروف کرخی

معروف کرخی، استاد سری سقطی است و خدمتکار امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است، احمد حنبل گفت: مردی به معروف گفت، مرا وصیت کن! معروف گفت: کوشش کن که خداوند به تو نگاه نمی‌کند مگر به شیوه و شمایل مسکین درآیی.^۳

استاد شافعی و احمد

سفیان عیینه، امام فقها مکه و استاد شافعی و احمد گوید: سفیان ثوری را به خواب دیدم که در بهشت از درختی به درختی می‌پرسد و می‌گفت:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ [الزمر: ۷۴].

«سپاس خدایی را که وعده‌اش را برایمان راست گردانید».

پس به من نگاه کرد و گفت: ای پسر عیینه! کاری کن که مردم تو را کمتر بشناسند و کمتر در میان آنان پدید آیی زیرا من گروهی را دیدم که [در دنیا] به پارسایی و نیکمردی،

۱- موطأ: موطأ در لغت به معنی راه همواره و وسیع است و در اصطلاح نام کتاب امام مالک است که در آن احادیث و اقوال صحابه و تابعین با دقت خاصی گردآوری شده است، در این کتاب دلایل و نظرات علما و فقهای مدینه جمع شده است در حقیقت موطأ کتاب فقه است.

۲- الطبقات الصوفیة، ۱۱.

۳- منبع مذکور، ۳۶.

انگشت‌نمای خلق بودند و در آن راه هلاک گشتند و کسی که درویش‌تر و ضعیف‌تر و بیچاره‌تر باشد [در آخرت] رستگار است.^۱

تذکر: جلال مقام و شکوه منصب و لذت مال‌دوستی، آدمی را به اسارت می‌کشند و اگر نور ایمان و تلاش و پیکار با نفس، شیرینی کاذبانه زرق و برق را از انسان نگیرند، ارزش‌ها به ضد ارزش تبدیل می‌شوند و موریانه‌های تکاثر و افزون‌طلبی خانه وجود حقیقی و معنوی را سوراخ می‌کنند و ساختمان هستی فضیلت‌خواه را درهم فرومی‌ریزند.

تکاثر و تفاخر دو قلۀ بلند و خطرناک زورمداری و فرهنگ سلطه‌اند. که آدمی را از درون به زنجیر می‌بندند، (هر چند در بیرون انسان‌ها را به اسارت خویش درآورند و حقوقشان را غصب کنند و ...) و فضای استنشاق آزادگی را آلوده می‌نمایند و آسایش و آرامش را از انسان می‌گیرند و حرص و آز و کبر، دربان وجود می‌شوند و ملکات فاضله اخلاقی از وجود بیرون می‌روند و خشم و شهوت به خدمت حرص و آز درمی‌آیند و دل را مرکز تاخت و تاز خویش قرار می‌دهند:

خشم اگر بر جسم تو دربان شود لشکر ابلیس، خود مهمان شود
تابش لطف الهی در نماز روح را صیقل از حرص و آز^۲

ابوحنیفه و داود طائی

خواجه عبدالله که آب یقین در کاسۀ تشنگان وادی معرفت می‌ریزد و دل‌های سالکان را از تاریکی‌های وسوسه، روشن می‌نماید می‌گوید: داود طائی که در علم و مجاهدت و زهد، یگانه بود در خدمت ابوحنیفه درس می‌خواند و روزی نزد ابوحنیفه آمد، امام به او گفت: ای ابوسلیمان دست‌افزارها محکم بکرده‌ایم، داود گفت: یا استاد بزرگوار، اکنون چه باید کرد؟

۱- طبقات، ۴۶۰.

۲- ابیاتی از نویسنده.

گفت: علم تو کامل شد و باید پس از این به عمل و جهت مشغول شوی.^۱ آدمی در نبرد با ظلمت به آسانی به هدف نمی‌رسد و چه بسا عبادت‌های ظاهری و سخنان شیوای اثربخش، بازتابی از خدعه‌های نفس باشد، چنانکه داود طائی می‌گوید: سالی در میان اصحاب بودم و نیاز من به سخن گفتن بیشتر از رفع تشنگیم با آب بود، آن آرزوی سخن گفتن را در خود می‌شکستم و با ابوحنیفه و یارانش هم صحبت می‌شدم و سخنان آنها را درباره مسایل فقهی و خدا و رسول بود؛ ولی نفس من در میان آن گروه، با خلق بود و خواسته‌ام هوای نفسانی! با خود گفتم با این نفس آلوده چگونه به خلوت بنشینم، نخست باید میل سخن گفتن با خلق در او بمیرد آنگاه او را به گور خلوت سپارم.^۲

امام احمد و بشر حافی

بشر حافی که از سیری‌ناپذیران چشمه‌سار محبت و از وارستگان بازار معنوی است با امام احمد حنبل بسیار مراودت داشت و امام به او می‌گفت: «بگوی از آنچه خدای بر دل تو بگشاده و ترا به آن دانا کرده».^۳

دوستی با وفاجویان و دل‌شناسان، به آدمی ذوق انس می‌بخشد و خلوت با یاران و دل در گروه حضرت حق نهادن، چنین دعایی در پی دارد: «الهی! باک نداریم به هر صفتی که ما را بداری، اما ما را به آوردن طاعت خود توفیق بده و هر چه خواهی دار، و روزی من از حلال بده و هر چه خواهی ده، و مرا به هر صفتی که خواهی میران ولیکن مسلمان میران».^۴

۱- مجموعه رسایل فارسی خواجه عبدالله انصاری، جلد اول، به تصحیح و مقابله سه نسخه مقدمه و فهرس دکتر

محمد سرور مولایی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۷، صفحه ۸۵-۸۶.

۲- منبع مذکور، ۸۷.

۳- منبع مذکور، ۷۳.

۴- منبع مذکور، ۲۰۰.

ابوالمعالی محمد الحسین العلوی^۱

ابوالمعالی محمد بن عبیدالله الحسین العلوی در کتاب بیان الادیان^۲ که کتاب مختصری است در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی و گویا قدیمی‌ترین نسخه فارسی است که درباره ملل و نحل و ادیان و مذاهب و آراء و عقاید گوناگون نوشته شده است، به اختصار از امامان چهارگانه نام می‌برد:

اصحاب رأی - یاران و همفکران امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت مرزبان کوفی فارسی را اصحاب رأی گویند و ابوحنیفه درباره مسایل فقهی کتابی نوشت و شاگردانی مانند ابویوسف، محمد بن حسن شیبانی، زفر و بومطیع بلخی - رحمهم الله - را پرورش داد. ایمان در او، اقرار به زبان و تصدیق به دل است و کاستی و فزونی را در ایمان جایز نمی‌داند و قیاس و اجتهاد و استحسان را روا می‌بیند و فقهای خراسان مذهب ابوحنیفه دارند و بعضی از فقهای عراق در فروع، تابع ابوحنیفه و در اصول، معتزلی می‌باشند.^۳

امام محمد غزالی^۴

امام حجة الاسلام زین الدین ابوحامد محمد غزالی طوسی، عارف و دانشمند فقیه و متفکر بزرگ اسلامی قرن پنجم در کتاب «کیمیای سعادت» درباره امامان چهارگانه چنین می‌گوید:

۱- ابوالمعالی محمد بن عبیدالله الحسین العلوی از بزرگان قرن پنجم هجری بوده است که به گفته استاد عباس اقبال آشتیانی اطلاع چندانی از او به دست نیامده است.

۲- بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، تألیف ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی، به تصحیح عباس اقبال و رساله معرفة المذاهب، به قلم علی اصغر حکمت، انتشارات ابن سینا.

۳- منبع مذکور، ۳۱.

۴- امام ابوحامد زین الدین محمد غزالی طوسی، (۴۵۰-۵۰۵) از دانشمندان و فقها و عرفای مشهور اسلامی است که تألیفات فراوانی دارد از جمله «احیاء علوم الدین»، «المستصفی»، «المنقذ من الضلال»، «کیمیای سعادت»

و

قرآن خواندن شافعی

یکی از فقهای مصر نزد شافعی آمد و وی را در حالت سجده دید و قرآن در کنارش، به امام گفت: «فقه، شما را از قرآن دور کرده، امام پاسخ داد من پس از خواندن نماز عشاء قرآن را به دست می‌گیرم (به خواندن آن مشغول می‌شوم) و تا فرارسیدن روز آن را نمی‌بندم»^۱.

شافعی و آزاد شدن کنیزک

خواستن طعام و خوردنی دلخواه، در صورتی که بر صاحبخانه یا ضیافت‌دار مقدور باشد و اشکالی ایجاد نکند رواست و مانعی شرعی ندارد. شافعی رحمته الله در بغداد در منزل زعفران‌فروشی سکونت داشت، و هر روز زعفرانی، صورت غذاهای مختلفی به آشپز می‌داد، یک روز شافعی با خط خویش، نوعی طعام به صورت افزود، چون آن مرد، خط امام را در دست کنیزک دید شاد شد و به شکرانه آن کنیزک را آزاد کرد^۲.

قرآن مجید، اسراف و تبذیر را در امور مسلمانان مذموم می‌داند و هیچگاه رهبانیت و گوشه‌گیری و ریاضت‌های طاقت‌فرسا و بهره‌مند نشدن از خوردنی‌ها و نعمت‌های الهی را تأیید نمی‌کند و ما را به یک نوع زندگی با آرامش خیال و انبساط دل، دور از قیدهای دست و پاگیر رنج‌آور و معناستیز راهنمایی می‌نماید. و از طرفی هم ثروتمندان و توانگران نیز نباید ارزش‌ها را به ضد ارزش تبدیل کنند و با ریخت و پاش‌ها و اسراف‌ها جامعه را به سوی فقر و فلاکت بکشانند و در تسکین رنج و درد بینوایان و اطعام فقیران احساس مسئولیت نکنند.

احمد حنبل و سرمه‌دان سیمین

۱- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، جلد اول، به تصحیح احمد آرام، انتشارات بهجت، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۱، صفحه ۱۹۹-۲۰۰.

۲- منبع مذکور، ۲۳۳.

امام غزالی درباره آداب مهمان و مهمانی می‌گوید: لازم است که مهمان در جایی بنشیند که میزبان اشاره کند و اگر مهمانان دیگر صدر مجلس را به وی تسلیم کنند وی راه تواضع پیش گیرد، و در برابر حجره زنان ننشیند و به آشپزخانه که طعام از آنجا برون آورند بسیار ننگرد و چون بنشیند به کسی که به وی نزدیک است خوشآمد و تحیت گوید و با او احوالپرسی کند، احمد حنبل گفته است: اگر مهمان سرمه‌دانی سیمین ببیند نباید که به آن بنگرد و باید برخیزد و چون بخواهد شب در آنجا بماند میزبان باید که قبله و دستشویی را به او نشان دهد.^۱

احمد حنبل و بخور سلطان

اهل ورع و سلوک کوشیده‌اند که از شبهات و آنچه دل را از حضرت حق دور می‌کند، خود را برهانند و از چشمه شاهان و حاکمان ستمگر آب ننوشند و در کاسه سلطان غذا نخورند.

از احمد حنبل پرسیدند: اگر کسی در مسجدی باشد که بخور سلطان را می‌سوزانند. تکلیفش چیست؟! گفت: باید بیرون بیاید تا بو را استشمام نکند. و پرسیدند: اگر ورقی که حدیث در آن نوشته شده باشد از کسی گم شود کسی که آن را بیابد حق دارد بدون اجازه از صاحب آن رونویسی کند؟! گفت: خیر.^۲

۱- منبع مذکور، ۲۳۶.

۲- منبع مذکور، ۲۹۲.

بشر حافی از جویی که سلطان کنده بود، آب نمی‌خورد و گروهی در راه حج از حوض‌هایی که سلطانیان درست کرده بوده آب نمی‌نوشیدند و جماعتی، از انگوری که از چشمه سلطان آبیاری می‌شد، نمی‌خوردند. احمد حنبل کراهیت داشت که در مسجد خیاطی کنند.^۱

شافعی و گرانان بد خلق

همنشینی با صالحان و نیکوکاران آنچنان جاذبه معنوی و امواج مغناطیسی معرفتی در بردارد که خداوند متعال دستور می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با صادقان باشید».

در این آیه، مؤمنان به ترس از شکوه و عظمت خداوند و مصاحبت و همفکری و همیاری با صادقان و راستگویان و نیک‌کرداران مأمور شده‌اند. آن زمان که وسوس شیطانی و دسیسه‌های نفس، آدمی را به سقوط از مکارم اخلاقی و ارزش‌های معنوی می‌کشاند، یاد خدا و همنشینی با رهروان معرفت و تمسک به راه و روش آنان، انسان را بیدار می‌کند و صحنه روان را از ناهنجاری‌ها و منفی‌های وجود پاک می‌نماید. و دوستی و مصاحبت با بدخلقان و متکبران نیز حیات حقیقی را از آدمی می‌گیرد. امام شافعی رحمته الله می‌گوید: با هیچ بد خلق و نادانی ننشستم مگر آن عضوی از بدنم را که در مقابل او بود، سنگین‌تر بدیدم.^۲

اتصال امواج منفی بدکاران چنان حالتی آشفته و نامساعد در انسان ایجاد می‌کند که صبر و آرامش را از آدمی می‌گیرد و دل را از معنا خالی می‌نماید.

احمد حنبل و یحیی بن معاذ

۱- منبع مذکور، ۲۹۳.

۲- منبع مذکور، ۳۴۹.

دوستی و دشمنی و محبت و خشم باید برای رضای خداوند باشد و انسان در برابر اعمال و افکارش مسئول است، یحیی بن معاذ به امام احمد گفت: من از کسی چیزی نمی‌خواهم اما اگر سلطان چیزی به من دهد ستانم، امام بر او خشم گرفت و لحظه‌ای بعد از او معذرت خواست و گفت: خوردن آن از دین است و با دین بازی نکنند.^۱

بدعت نیکو

افزودن به دستورات الهی و کم کردن از آنها را بدعت نامند و بدعت به معنی نوآوری و ارائه طرحی نو و تازه است. علما و فقها هر نوع بدعت را نادرست نمی‌دانند بلکه افزودن و انجام کاری که مخالفی با دین نداشته باشد بدعت حنسه و نیکو است که ممدوح است. شافعی می‌گوید: جماعت در نماز تراویح شب‌های رمضان از ابتکارات عمر بن خطاب رضی الله عنه است.^۲

ابوحنیفه و داود طائی

جهاد با نفس از بهترین وظایف انسان مؤمن است و پرستش خداوند بدون تزکیه نفس و پیکار با دام‌ها و وسوسه‌های نفسانی امکان ندارد، جدل لفظی و مناظره در صورتی که ضمانت اجرایی معنویت و مبارزه با شهوات پشتیبان آن نباشد آدمی را به بیراهه می‌کشاند و کلام بر عقل و نفس بر دل، چیره می‌شود و این بلایی است که بسیاری از گویندگان و اصلاحگران ظاهری را فرامی‌گیرد.

داود طائی از خلق گوشه گرفت و عزلت نمود، ابوحنیفه گفت: چرا به میان مردم نمی‌آیی؟ گفت: خویشان را به مجاهده و تلاش از جدل گفتن باز می‌دارم، گفت: به

۱- منبع مذکور، ۳۱۱-۳۱۲.

۲- منبع مذکور، ۳۸۹.

مجلس‌ها آی و مناظره بشنو و سخن مگو، گفت چنان کردم و هیچ مجاهده‌ای سخت‌تر از آن ندیدم^۱.

مالک بن انس و جدل

مالک رحمته الله می‌گوید که: جدل از دین نیست و همه پیشینیان مردم را از جدل منع کرده‌اند و اگر با بدعت‌گزاری با آیات و احادیث، بدون لجاجت و تطویل سخن گفته‌اند چون سود نداشته است، از مقابله با او اعراض کرده‌اند^۲.

ابوحنیفه و قضا

سنگر نشینان تقوا و سالکان معنا هرگز خود را در مهلکه منصب و مقام دنیوی نینداخته و آزادگی را به بهای ارزان نفروخته‌اند. ابوحنیفه رحمته الله از ولایت و فرمانروایی گریخت و چون مقام قضا و حکمیت را به او سپردند، نپذیرفت و گفت: من شایستگی آن را ندارم ولی از تعلیم و تربیت و تعلم دست نکشید^۳.

احمد حنبل و خوف

خوف به معنی ترس است و از جمله منازل و مقامات عرفانی است که سالک از عقوبت کار و از وساوس و مکر نفس می‌ترسد، خوف از عقوبت، برای توده مردم است و خوف از مکر، مخصوص محبان صفات جمال الهی است. از ابو عمر دمشقی نقل است که گفت: خائف کسی است که از نفس خود زیاده‌تر از دشمن که شیطانست بترسد. و باز گفته شده است که: خائف کسی است که در حقیقت از هر چیزی که خلق از او بترسد آن چیز از آن بنده بترسد^۴.

۱- منبع مذکور، جلد دوم، ۴۷۷.

۲- منبع مذکور، ۴۷۷.

۳- منبع مذکور، ۵۹۴.

۴- پژوهشی درباره روح و شیخ، فریدون سپری، نشر احسان، ۱۳۷۷، صفحه ۲۷۱.

احمد ابن حنبل گوید: دعا کردم تا خداوند یک باب از خوف بر من گشاده کند، دعایم اجابت شد و آنچنان ترسیدم که می‌خواستم دیوانه شوم و گفتم خدایا به قدر طاقت، و پس از آن آرامش یافتم.^۱

دنیاگریزی ابوحنیفه

آشنایان دین و معرفت هرگز به اسارت دنیا درنیامده و به خواسته‌های شوم نفسانی گردن نهاده‌اند ابن ابی لیلی به ابن شبرمه گفت: ابوحنیفه، این جولاهه بچه، هرچه را که ما بدان فتوا می‌دهیم، ردّ می‌کند، گفت: نمی‌دانم جولازاده است یا نه! اما این را می‌دانم که دنیا به وی روی آورده است و وی از آن می‌گریزد و روی از ما بگردانیده است و ما آن را می‌جوییم.^۲

شافعی و ربیع بن سلیمان

ربیع بن سلیمان گوید: شافعی را به خواب دیدم گفتم: خدای تعالی با تو چه کرد؟ گفت: مرا بر کرسی نشاند و زر و مروارید تر بر من افشاند.^۳

خواب شافعی

شافعی گوید: مرا کاری سخت پیش آمد، در آن درماندم، به خواب دیدم یکی بیامد و گفت: یا محمد بن ادريس بگوی: «اللَّهُمَّ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتَ وَلَا حَيَاةً

۱- کیمیای سعادت، جلد دوم، ۷۱۷.

۲- منبع مذکور، ۷۳۲.

۳- منبع مذکور، ۸۸۰.

ولا نشوراً ولا أستطيع أن اخذ إلا ما أعطيتني ولا أن أتقى إلا ما وقّيتني، اللهم وفقني لما تحب وترضى من القول والعمل في عافية^۱. چون برخاستم این دعا را خواندم و وقت چاشتگاه آن کار بر من سهل شد^۲.

ابوحنیفه در کتاب المنخول

معاندان غزالی با دست بردن در کتاب «المنخول» که به غزالی نسبت داده می‌شود کوشیدند که سلطان سلجوقی را که به ساحت امام اعظم، علاقه فراوانی داشت، بر ضد او بشورانند، و غزالی در یکی از نامه‌های فارسی که به او منسوبست و تاریخش بعد از سال ۴۹۹ هـ و تدریس نیشابور است می‌نویسد: «چون کار تدریس را [یعنی تدریس در نظامیه نیشابور] رونق پدید آمد و طلبه علم از همه جوانب و اطراف جهان حرکت کردن گرفتند، حُساد به حسد برخاستند و هیچ طعن مقبول نیافتند جز اینکه تلبیس کردند و کتاب «النمقذ من الضلال» و کتاب «مشکوة الأنور» را چند کلمه تغییر کردند و کلمات کفر درآوردند و نزد من فرستادند تا خط اجازت بر ظُهرِ آن نویسم، ایزد -سبحانه و تعالی- به فضل و کرم خویش الهام کرد تا مطالعه کردم و بر تلبیس ایشان، وقف افتاد». و نیز در جای دیگر از همین نامه می‌نویسد:

«و تعلیقی که در حال کودکی کرده بودم و نام آن (المنخول من تعليق الأصول) نهاده، گروهی هم به حکم حسد به سی سال پیش از این، در آن چند کلمه که موجب طعن باشد در امام ابوحنیفه، زیادت کرده آن را وسیله ساختند»^۳.

۱- خداوندا سود و زیان و مردن و زیستن و دوباره برخاستن به دست من نیست. چیزی را نمی‌توانم بگیرم مگر تو به من عطا نکنی و نمی‌توانم خود را از چیزی نگهدارم مگر تو مرا نگهداری، خدایا مرا بر آنچه دوست داری و می‌پسندی، از گفتار و عمل نیک موفق کن.

۲- منبع مذکور، ۸۸۰.

۳- نصيحة الملوک، ۱۷۸ مقدمه.

استاد جلال همایی درباره کتاب «المنخول» می‌گوید:

«نگارنده تاکنون کتاب المنخول غزالی را ندیده و نخوانده‌ام، فقط سراغ دارم که نسخه خطی آن در کتب خانه‌های مصر موجود است. در کتاب شفاء الغلیل (العلیل؟) نیز دو سه جا، خود غزالی از آن کتاب نام برده و بعضی مطالب اصولی را بدان حواله داده‌است ...».

«علاوه می‌کنم که عداوت و مخاصمت با غزالی منحصر به زمان حیات او نبود، بلکه بعد از وفات وی که دنباله‌اش به عهد حاضر می‌پیوندد در هر عصر و زمان، گروهی مخالفان و دشمنان سرسخت، داشته‌است که بعضی مانند ابن رشد به حمایت فلسفه، که غزالی در تهافت الفلاسفه و مؤلفات دیگرش، اساس آن را متزلزل کرده بود و جمعی از قبیل ابن تیمیه و ابن قیم به عنوان حفظ و حراست دین، از بدعت‌های صوفیه که غزالی در احیاء العلوم و دیگر تألیفاتش آورده بود، و برخی به این سبب که «سنی» و «صوفی» هر دو با هم بوده‌است، به مخالفت و معاندت وی قیم کرده و از هر دری او را نکوهیده و در اثبات ضلالتش شواهد و دلایل آورده‌اند! اما به طوری که بر ما معلوم شده اکثر این مخالفت‌ها ناشی از اختلاف فهم و سلیقه و مشرب است.

عجب این است که هر قدر معارضان غزالی در تحقیر و تخفیف وی کوشیده‌اند، بر شهرت و عظمت وی و قدرت و قیمت آثارش افزوده شده و روز بروز در افزایش است.

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد ز خاتمی که از او گم شود چه غم دارد
نه هر درخت، تحمل کند ز جور خزان غلام همت سروم که این قدم دارد
حسود عنود را در هیچ حال نمی‌توان از عذاب و رنج درونی و سرشت دوزخی خود
نجات داد، و از دست عداوت و کینه و حقه باطنی او رهایی یافت»^۱.

۳- شافعی و ابوحنیفه مقتدای امت

۱- نصیحة الملوك، ۱۷۹-۱۸۰ مقدمه.

دریغا از دست راهزنان و طفلان نارسیده علمای روزگار!!! ای عزیز! اگر شافعی و ابوحنیفه که مقتدای امت بودند در این روزگار بودندی^۱، بحمدالله بسی فواید علوم ربانی و آثار کلمات روحانی بیافتندی، و همگی که روی بدین کلمات آوردندی، و جز بدین علوم الهی مشغول نبودندی، و جز این نگفتندی. دریغا مگر که بینای باطن ندارند!!^۲.

تذکر: سختگیری‌های گروهی از فقها بزرگ، در محاکمه و تکفیر دگراندیشان و صوفیان، به علت عبور از موانع خط قرمز اعتقادی، باب ناخوشایندی را در تاریخ آزاداندیشی اسلامی گشوده است گرچه مجتهدان وارسته و ائمه چهارگانه کوشیده‌اند که در نهایت آزادگی و حریت، از حریم قرآن و سنت دفاع کنند و برای همیشه آزاده و سرفراز باشند.

ناگفته نماند امامان چهارگانه نیز خود بارها در تیررس اتهام و حبس و شکنجه قرار گرفته‌اند.

شهاب‌الدین احمد سمعانی^۳

ابوالقاسم احمد بن ابی‌المظفر منصور سمعانی، از فقها و مفتیان و واعظان اوایل قرن ششم هجری است که در کتاب «روح الأرواح»^۱ از امامان چهارگانه چنین سخن می‌گوید:

۱- نوع یاء، استمراری است که فعل را به ماضی استمراری تبدیل می‌کند. بودندی به معنی می‌بودند.

۲- ۵۰ منبع مذکور، ۱۹۸-۱۹۹.

۳- شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی‌المظفر منصور السمعانی، (۴۸۷-۵۴۳ ه. ق). فقه و حدیث را از پدرش منصور سمعانی آموخت سپس به تعلم علوم ظاهر و باطن پرداخت و از مشاهیر زمان خود شد.

دانای زیرک و هوشمند فرزانه کسی است که از قیود و مضایق خودپرستی آزاد شود و دل را از غرور و وسوسه بالانشینی و اسارت افتخارات کاذبانه خالی کند.

بیع غایب از نظر شافعی

«عجب کاری است، چون آدم را بدین روزی از بهشت بیرون خواستن آوردن، در بهشت چه حکمت بود؟ آری جان و جهان من او ﷺ بهشت به آدم و آدمی فروخته است و به مذهب امام شافعی بیع غایب درست نیاید، و اگر آید، خیار ثابت بود. آدم را -صلوة الله علیه- به بهشت برد تا بیع درست بود و خیار ثابت نباشد...»^۲.

سنایی غزنوی^۳

ابوالمجد سنایی غزنوی، عارف مشهور، شاعر و نویسنده توانای قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری که بسیاری از شاعران و عارفان او را می‌ستایند در دیوان اشعار خود این چنین از امامان چهارگانه به ویژه از ابوحنیفه سخن می‌گوید:

تشبیه قاضی عبدالودود به ابوحنیفه

سنایی در قصیده‌ای در مدح قاضی عبدالودود (بن عبدالصمد) او را به امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت تشبیه می‌کند:

ای چون نعمان بن ثابت، در شریعت مقتدا
وی به حجت پیشوای شرع و دین مصطفی

۱- روح الأرواح فی شرح أسماء الملک الفتح، تألیف شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی‌المظفر منصور السمعانی، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۲- منبع مذکور، ۲۷۷. «صلوة» «صلوات».

۳- حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، عارف نامدار و شاعر و نویسنده توانای (۴۶۳-۴۷۳، ۵۳۵) دارای تألیفات و تصنیفات و اشعار فراوانی است از قبیل: دیوان اشعار -حديقة الحقیقة- کارنامه بلخ -طریق التحقيق- سیر العباد الی المعاد. سنایی در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن مؤثر بوده است. بسیاری از عرفای مشهور از جمله جلال الدین محمد مولوی به استادی و عظمت مقام او اقرار می‌کنند.

از تو روشن، راه حجت، همچون گردون از نجوم	وز تو شادان اهل سنت، همچون بیمار از شفا
کس ندیده میل در حکمت چو در گردون، فساد	کس ندیده جور، در صدرت چون در جنت، وبا
بدر دین، از نور آثار تو، می‌گردد منیر	شاخ علم، از ابر احسان تو، می‌یابد نما
هر که شاگرد تو شد، هرگز نگردد مبتدع	هر که مداح تو شد، هرگز نماند بی‌نوا
ملک شرع مصطفی، آراستی از عدل و علم	همچنان چون بوستان‌ها را، به فروردین صبا ^۱

سرِ اصحاب نعمان (ابوحنیفه)، سیف الحق

سنایی، در قصیده‌یی بلند در مجلس وعظ سیف الحق که تفسیر سوره «الضحی» است سخن را چنین می‌آراید:

ای زبان خود، ثنایی گوی ما را در عرب	تا زبان ما، ترا اندر عجم گوید ثنا
آفتاب عقل و جان، اقصی القضاہ دین، که هست	چون قضای آسمان اندر زمین، فرمانروا
آن سرِ اصحاب نعمان، کز پی کسب شرف	هر زمانی قبله ^۲ بر پایش دهد قبله دُعا
با بقای عدل او نشگفت، اگر در زیر چرخ	شخص حیوان، همچون نوع و جنس، نپذیرد فنا ^۳

بوحنیفه رفت و قال ماند

در قصیده شیوایی که از جهان شکایت می‌کند و ناله و فریاد سر می‌دهد، ابوحنیفه را چنین می‌ستاید.

مطلع قصیده

کرد^۴ رفت از مردمان، اندر جهان، اقوال ماند همعنان شوخ چشمی، در جهان، آمال ماند

۱- دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام مدرس رضوی، از انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۹.

۲- قبله: بوسه

۳- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۳۶.

۴- کرد = کردار و عمل نیک است.

رفت سید^۱، از جهان و چند مشکل، کرد حلّ نیست گویی در جهان، جز فیلی از اصحاب فیل هر گهی بانگی برآید، گرد شهر از مردمان

بوحنیفه رفت و زو، در گرد عالم، قال ماند شد نجاشی، وز فسونش چند گون، اشکال ماند آه و دردا و دریغا خواجه رفت و مال ماند^۲

چراغ اَمّان، ابوحنیفه

در قصیده‌ای در بطلان حجت دهریان و برهان بر اثبات ذات خداوند می‌فرماید:

ای خردمند موحد، پاک دین هوشیار
آن امامی، کو زحجت، بیخ بدعت را بکند
آنک در پیش صحابان، فضل او گفתי رسول
شمع جنت خواند، عمر را نبی یک بار و بس
چون پدید آمد به کوفه، بوحنیفه تاج دین
گفت: گردد اتم هفتاد و سه فرقت، بهم
بوحنیفه، سرور آن قوم اهل جنت است
معنی سه بار گفتن بوحنیفه را چراغ
آنکه رفت و اینکه آید و آنکه بیند روی او

از امام دین حق، یک حجت از من گوش دار
نخل دین، در بوستان علم، زو آمد ببار
تا قیامت داد علمش، کار خلقان را قرار
بوحنیفه را چراغ اَمّان گفت، او سه بار
آنکه شد از علم او، دین محمد آشکار
هست یک زان اهل جنت^۳، مرجع دیگر، به نار
ملحد و اهل هوی از وی شود، مقهور و خوار
ماضی و مستقبل و حال از علومش در حجار
هر سه را زو روشنایی، هر سه را علمش، حصار

سؤال دهری^۴ از ابوحنیفه

دهریی آمد به نزدیک خلیفه، ناگهان
این چه بند است از شریعت برتنت، گفت: ای امیر

بغض دینی، مبغضی، شوخی، پلیدی نابکار
یا فتستی پادشاهی، خوش خور و بی‌غم گذار^۵

دهری که افکار مادی و ضد دینی دارد، انجام دستورات مذهبی از قبیل روزه و نکاح و حج و عمره و اوامر و نواهی مربوطه را نادرست می‌پندارد و جهان و سیستم پیچیده نظام آفرینش را به آفریننده و پروردگار زنده و دانا و توانا نیازمند نمی‌داند:

۱- منظور سید العالمین حضرت رسول ﷺ است.

۲- دیوان سنایی غزنوی، ۱۴۶-۱۴۷.

۳- در دیوان «را» پس از جنت، از نظر وزن اضافی است که حذف گردید.

۴- دهری یعنی ماده گراو کسی که به آفریدگار جهان اعتقاد ندارد.

۵- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۲۳۸-۲۳۹.

روزه و عقید و نکاح و دور بودن از مراد
خویشتن رنجه چه داری چون با عالم ننگری؟
گفت: رسم شرع و سنت، جمله تزویر و ریاست
آمدی تو بی خبر وز خویش رفتی، بی خبر
هست عالم چون چراگاهی و ما چون مُنزلی
دهری به یک سری اصطلاحات فلسفی از قبیل هیولی و صورت و آخشیش و ماده،

روی می آورد و می گوید:

اینهمه زرق و فسون است و دروغ و شعبده
حیلت و نیرنگ داند، این سخن را، هوشیار^۲
امیرالمؤمنین خلیفه بغداد در پاسخ به او می گوید: ای مرد پر مدعی! آماده باش تا با
امام راستین ابوحنیفه روبرو شوی، اگر او تو را شکست دهد، تو را بردار می کشم تا
دیگران از تو عبرت گیرند و اگر تو پیروی گردی، مورد اعتماد و میربار و مجلس من
می شوی:

گفت امیرالمؤمنین: کاری مرد پردعوی، بباش
گر بتابی روی از او گردی هزیمت در سخن
گر ز تو «نعمان» هزیمت گیرد و گردد خموش
چاکری را نامزد کرد او، که «نعمان» را بخوان
رفت قاصد، چون بدید آن کار علم و فضل را
می چنین گوید: که زرق است این مسلمانی و فن
گفت امیرالمؤمنین: تا حاضر آید پیش او
گفت قاصد را، امام دین، چون بگزارم نماز
تا نماز شام نامد بوحنیفه، پیش شاه
هر زمان گفתי بشه، آن مُلحد بطلال شوم
کیست در گیتی، که یارد گفت با من، زین سخن
گفت شاه می نفرمایی^۳ بیارندم به پیش
آنکه می دارند روزه، گوید از او راست مُزد

تا بیاید آن امام راستین، فخر دیار
بر سر دارت کنم تا از تو گیرند، اعتبار
معتد گردی مرا و هم تو باشی، میربار
تا کند با این جدل، در پیش تخت شهریار
گفت آمد مُلحدی در پیش خسرو، بادسار
وین شریعت چون ردایی، کش نه پودست و نه تار
دین ایزد را و شرع مصطفی را پشت و یار
پیش میرالمؤمنین، آیم وراگو، چشم دار
چیره گشته دهری، آنجا شاه بُد در انتظار
می ترسد از من او، زان شد نهان در اضطراب
کیست در عالم که او از من ندارد الحذار
مطربان خوش لقای خوب روی نامدار
ساغری می بایدم، معشوق زیبا در کنار

۱- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۲۳۹-۲۴۰.

۲- منبع مذکور، ۲۴۰.

۳- در دیوان آمده است: گفت شاه می نفرمایی تا بیارندم به پیش «تا» به علت وزن شعر حذف گردید.

او چه داند روزه و طاعات عید و حج و غزو؟ عید او هر روز باشد، روزه او را در چه کار؟ اندرین بودند ناگه کاندرا آمد مرد دین شاد گشت از وی خلیفه دهریک درمانده‌وار^۱ آمدن ابوحنیفه به مجلس و پاسخ دادن به خلیفه که کشتی کنار دجله رفته بود و ناگهان از چوب و آهن یک کشتی خود به خود ساخته شد!

گفتش از خجالت، که ای نعمان چرا دیر آمدی داد نعمانش جوابی پرمعانی، مردوار گفت: حالی چون شنیدم امرشه، برخاستم رخ نهادم سوی قصر و تخت شاه تاج‌دار چون رسیدم بر کران دجله، کشتی رفته بود بود نخلی مُنکر آنجا، تختهاشان بر قطار خود بخود بنشست، آنجا بر کران رودبار درهم آمد کشتی شد درزهایش ناپدید حلقه‌های آهنین دیدم زسنگ آمد برون کشتی آنگه پیش آمد، من نشستم اندرو زین سبب تأخیرم افتاد، ای پسر معذور دار^۲

پاسخ مُلحد به ادعای ابوحنیفه و استدلال امام در اثبات صانع

گفت مُلحد شرم‌دار، ای بوحنیفه زین دروغ گفت آنگه بوحنیفه، آن امام دین حقّ خصم می‌گوید: که صانع نیست، عالم بُد قدیم آنکهی مُنکر همی گردد، که مصنوعات را تخته‌یی را منکری، کت صانعی باید قدیم ای سگ زندیق کافر، خربط^۴ میشوم^۵ دون گاه ابرو، گه گشاده، گاه خشک و گاه نم می‌بینی بر فلک، این خسرو سیارگان هفت کوکب در فلک، گشته مبین در زمین ماه، در افزایش و نقصان و خور، بر حال خویش ای سگ نادان! بخود اندرنگه کن، ساعتی قدرت حق، عجز تو بر رنگ مویت ظاهرست

حجتی آورده‌ای، کین کس ندارد استوار مر امیرالمؤمنین را، کای امیر باوقار این زن طبعست و هیولی^۳ نیست این کردگار صانعی باید، مگر دیوانه است این، گوش‌دار می‌نداری استوارم، من روا دارم، مدار می‌بینی فوق و تحت و کوه و صحرا و بحر گاه برف و گاه باران، گاه روشن، گاه تار ماه و انجم را از او، روشن همی دارد چو نار در ده و دو برج، پیدا گشته این لیل و نهار سوی مصنوعات شو، آنگه صنایع کن نظار تا ببینی قدرتش، مؤمن شوی ای دل فگار می‌کند آزادی موی سیه، کافوروار^۱

۱- دیوان سنایی غزنوی، ۲۴۰-۲۴۲.

۲- منبع مذکور، ۲۴۲.

۳- هیولی: یعنی جهان آفریدگاری ندارد و ماده اصلی جهان ازلی و ابدی است.

۴- خربط: غار.

۵- میشوم: نامبارک.

صورتی زیبا پدید آورد، از وی بی‌عوار^۲
کار صانع برخلاف این بود، اندیشه‌دار
آنگی بر وی پدید آرد، خط و زلف و عذار^۳
هفت چشمه در بدستی، استخوان پاره پار
آب بینی منقبض و آب دهانت نوش بار
گر نباشد تلخ، زی وی راه یابد، موش و مار
چند گویم زین دلایل کن بر این بر، اختصار
تا پدید آید ز صنع وی، بتان قندهار
عقل، از تو، کی پذیرد، این سخن را بر مدار
آب و آتش خاک و باد، ای ملحدک! حجت بیار
این چه حجت باشد آنجا، صورتی کردست کار
قادر و معطی و دانا، خالق برّ و بحار
محدث آمد چار طبع و چار فصل روزگار
چند باشد بر سرت از جهل و کفر و شک، فسار^۴

قطره‌یی آب آمد اندر کوزه‌ای، کش سرنگون
آدمی در روشنایی، صنعتش پیدا کند
در سه تاریکی نگارد، صورتی چون آدمی
نطق و گویایی و بینایی و سمع آرد پدید
آب چشمه، شور کرد و آب گوشت تلخ و خوار
آب چشمه شور از آن، آمد که په^۵ گنده شود
در دهانت آب خوش آمد، بدانی طعم چیست
صانعی باید، حکیم و قادر و قایم به ذات
طبع نادان، کی پدید آرد، حکیم و فلیسوف
این مخالف طبع‌ها با یکدیگر چون ساختند؟!
آنچ می‌گوید بدیدم من به یونان، خانه‌ای
رو بگو، ایزد یکی، قایم به ذات و لم یزل
ما نبودیم، او پدید آوردمان از چهار طبع
بگرو این ملحد! به قرآن «قل هو الله» یادگیر

خاموش شدن ملحد و دار زدن او

کرده‌ر یک خوار او را، پس برکردندش به دار
ملحد را پیش خود منشان ازین پس، زینهار
می‌زن اکنون بر سر ملحد چون حیدر، ذوالفقار
اندر او آویز و ملحد را، زمجلس دور دار
شاد باش ای بوحنیفه، ای امام بردبار

چون شنید این حجت از وی، دهریک^۶ خاموش‌گشت
گفت نعمان: ای خلیفه! بعد از این چونین مکن
این عمّ مصطفایی، تیغ ازو میراث تست
هر چه فرماید ترا قرآن و اخبار رسول
گفت: پذیرفتم^۷ ز تو ای حجت دین خدای

۱- موی سیاه را مانند کافور سفید می‌کند.

۲- عوار: عیب، عیب و عار ...

۳- عذار رخسار، چهره، موی بالای پیشانی، موی ریش که تازه دمیده باشد.

۴- په: پیه، روغن چربی ...

۵- تا کی افسار جهل و کفر و شک بر سر تو است؟

۶- دهریک: ماده‌گرای بیچاره و پست. (ک) پسوند تحقیر و اهانت است مانند مردک.

۷- پذیرفتم: پذیرفتم.

ای سنایی، شکر این دانی که بتوانی گزارد دین اسلام و امام عالم و پرهیزکار
 گرسنایی مُستحب^۱ گردد به آتش، بی‌گمان زین مناقب رسته گردد، ای برادر گوش‌دار^۲
 داستان ملحد چه واقعی باشد چه ساختگی، شدت و علاقه و اخلاص قلبی سنایی را
 به بوحنیفه نشان می‌دهد و سنایی کوشیده است که برای مصنوع، در نیاز و افتقار به
 صانع، به استدلال روی آورد و چه بهتر که آن را با سخنان امام اعظم بیاراید.

بوحنیفه مقتدای امت

سنایی در قصیده‌یی در ستایش و مدح سرهنگ عمید محمد خطیب هروی، بوحنیفه را
 مقتدای امت می‌داند:

آب از آتش گر نزاید، هرگز و هرگز نژاد	ز آتش طبعت، چرا زاده است چندی شعرتر؟
شعر ما پیشت، چنان باشد که از بهر تجار	با یکی خرما، کسی هجرت کند سوی هجر
گرچه صدرت، منشأ شعرست و جای شاعران	گفتمت من نیز شعری، بی‌تکلف، ماحضر
بوحنیفه گرچه بود، اندر شریعت مقتدا	کس نشست از آب منسوخی، سخن‌های زفر ^۳
زاغ را با لحن بد هم، بر شجر جایست از آنک	آشیان بلبل تنها نباشد یک شجر ^۴

بوحنیفه و علم

در قصیده‌یی در نکوهش اصاب دعوی و پژوهش ارباب معنی، از ابوحنیفه و فقه
 چنین یاد می‌کند.

تا زیک وصف خلق، متصفی	شو فقیهی گزین، فقیر مباحش
فقه‌خوان، لیک در جهنم جاه	همچو قابوس وشمگیر ^۵ ، مباحش

۱- مستحب، شاید مخفف مستوجب باشد.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۲۴۳-۲۴۶.

۳- زفر: زفر بن الهذیل، (۱۱۰ و ۱۵۸ هـ ق) از شاگردان ابوحنیفه بوده است.

۴- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۲۷۹-۲۸۰.

۵- قابوس (کاوس) ابن وشمگیر بن زیار، مکنی به ابوالحسن ملقب به شمس‌المعالی از پادشاهان آل زیار بوده است، ۴۳۳.

چون زفر، درس و ترس با هم خوان ورنه بیهوده، در زفیر^۱ مباحش
در ره دین، چو بوحنیفه ز علم چون چراغی، بجز مُنیر مباحش
چون تو طفلی و شرع دایه تست جز ای این دانه، سیر شیر مباحش^۲

بوحنیفه‌وار

سنایی در قصیده زیبایی، دربارهٔ مقام بسط و رجا که تصویری است روشن، از دریافت
انوار فیض الهی (بسط) و امیدواری به کرم و عنایت و بخشش پروردگار (رجا) چنین
می‌سراید:

ملک دین را گریگیرد، لشکر دیو سپید ما همه، نسبت به زور رستم دستان کنیم
خاکپای مرکب عشاق را، از روی فخر توتیای چشم شاهان همه کیهان کنیم
بوحنیفه‌وار، پای شرع بر دنیا نهیم بوهریره^۳ وار دست صدق در انبان کنیم^۴

ابوحنیفه و شافعی

سنایی در غزلی شیوا، به اختلاف روش فقهی و شیوه دریافت قلبی اشاره می‌کند که
می‌رساند اشراق برتر از فقاہت ابوحنیفه و اجتهاد شافعی است:

هر کرا، درد بی‌نهایت نیست عشق را، پس برو عنایت نیست^۵
عشق شاه‌یست، پا به تخت ازل جز بدو مرد را، ولایت نیست
عشق، در عقل و علم درناید عشق را عقل و علم، رایت نیست
عشق را بوحنیفه درس نگفت شافعی را در او، روایت نیست^۱

۱- زفیر: دم برآوردن - بازدم.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۳۲۳.

۳- بوهریره: یکی از صحابه مشهور رسول ﷺ خداست که بیشتر اوقات از نان خشک کیسه خویش می‌خورد.

۴- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۴۱۳.

۵- عطار و مولوی را نیز غزلی است بر همین وزن و قافیه.

عشق حیّ است بی‌بقا و فنا عاشقان را ازو، شکایت نیست
عشق حسّی است، از برون بشر عشق را آب و گل، کفایت نیست
هر که را حلّ شده است، مشکل عشق داند آنکس، که جز هدایت نیست^۲

شیخ احمد جام^۳

شیخ احمد جام، مشهور به ژنده‌پیل، از عرفای مشهور قرن پنجم و ششم هجری قمری در آثار جاویدانش با احترام هر چه تمامتر از امامان چهارگانه سخن می‌گوید از جمله در کتاب «روضة المذنبین و جنة المشتاقین»^۴ این چنین آمده است.

ابوحنیفه و شافعی و مالک

شیخ جام در تعریفی که از «اولیاء» دارد امامان مجتهد را اولیای خدا می‌داند و عقیده و سنت و جماعت را در دوری از تعصب و تهمت زدن به دیگران معرفی می‌کند:

۱- این بیت در غزل عطار به کار رفته و در غزل مولوی با یک کلمه تغییر عیناً تکرار شده است. عشق را بوحنیفه درس نکرد شافعی را در او روایت نیست. رجوع شود به کلیات شمس، با تصنیفات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، صفحه ۴۹۸.

۲- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۸۲۷.

۳- شیخ الاسلام ابونصر احمد نامقی جامی، عارف پاکبخته قرن ششم، (۵۳۶-۴۴۰) نسبش به صحابی نامدار جریر بن عبدالله بجلی می‌رسد و در معرفت مقام والایی دارد از آثار اوست: مفتاح النجات - انس التائبین - سراج السائرین - بحار الحقیقة و روضة المذنبین. عبدالرحمن جامی شاعر نامدار قرن نهم به شیخ احمد ارادت خاصی داشته است.

۴- روضة المذنبین و جنة المشتاقین، شیخ الاسلام ابونصر احمد جام نامقی، با مقابله و تصحیح و مقدمه و توضیح دکتر علی فاضل، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، «۲۱۹»، ۱۳۵۵ شمسی.

«و اگر ائمه اسلام که مسلمانان بدیشان اقتدا دارند گویی که ایشان نه اولیای خدای بودند، بد اعتقاد کسی باشد در ائمه مسلمانان خاصه در: ابوحنیفه، و شافعی و ابو عبدالله، و مالک، و سفیان و امثال ایشان.

به هر سخنی، و تعصبی، و هوایی که ما را برآید، مرد مسلمان را کافر خواندن و بد دین، و زندیق، و ملحد و إباحی، و مانند این نه شرط اهل سنت و جماعت است. و رسول ﷺ می گوید: هر که کسی را کافر خواند از دو یکی کافر باشند: اگر آن کس که او را کافر خواند او کافر بود، فرا راستی بگفت، و اگر نه کافر بود این که مسلمانان را کافر خواند باری کافر شد. از این و مانند این پرهیز باید کردن تا از کفر و بدعت رسته باشی، و بالله التوفیق»^۱.

در مجلس «ابوحنیفه» رخ داد:

«در حکایت است که امام ابوحنیفه رحمته الله مجلس می داشت، هر روزی مردی درآمدی، و در پهلوی کرسی ابوحنیفه بنشستی، ابوحنیفه را از وی دهشتی می بود که نباید این مرد بر من چیزی بگیرد! روزی ابوحنیفه را از روزه داشتن، مسئله پرسیده بودند که: روزه کی باید گرفت، و کی باید گشاد؟ ابوحنیفه رحمته الله بیان می کرد آن مسئله را که: چون صبح صادق اثر کند روزه باید گرفت تا آنگاه که آفتاب فرو شود. این مرد نیکو لباس آواز داد که رحمه الله! اگر صبح نیم شب برآید چون باید کرد؟ ابوحنیفه گفت: الحمد لله که من از بند او بیرون آمدم.

آن چنان مرد را سکوت اولی تر، و خاموشی، ستر او بود»^۲.

جا دارد که اشعار و نکاتی نیکو را از پیر خردمند جام که در مقدمه روضة المذنبین آمده است زینت بخش این کتاب کنیم و ناگفته نماند که این ابیات و نوشته ها را نیز آقای

۱- منبع مذکور، ۱۵۲.

۲- منبع مذکور، ۸۲-۸۳ مقدمه.

دکتر علی فاضل از کتاب «حديقة الحقیقة» اثر قطب الدین محمد بن مطهر، یکی از نواده‌های شیخ، نقل کرده است:

شعری از: «احمد جام» - باب دهم:

صابری و عاشقی، هرگز نیاید سازوار گر کسی گوید که: آید، از وی این باور مدار
آتش سوزان، بسود هرچ آید پیش او کی دهد آتش کسی را هرگز از خود، زینهار؟!
و نیز از: «احمد جام» - باب دهم، «فی الخصال القلب»:

معنی‌هاست در دل، که در جوارج دیگر نیست، اما خداوند دل^۱، باید بداند، و دریابد.
به کار دل، فرورفتم، زمانی همی جُستم، ز حال دل، نشانی
که تاچون است، احوال دل ما! که از دل بافغان، بینم جهانی!
تاَمَل کردم اندر دل، بسی من ندیدم هیچ خالی زو، مکانی
به هر جایی، که گوش و دیده رفتند دل آن جا میر، این‌ها، پاسبانی!
بدانستم که از دل نیست آگاه نه هر قاری، نه هر صاحب زفانی
خداوند دلی داند، که دل چیست چه داند قدر دل، هر بی‌روانی؟!
عزیز است آن دلی کو باز طبع است نجوید، جز رضای غیب دانی
میان عارف و معروف، این دل همی گردد، بسان ترجمانی
که داند قیمت آن دل، مگر او خداوند کریمی، مهربانی
ایا احمد دلت، تسلیم کن زود به شکرانه برو، کن جانفشانی
که داری نعمت، از جبار عالم نداری نعمت، از دست عوانی^۲
دل، در قلمرو اندیشه شیخ جام، مرکز فعل و انفعالات معنوی و زورق و کشتی نجات
آدمی است و وارستگان کوشیده‌اند که آن را از هر نوع وابستگی به غیر حضرت حق،
پاک کنند.

۱- خدا- خداوند در ادبیات کلاسیک و گذشته زبان فارسی به معنی صاحب و مالک و صاحب اختیار است. و کاربرد کدخدا از این مقوله است. و کد به معنی خانه است مانند کدبانو به معنی بانوی خانه.

۲- منبع مذکور، ۴۴-۴۵ مقدمه.

خاقانی شروانی^۱

افضل الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی، شاعر نامدار و قصیده‌سرای مشهور قرن ششم که اشعارش به استحکام و شیوایی معروفست از امام شافعی تقلید می‌کرده و دربارهٔ امامان چهارگانه چنین گفته است:

بوحنیفه و شافعی

خاقانی در قصیده‌ی طولانی (با سه تجدید مطلع) در مدح رکن‌الدین، مفتی خوی^۲ و رکن‌الدین، عالم ری^۳ و تاج‌الدین رازی^۴، آنان را از نظر علم و آگاهی به اصول و فروع شریعت و قضاء و افتاء به ابوحنیفه و شافعی تشبیه می‌کند:

این، چون رکن هوا، لطافت پاش	و آن، چو رکن زمین، خلافت‌دار
وهم این رکن، چون مقوم عقل	چار ارکان جسم را، معیار
کلک آن رکن، چون مهندس عقل	پنج ارکان شرع را، معمار
این زخوی، حاکمی، ملک عصمت	و آن، زری، عالمی، فلک مقدار
نام خوی زین، چو زرّ ری، تازه	کارری زان، چو نقد خوی، بعیار
رکن خوی، حبر ^۵ شافعی توفیق	رکن ری، صدر بوحنیفه شعار
با وجود چنین دو حجت شرع	ری و خوی کوفه‌دان و مصر شمار ^۱

۱- افضل‌الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی، (۵۲۰-۵۹۵)، شاعر قصیده‌سرای بزرگ و مشهور ایران در قرن ششم هجری است که قصاید پر طمطراق و باشکوهش هر خواننده‌یی را به شگفتی وامی‌دارد، درباره خود می‌گوید:

منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ شیوه تازه، نه رسم باستان آورده‌ام

و غالب شعراء و تذکره‌نویسان او را مبدع و مبتکر سبک تازه در سخن‌سرایی می‌دانند: آثار او عبارت است از: دیوان اشعار معروف به کلیات خاقانی - مثنوی تحفه العراقین.

۲- شهر خوی در آذربایجان فعلی است.

۳- منطقه‌یی نزدیک تهران.

۴- رازی منسوب به ری یعنی اهل شهر ری.

۵- حبر: دانشمند، عالم، و به معنی دانشمند دین یهود به کار رفته است جمع احبار.

بوحنیفه مرتبت شافعی بیان

در مرثیه شیخ الاسلام ابومنصور حفده، ممدوح را در نهایت فصاحت و بلاغت به ابوحنیفه و شافعی تشبیه می‌کند:

شیخ الائمه، عمده دین، قدوه هدی	صدر الشریعه، حجت حق، مفتی اُنام
او کعبه علوم و کف و کلک ^۲ و مجلسش	بودند زمزم و حجرالاسود و مقام
زمزم‌نمای بود، به مدحش، زبان من	تا کرده بودم از حجرالاسود، استلام ^۳
زان بوحنیفه مرتبت شافعی بیان	چون مصر و کوفه بود، نشابور از احترام ^۴

نعمان لفظ، احمد رای، مالک دم

در قطعه‌یی در ستایش استاد عزالدین بوعمران، او را به نطق محمد (شافعی)، لفظ نعمان (ابوحنیفه)، اندیشه و رای احمد (حنبل) و دم و نفس مالک (بن انس) می‌ستاید:

امام الائمه، صدر الملّه، محی السنّه، سیف الحق ریاست‌دار دین‌آباد، عزالدین بوعمران
محمد نطق، نعمان لفظ، احمد رای، مالک دم که امت را رسد فریاد، عزالدین بوعمران^۵

درگذشت بوحنیفه و زادن شافعی

خاقانی در قطعه‌یی زیبا، ظهور خود پس از مرگ سنایی را، به تولد شافعی پس از مرگ ابوحنیفه، تشبیه می‌نماید:

چون زمان، عهد سنایی در نوشت	آسمان چون من، سخن گستر بزاد
چون بغزنین، ساحری شد زیر خاک	خاک شروان، ساحری دیگر بزاد

۱- دیوان افضل الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی، با مقابله قدیم‌ترین نسخ و تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، انتشارات ژوار، ۱۳۵۷، صفحه ۲۰۲.

۲- کلک: نی، قلم نی - قلم.

۳- استلام: دست مالیدن، دست کشیدن به چیزی و بوسیدن آن به قصد تبرک؛ استلام حجر، دست زدن به حجرالاسود به هنگام مناسک حج.

۴- دیوان خاقانی شروانی، ۳۰۲.

۵- منبع مذکور، ۹۱۴.

بلبلی زین بیضه خاکی گذشت طوطی نو، زین کهن منظر بزاد
 اول شب، بوحنیفه درگذشت شافعی، آخر شب از مادر بزاد
 گر زمانه، آیت شب محو کرد آیت روز، از مهین اختر بزاد
 تهنیت باید، که در باغ سخن گر شکوفه فوت شد، نو بر بزاد
 گر شهای برد چرخ، اختر گذاشت ور زه آبی خورد خاک، اخضر بزاد
 آن مثل خواندی؟ که مرغ خانگی دانه‌ای در خورد، پس گوهر بزاد^۱

ستایش ممدوح به نعمان، مالک، شافعی و احمد

در قصیده‌یی بلند و طولانی در ستایش خراسان و تمنای وصول‌بان و مدح امام محمد بن یحیی، این چنین از چهار امام سخن می‌گوید:

مطلع قصیده:

رهروم، مقصد امکان، به خراسان یابم تشنه‌ام، مشرب احسان، به خراسان یابم
 چون زمن، اهل خراسان، همه عنقا بینند من سلیمان جهانبان، به خراسان یابم
 شافعی بینم و در دست و هر انگشتی، از او مالک و احمد و نعمان، به خراسان یابم^۲
 در چند بیت عربی که در مدح صدر اجل تاج الافاضل عزالدین سروده شده است، چنین نغمه‌سرایی می‌کند.

الی الله فی الحشر بعد النبی اری ثانی الشافعی، الشافعی
 اری أرض قزوین، باب الجنان وادریسه، نایب الشافعی^۳
 در صحرای محشر (برانگیختن مردگان) پس از پیامبر ﷺ در حرکت به سوی خداوند
 نفر دوم شافعی (عزالدین) را مانند شافعی می‌بینم. سرزمین قزوین را در بهشت می‌بینم که
 ادریس (که ساکن بهشت است) آن را، نایب شافعی می‌داند.

۱- منبع مذکور، ۸۵۹.

۲- منبع مذکور، ۲۹۸.

۳- منبع مذکور، ۹۶۲.

فصل چهارم: نظرات دانشمندان، ادیبان، شاعران، مورخان و صوفیان قرن هفتم تا دهم

فریدالدین عطار نیشابوری^۱

شیخ فریدالدین محمد، عطار نیشابوری، عارف مشهور قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری که سلسله طریقتش به ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیهما می‌رسد. در آثار گرانبهایش بارها امامان چهارگانه را به خوبی می‌ستاید، از جمله در «تذکرة الأولیاء»^۲ این چنین، از آنان سخن می‌گوید:

ذکر امام جهان ابوحنیفه رحمته الله

آن چراغ شرع و ملت، آن شمع دین و دولت، آن نعمان حقایق، آن عمان جواهر معانی و دقایق، آن عالم عارف صوفی، امام جهان ابوحنیفه کوفی رحمته الله صفت کسی که به همه زبان‌ها ستوده باشد و در همه حکمت‌ها مقبول، که تواند گفت؟ ریاضت و مجاهده و خلوت و مشاهده او، نهایت نداشت و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه‌یی رفیع و نظری نافذ داشت و در فراست و سیاست، یگانه بود و در مروت، أعجوبه بود. هم کریم جهان بود و هم جواد زمان، هم افضل عهد بود و هم اعلم روزگار.

۱- فریدالدین محمد عطار نیشابوری، (۵۴۰-۶۱۸)، عارف و روشندل و شاعر نامدار ایرانی است که سلسله طریقتش به ابوسعید ابوالخیر می‌رسد و اکثر صوفیان و عارفان، شخصیت روحی و عرفانی و شاعری او را ستوده‌اند، آثار فراوانی دارد از جمله: مصیبت‌نامه - الهی‌نامه - اسرارنامه - منطق‌الطیر - مختارنامه - تذکرة الأولیاء و غیره.

۲- تذکرة الأولیاء، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرس از دکتر محمد استعلامی، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۰.

شهادت ابوحنیفه

شعبی^۱ که استاد او بود، پیر شده - خلیفه، مجمعی ساخت و شعبی را بخواند و علما را حاضر کرد و شرطی را فرمود تا به نام هر خادمی، ضیاعی^۲ نویسند. بعضی به اقرار و بعضی به ملک و بعضی به وقف. پس خادمی آن خط، پیش شعبی آورد که قاضی بود و گفت: «امیرالمؤمنین می‌فرماید که گواهی بر اینجا بنویس، بنوشت و جمله فقها بنوشتند. پیش ابوحنیفه آورد. گفت: «امیرالمؤمنین می‌فرماید: گواهی بنویس». گفت: «کجاست؟». گفتند: «در خانه». گفت: «امیرالمؤمنین اینجا آید یا من آنجا روم، تا شهادت درست آید». خادم با وی درشتی کرد که: «قاضی و فقها نوشتند. تو فضولی می‌کنی؟». ابوحنیفه گفت:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]^۳.

این، به سمع خلیفه رسید. شعبی را حاضر کرد و گفت: «در شهادت، دیدار، شرط نیست یا هست؟ گفت: بلی. هست. گفت: تو مرا کی دید که گواهی نوشتی؟ شعبی گفت: دانستم که به فرمان توست. لکن دیدار تو نتوانستم خواست. خلیفه گفت: این سخن، از حق دور است و این جوان را قضا از تو، اولی‌تر^۴».

داود طائی و ابوحنیفه

نقل است که داود طائی گفت: «بیست سال پیش امام ابوحنیفه را دیدم و در این مدت

۱- مشهورترین استادان ابوحنیفه عبارتند از: شعبی، حماد بن ابی سلیمان و ابراهیم نخعی.

۲- ضیاع جمع ضیعه و به معنی زمین زراعتی و غله‌خیز است.

۳- بخشی از آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «خداوند هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه توانایی او، نیکی‌های هر شخص به سود خود او و بدی‌هایش نیز به زیان خود اوست».

۴- تذکرة الأولیاء، ۲۴۱-۲۴۲.

او را نگه داشتم. در خلأ و ملأ سر برهنه ننشست و از برای استراحت، پای دراز نکرد. او را گفتم: ای امام دین! در حال خلوت اگر پای دراز کنی چه شود؟ گفت: با خدای عز و جل ادب گوش دادن در خلوت، اولی‌تر^۱.

پند دادن کودکی به ابوحنیفه

(ابوحنیفه) روزی می‌گذشت. کودکی را دید در گل مانده. گفت: «گوش دار، تا نیفتی». کودک گفت: «افتادن من سهل است. اگر بیفتم، تنها باشم. اما تو گوش دار که اگر پای تو بلغزد، همه مسلمانان که از پس تو آیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود». امام را از خلافت آن کودک، عجب آمد و در حال بگریست و اصحاب را گفت: «زینهار! اگر شما در مسئله‌یی چیزی ظاهر شود و دلیلی روشتر نماید، در آن متابعت من مکنید و به تقلید من، ظاهر خود را ننماید^۲ و این نشان کمال انصاف است. تا لاجرم ابویوسف و محمد^۳ -رحمهما الله- بسی اقوال دارند در مسایل مختلف^۴.

شرم و حاضر جوابی ابوحنیفه

نقل است که روزی در گرمابه بود. یکی را دید بی‌إزار^۵. بعضی گفتند: «او فلسفی است» و بعضی گفتند: «دهری است» ابوحنیفه چشم بر هم نهاد. آن مرد گفت: «یا امام! روشنایی از تو کی باز گرفتند؟» گفت: «آنگاه که ستر^۱ از تو برداشتند^۲.

۱- منبع مذکور، ۲۴۴.

۲- در صفحه ۲۴۵ تذکرة الأولیاء درباره این جمله چنین آمده است: ۱- این جمله در «م» و «ن» (در دو نسخه غیر نسخه متن) نیست و در نسخه «ه» به تقلید من تحقیق خود را نمایید. به نظر نویسنده معنی جمله چنین است: اگر در مسئله‌یی حقیقتی برای شما روشن شود و دلیل بهتر بیابید از من پیروی نکنید و با تقلید از من پویایی خود را از دست ندهید و به ظاهر توجه ننمایید.

۳- دو نفر از شاگردان برجسته ابوحنیفه که در صفحات قبل از آن سخن به میان آمده است.

۴- تذکرة الأولیاء، ۲۴۵.

۵- إزار: لنگ، فوطه حمام

خواب خلیفه بغداد و تعبیر ابوحنیفه

گویند که خلیفه وقت به خواب دید ملک الموت را. از او پرسیدند که: «از من چند مانده است؟» ملک الموت به پنج انگشت اشارت کرد. تعبیر این خواب از بسیار کس پرسید، معلوم نشد. ابوحنیفه را خواند و از او پرسید. گفت: «به پنج علم، اشارت کرده است یعنی این پنج علم، کس نداند. و آن پنج علم، در این آیت است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴].^۳

«همانا علم ساعت (قیامت) نزد خداست و او باران را فروبارد، او آنچه از نر و ماده، زشت و زیبا که در رحم‌های آبستن است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا (از سود و زیان) چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرامی‌رسد پس خدا به همه چیز خلاق، دانا و بر کلیه اسرار و دقائق عالم، آگاهست».

فتوا و تقوا

نقل است که در بازار می‌گذشت. مقدار ناخنی گل بر جامه او چکید. به لب دجله رفت و می‌شست. گفتند: «ای امام، تو مقدار معین نجاست بر جامه رخصت می‌دهی، و این قدر گل را می‌شویی؟». گفت: «آری، آن فتوا است و این تقوا. چنان که رسول -علیه الصلوة والسلام- نیم کرده بلال^۴ را اجازت نداد که مدّخر کند^۵ و یک ساله زنان را قوت^۶ نهاد^۷.

۱- ستر: پوشش.

۲- تذکرة الأولیاء، ۲۴۵.

۳- تذکرة الأولیاء، ۲۴۷.

۴- بلال حبشی صحابی مشهور.

۵- ذخیره کند- نگه دارد.

۶- خوراک و آنچه که روزانه خورده می‌شود.

۷- تذکرة الأولیاء، ۲۴۶.

کفاره دادن ابوحنیفه

نقل است که توانگری را تواضع کرده بود از بهر ایمان او. گفت: «هزار ختم کرده‌ام کفارت آن را». و گفتند: گاه بودی که چهل بار، ختم قرآن کردی تا مسئله‌یی که او را مشکل بودی، کشف گشتی^۱.

پرهیزگاری ابوحنیفه

نقل است که او را بر کسی مالی بود و در محله آن شخص، شاگردی از آن امام وفات کرد. امام به نماز جنازه او رفت. آفتابی عظیم [گرم] بود و در آنجا هیچ سایه نبود الا دیواری، از آن آن مرد که مال به امام می‌بایست، داد. مردمان گفتند: «در این سایه، ساعتی بنشین» گفت: «مرا بر صاحب این دیوار، مالی است روا نباشد از دیوار او تمتعی، حاصل کردن. که پیغمبر -علیه الصلوة و السلام- فرموده است که: «كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ مَنْفَعَةً فَهُوَ رِبَا». اگر منفعت گیرم ربا باشد»^۲.

داود طائی و ابوحنیفه

دردی عظیم از این معنی به وی (داود) فروآمد و قرار از وی برفت و متحیر گشت و همچنان به درس امام ابوحنیفه رفت. امام او را نه به حال خود دید. گفت: «تو را چه بوده است؟» او، واقعه باز گفت و گفت: «دلم از دنیا، سرد شده است و چیزی در من، پیدا گشته، که راه بدان نمی‌دانم و در هیچ کتاب معنی آن نمی‌یابم و به هیچ فتوا، در نمی‌آید». امام گفت: «از خلق اعراض کن». داود، روی از خلق بگردانید و در خانه، معتکف شد.

۱- منبع مذکور، ۲۴۴.

۲- منبع مذکور، ۲۴۳.

چون مدتی برآمد، امام ابوحنیفه پیش او رفت و گفت: «این کاری نباشد که در خانه، متواری شوی. [کار، آن باشد که در میان ائمه نشینی و سخن نامعلوم ایشان، بشنوی] و بر آن صبر کنی و هیچ نگویی و آن مسایل را به، از ایشان دانی».

داود دانست که چنان است که او می‌گوید. یک سال، به درس می‌آمد و در میان ائمه، می‌نشست بسنده می‌کرد. چون یک سال تمام شد، گفت: «این صبر یک ساله من، کار سی ساله بود که کرده شد»^۱.

تذکر: از قضیه داود طائی و امام ابوحنیفه به نکته‌های مهم و اساسی می‌رسیم که:

- ۱- امام ابوحنیفه، راهنما و معلم معنوی داود طائی بوده است و اینکه گروهی، طریقت و شریعت را از هم جدا می‌دانند با عملکرد عرفای برجسته‌یی چون فضیل عیاض، ابراهیم ادهم، بشر حافی و داود طائی، مغایرت دارد.
- ۲- نبرد بین طرفداران عقل و پیروان اشراق، در قرون اولیه اسلامی وجود نداشته است و سرگذشت سالکانی مانند حسن بصری، حبیب عجمی، معروف کرخی، سری سقطی، رابعه عدویه و جنید بغدادی، این فرضیه را استحکام می‌بخشد و تنها وجه مشخصه این ادوار، ورود «عشق» به حلقهٔ اتصالی ارادت معنوی عرفاست.
- ۳- جنجال وحدت وجود و وحدت شهود و مسایلی از این قبیل، ماحصل مکاشفات و اشراقاتی است که با زبان عقل توجیه‌شدنی نیست اگرچه عرفا برای اثبات آنها به استدلالات و برهان‌های عقلانی روی آورده‌اند و نقطهٔ اوج برتری عشق بر عقل در قرن‌های ششم و هفتم به بعد، در آثار سنایی، عطار و مولوی و حافظ است.

ذکر امام، شافعی المطلبی رحمته الله

آن سلطان شریعت، آن برهان حقیقت، آن مفتی اسرار الهی، آن مهدی اطوار نامتناهی، آن وارث و ابن عم نبی، و تد^۱ عالم، شافعی المطلبی رحمته الله شرح او دادن حاجب نیست، که

۱- تذکرة الأولیاء، ۲۶۳-۲۶۴.

نور جمله عالم، از پرتو شرح صدر اوست. فضایل و شمایل و مناقب او بسیار است. وصف او، این تمام است که: شعبه دوحه^۲ نبوی است و میوه شجره مصطفوی و در فراست و سیاست [و کیاست]، یگانه بود و در مروت و فتوت أعجوبه بود. هم کریم جهان بود و هم جواد زمان. هم افضل عهد بود و هم اعلم وقت. هم حجه الاثمه من قریش^۳ و هم مقدم «قدّموا قریش»^۴. ریاضت و کرامت او، نه چندان است که این کتاب، حمل آن تواند کرد. در سیزده سالگی در حرم می گفت: «سلونی ما شتتم»^۵ و در پانزده سالگی فتوا می داد.^۶

نظر امام احمد درباره شافعی

احمد بن حنبل که امام جهان بود و سیصد هزار حدیث، حفظ داشت، به شاگردی او آمد و در محضر او، سر برهنه کرد. قومی بر وی اعتراض کردند که: «مردی بدین درجه، در پیش بیست و پنج یی می نشیند و صحبت مشایخ و استادان عالی ترک می کند؟». ما بر درخواستی بود. که او حقیقت اخبار و روایات و آنچه خوانده است فهم کرده. ما حدیث، بیش ندانستیم. اما او چون آفتاب است جهان را و چون عافیتی است خلق را. و هم احمد گفت که: «در فقه، بر خلق بسته بود. حق تعالی، آن در، به سبب او، بگشاد». و هم احمد گفت: «نمی دانم کسی را که منت او بزرگتر است بر اسلام در عهد شافعی، الا

۱- میخ، پایه استحکام عالم، جمع آن اوتاد است که گروهی از عرفا و صوفیان را گویند.

۲- درخت بزرگ.

۳- هم دلیلی برای اثبات حدیث «الأئمة من قریش» بود.

۴- هم پیشرو فرمان «قدّموا قریش» بود، یعنی قریش را پیش بیندازند.

۵- هرچه می خواهید از من بپرسید.

۶- تذکرة الأولیاء، ۲۴۹.

۷- این موضوع صحیح به نظر نمی رسد زیرا اگر امام شافعی ۲۵ ساله بوده باشد امام احمد ۱۱ ساله بوده است چون امام شافعی در سال ۱۵۰ هجری و امام احمد در سال ۱۶۴ به دنیا آمده است.

شافعی را». و هم احمد گفت: «امام شافعی، فلیسوف است در چهار علم: در لغت و اختلاف الناس و علم فقه و علم معانی». و هم امام احمد در معنی این حدیث گفت که: «مصطفی ﷺ فرمود که: هر صد سال مردی را برانگیزانند، تا دین من، در خلق آموزاند. و آن شافعی است»^۱.

سلیم راعی و شافعی

و در ابتدا به هیچ دعوت و عروسی، نرفته و پیوسته گریان و سوزان بودی و هنوز طفل بود که خلعت هزار ساله در بر او افگندند. پس به سلیم راعی افتاد و در صحبت او بسی، بیود، تا در تصرف بر همه، سابق شد. چنان که عبدالله انصاری رحمته الله گوید که: «من مذهب [او] ندارم. امام شافعی را دوست دارم، از آن که در هر مقامی که می‌نگرم، او را در پیش، می‌بینم»^۲.

هوش شافعی در ۶ سالگی

شافعی شش ساله بود. به دبیرستان می‌رفت. و مادرش زاهده‌یی بود از بنی‌هاشم و مردم، امانت بدو سپرندی. روزی دو کس، بیامدند و جامه‌دانی بدو سپردند. بعد از آن، یکی از آن دو بیامد و جامه‌دان، خواست. باز وی داد. بعد از یک چندی، رفیق دیگر بیامد و طلب جامه‌دان کرد. گفت: «به یار تو دادم». گفت: «نه قرار داده بودیم که تا هر دو حاضر نباشیم، ندهی؟». گفت: «بلی». گفت: «اکنون چرا دادی؟». مادر شافعی ملول گشت. شافعی آمد و گفت: «ملامت چرا است؟». حال، باز گفت. شافعی گفت: «هیچ باک نیست، مدعی کجاست تا جواب گویم؟». مدعی گفت: «منم». شافعی گفت: «جامه‌دان تو

۱- تذکرة الأولیاء، ۲۴۹-۲۵۰.

۲- منبع مذکور، ۲۵۰.

برجاست. برو و یار خود را بیاور و جامه‌دان بستان». آن مرد را عجب آمد و وکیل قاضی -که آورده بود- متحیر شد. از سخن او، و برفتند.^۱

مالک، استاد شافعی

بعد از آن، به شاگردی مالک، افتاد و مالک را هفتاد و اند سال بود. بر در سرای مالک بنشست و هر فتوا که بیرون آمدی، بدیدی و مستفتی را گفتی: «باز گرد و بو که: بهتر احتیاط کن». چون بدیدی، حق به دست شافعی بودی. و مالک بدو می‌نازیدی.^۲

پرهیزگاری شافعی

نقل است که وقتی کسی مالی فرستاد به مجاوران مکه صرف کنند و امام شافعی حاضر بود و بعضی از آن مال به نزدیک او بردند. گفت: «خداوند^۳ [مال] چه گفته است؟». گفتند که: «او وصیت کرده است که این مال به درویشان متقی دهید». شافعی گفت: «مرا این، شاید گرفت که من متقی نیستم». و نگرفت.^۴

پندهایی از شافعی

و گفت: «اگر عالمی را بینی که به رخص و تأویلات مشغول گردد، بدان که از او هیچ نیابد». و گفت: «من بنده کسی‌ام که مرا یک حرف، از آداب، تعلیم کرده است». و گفت: «هر که علم در جهال^۵ آموزد، حق علم ضایع کرده باشد و هر که علم از کسی که شایسته باشد باز دارد، ظلم کرده است». و گفت: «اگر دنیا را به گرده‌یی نان به من فروشند،

۱- منبع مذکور، ۲۵۰-۲۵۱.

۲- منبع مذکور، ۲۵۱.

۳- صاحب مال.

۴- تذکرة الأولیاء، ۲۵۲.

۵- جُہال جمع جاهل و جاهل به معنی نادان حرف نشنو است.

نخرم». و گفت: «هر که را همت چیزی باشد که در شکم رود، قیمت او آن بود که از شکم او بیرون آید».

یکی، روزی از وی پندی خواست. گفت: «چندان غبطت بر، بر زندگان، که بر مردگان می‌بری». یعنی نگوئی هرگز: دریغا که من نیز چندان سیم جمع نکردم، که او کرد و بگذاشت به حسرت. بلکه غبطت بدان بری که: چندان طاعت که او کرد، باری من، کردم. دیگر: هیچ کس بر مرده، حسد نبرد [و بر] زنده نیز باید که نبرد، که این زنده نیز، زود خواهد مرد.

و ربیع گفت: در خواب دیدم پیش از چند روز از مرگ شافعی، که آدم علیه السلام وفات کرده بود و خلق، می‌خواستند که جنازه او بیرون آورند. چون بیدار شدم، از معبری پرسیدم. گفت: «کسی که عالم‌ترین زمانه، باشد وفات کند که علم، خاصیت آدمی است که:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: ۳۱].

»و (خداوند) همه اسامی را به آدم آموخت».

در آن نزدیکی امام شافعی وفات کرد.

ذکر امام احمد حنبل رحمته الله

«آن امام دین و سنت، آن مقتدای مذهب و ملت»، آن جهان درایت و عمل، «آن مکان کفایت بی‌بدل»، آن صاحب تبع زمانه، آن سنی آخر و اول، امام به حق احمد بن حنبل رحمته الله، شیخ سنت و جماعت بود و امام دین و دولت. هیچ کس را در علم احادیث، آن حق نیست که او را، در ورع و تقوا و ریاضت و کرامت، شأنی عظیم داشت و صاحب فراست بود و مستجاب الدعوه^۱، و جمله فرق، او را مبارک داشته‌اند از غایت زهد و انصاف. و از آنچه مشبهه بر او نسبت کردند، مقدس و مبراست. تا حدی که پسرش یک

۱- کسی که دعایش پذیرفته می‌شود.

روز این حدیث می‌گفت: خمر طینه آدم بیدیه، و در این معنی گفتن، دست از آستین بیرون کرده بود. احمد گفت: «چون سخن یدالله گویی، به دست اشارت مکن»^۱.

شفای بیمار

نقل است که جوانی، مادری بیمار داشت زَمِن شده ...^۲ روزی گفت: «ای فرزند! اگر خشنودی من، می‌خواهی، پیش امام احمد رو و بگو، تا دعا کند از برای من. مگر حق تعالی مرا صحت دهد. که مرا دل، از این بیماری، بگرفت». جوان، به در خانه‌ی امام، شد و آواز داد. گفتند: «کی است؟» گفت: «محتاجی» و حال، باز گفت که: «بیماری دارم و از تو دعایی می‌طلبم». امام، کراهیت داشت یعنی: چرا مرا خود، می‌شناسد؟ پس امام برخاست و غسل کرد و به نماز مشغول شد. خادم شیخ گفت: ای جوان تو باز گرد که امام به کار تو مشغول است. جوان بازگشت. چون به در خانه رسید مادرش برخاست و در بگشاد و صحت کلی یافت به فرمان حق تعالی»^۳.

ورع امام احمد

نقل است که احمد در بغداد نشستی. اما هرگز نان بغداد نخوردی. گفتی: «این زمین را امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه وقف کرده است بر غاریان» زر به موصل، فرستادی تا از آنجا آرد آوردندی و از آن نان خوردی. پسرش صالح بن احمد یک سال در اصفهان قاضی بود و صایم الدهر^۴ و قائم اللیل^۱ بود و در شب، دو ساعت بیش نخفتی. و بر در سرای خود،

۱- تذکرة الأولیاء، ۲۵۶.

۲- زمین گیر شده بود.

۳- تذکرة الأولیاء، ۲۵۷-۲۵۸.

۴- صایم الدهر: کسی که همیشه روزه می‌گیرد.

خانه‌یی بی‌در، ساخته بود و شب و روز آنجا نشستی که نباید که در شب کسی درآید و او را مهمی باشد و در بسته بود. این چنین قاضی بود. یک روز برای امام احمد، نان می‌پختند. خمیرمایه از آن صالح بستند.^۲ چون نان پیش احمد آوردند، گفت: «این را چه بوده است؟». گفتند: «خمیرمایه، از آن صالح است». گفت: «آخر او یک سال، قضا اصفهان کرده است، حلق ما را نشاید». گفتند: «پس، این نان را چه کنیم؟» گفت: «بنهید، چون سایلی بیاید، بگویید که خمیر [مایه] از آن صالح است» و آرد، از آن احمد. اگر می‌خواهی بستان. چهل روز، در خانه بماند که سایلی نیامد که بستاند. آن نان بوی گرفت و به دجله انداختند. احمد گفت: «چه کردند بدان نان؟» گفتند: به دجله انداختند» احمد هرگز بعد از آن، ماهی نخورد. و در تقوا تا به حدی بود که گفت: در جمعی که از همه یکی را سرمه‌دانی نقره بود، نشاید نشستی».^۳

پیراهن و شلوار احمد

نقل است که یک بار به مکه رفته بود پیش سفیان عیینه، تا سماع اخبار کند. یک روز نرفت. کس فرستاد تا بداند که: چرا نیامده است؟ چون نگه کردند جامه به گازر^۴ داده بود و برهنه نشسته [و نتوانست بیرون آمدن] رسول گفت: «من چندین دینار بدهم تا در وجه خود نهی». گفت: «نه» گفت: «جامه خود، عاریت دهم». گفت: «نه». گفت: «باز نگردم، تا تدبیر این فکنی». گفت: «کتابی می‌نویسم، از مزد آن، کرباس خر برای من». گفت: «کتاب بخرم». گفت: «نه، آستر بستان ده گز، تا پنج گز پیراهن کنم و پنج گز ایزار^۵ پای».^۶

۱- قائم‌اللیل: کسی که شب‌ها برای نماز مستحب تهجد بیدار است.

۲- بستند یعنی بگرفتند.

۳- تذکرة الأولیاء، ۲۵۸-۲۵۹.

۴- گازر: رختشوی.

۵- ایزار: فوطه -لنگ- شلوار.

۶- تذکرة الأولیاء، ۲۵۹.

عبدالله مبارک و امام احمد

نقل است که مدتی احمد را آرزوی دیدن عبدالله مبارک بود، تا عبدالله آنجا آمد. پسر احمد گفت: «ای [پدر] عبدالله مبارک بر در خانه است که به دیدن تو آمده است؟ امام احمد، راه نداد. پسرش گفت: «در این چه حکمت است؟ که سال‌هاست تا در آرزوی او می‌سوختی، اکنون که دولتی چنین، بر در خانه تو آمده است، راه نمی‌دهی؟» احمد گفت: «چنین است که تو می‌گویی. اما می‌ترسم که اگر او را بینم خو کرده لطف او شوم. بعد از آن طاقت فراق او ندارم. همچنین بر بوی او عمر می‌گذارم، تا آنجا او را بینم که فراق در پی نباشد».

و او را کلماتی عالی است در معاملات. و هر که از وی مسئله‌ی پرسیدی، اگر معاملتی بودی جواب دادی، و اگر از حقایق بودی حواله به بشر حافی کردی. و گفت: از خدای تعالی درخواستم تا دری از خوف بر من بگشاید، تا چنان شدم که بیم آن بود که خرد از من زایل شود. گفتم: «الهی! تقرب به تو، به چه چیز فاضل‌تر؟» گفت: به کلام من، قرآن»^۱.

نه هنوز

چون وفاتش نزدیک آمد - از آن زخم که گفتم^۲، که در درجه شهدا بود - در آن حالت به دست اشارت می‌کرد و به زبان می‌گفت: «نه هنوز». پسرش گفت: «ای پدر! این چه حال است!» گفت: وقتی با خطر است. چه جای جواب است؟ به دعا مدد می‌کن [که از جمله] آن حاضران که بر بالین‌اند عن الیمین و عن الشمال قعید^۳ - یکی ابلیس است

۱- تذکرة الأولیاء، ۲۶۰.

۲- زخم بر اثر تازیانه‌هایی بود که خلیفه عباسی به علت اینکه امام قرآن را قدیم می‌دانست بر او زد و گویند با زخم و تاول آن تازیانه‌ها درگذشت.

۳- در طرف راست و روبرو نشسته‌اند.

که در برابر ایستاده است و خاک ادبار بر سر می‌ریزد و می‌گوید: ای احمد! جان بردی از دست من. و من می‌گویم: نه هنوز! تا یک نفس مانده است جای خطرست نه جای امن»^۱.

امام احمد و کارگر

نقل است که احمد، مزدوری داشت. نماز شام شاگرد را گفت تا: زیادت از مزد چیزی به وی دهد. مزدور نگرفت. چون برفت، امام احمد فرمود که: «بر عقب او ببر، که بستاند». شاگرد گفت: «چگونه؟» گفت: «آن وقت در باطن خود طمع آن ندیده باشد. این ساعت چو بیند، بستاند»^۲.

زهد

(به امام احمد) گفتند: «زهد چیست؟» گفت: زهد سه است: ترک حرام و این زهد عوام است. و ترک افزونی از حلال، و این زهد خواص است. و ترک آنچه تو را از حق مشغول کند، و این زهد عارفان است»^۳.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی^۴

۱- تذکرة الأولیاء، ۲۶۰.

۲- تذکرة الأولیاء، ۲۶۰.

۳- منبع مذکور، ۲۶۰.

۴- شیخ الاسلام ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عمویہ بکری، ملقب به سهروردی شافعی، (۵۳۹-۶۳۲) نسب وی به نوشته ابن خلکان در وفیات الأعیان، به چهارده واسطه و به روایت سبکی در طبقات الشافعیة به پانزده واسطه به ابوبکر صدیق می‌رسد. در تصوف به شیخ عبدالقادر گیلانی، (متوفی ۵۶۱ هـ) و شیخ ابوالسعود بغدادی، (متوفی ۵۷۹ هـ) ارادت داشته است. ناگفته نماند که شیخ شهاب‌الدین ابو حفص، صاحب عوارف المعارف و استاد سعدی شیرازی غیر از شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی‌ست که به دستور صلاح‌الدین ایوبی کشته شد و پیشرو حکمای اشراقی می‌باشد.

شیخ الاسلام ابو حفص عمر سهروردی که از عرفای بزرگ قرن ششم و هفتم هجری است در کتاب «عوارف المعارف»^۱ خود که یکی از مهم‌ترین آثار عرفانی و صوفیانه است و در قرن هفتم ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی آن را به فارسی ترجمه کرده است درباره امام شافعی و امام احمد حنبل چنین می‌گوید:

امام احمد و بوایوب حمّال

آورده‌اند که امام احمد رحمته مقداری آرد خرید. بوایوب حمّال، آن را برداشت و با او به خانه برد، امام اجرتش را به او داد، اتفاقاً در خانه، نان می‌پختند به هنگام گرفتن دستمزد ابوایوب نان را دید، و در دل مایل شد که از آن بخورد. امام احمد به فراست دریافت، به پسرش گفت: دو نان به او بده، بوایوب نگرفت. و از خانه بیرون رفت، امام احمد به پسر گفت: آن دو نان را به او برسان، پسر جوان به او رسید، بوایوب نان را از او گرفت. صالح پسر امام احمد از ردّ و قبول نان تعجب کرد، و از پدر پرسید که: علت چه بود؟ امام احمد رحمته پاسخ داد که بوایوب واقف و آگاه به مکر نفس و آفات اوست؛ اول بار، ردّ کرد زیرا نفس اشتها کرده بود بار دوم پذیرفت چون نفس از دسترسی به آن ناامید شده بود.

شافعی و تابع

شیخ سهرورد، در بیان آداب وضو و اسرار آن فرایض وضو را هفت می‌شمارد:

۱- عوارف المعارف، تألیف شیخ شهاب‌الدین سهروردی، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

اول، نیت. دوم، شستن صورت. سوم، شستن دست تا مرفق. چهارم، مسح سر. پنجم، شستن پاها با هر دو کعب. ششم، ترتیب نگاه داشتن است. و فرض هفتم در مذهب شافعی رحمه الله متابعت است و متابعت آن است که عضوها را پیایی بشویند.

محمد بن علی راوندی^۱

محمد بن علی بن سلیمان راوندی از دانشمندان و نویسندگان و خطاطان قرن ششم هجری در کتاب «راحة الصدور و آیه السرور»^۲ که یکی از آثار ارزشمند زبان فارسی است درباره امامان مجتهد، ابوحنیفه، شافعی، مالک و احمد حنبل چنین می‌گوید:

آرزوی شفاعت کردن ابوحنیفه و ستایش ائمه اجتهاد

در دو بیت عربی، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ستایش می‌شوند و ابوحنیفه، شفیع واقع می‌شود و با ظرافت ماهرانه‌ای به شافعی نیز اشاره می‌گردد:

دینی لأصحاب النبی المصطفیٰ إنی کفرت برّی إن لو أفتی
یا ربّ إن غلبت ذنوبی، طاعتی فأبوحنیفه، شافعی، فی المحشر^۳
«و ثنا و آفرین بسیار و درود و تحیت بی‌شمار، در آناء اللیل و اطراف النهار از ما بر روان ائمه دین و مجتهدان شریعت، امام اعظم ابوحنیفه کوفی و امام معظم شافعی مطلبی

۱- نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی از دانشمندان و مؤلفان و خطاطان قرن ششم هجری است که خاندانش به انواع هنر از تذهیب و ادب عربی و پارسی معروف بوده‌اند. راوندی کتاب مشهور راحة الصدور را از سال ۵۹۹ تا ۶۰۳ نوشت و به غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان از سلاطین روم تقدیم کرد و ولادت نامبرده میانه سال ۵۵۰ و ۵۵۵ اتفاق افتاده است.

۲- راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی در سنه ۵۹۹ هجری، به سعی و اهتمام محمد اقبال به انضمام حواشی و فهرس، ناشر کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران، مرداد ۱۳۳۳.

۳- دین من برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده است و اگر دروغ بگویم به پروردگارم کافر شده‌ام. پروردگارا! گناهانم بر طاعتم غلبه یافته‌اند پس ابوحنیفه در روز حشر شافع من است.

و ابویوسف قاضی و محمدحسن شیبانی و سفیان ثوری و مالک و زفر و احمد حنبل^۱ و علمای و علمای تفسیر و مشایخ اصحاب حدیث^۲ و عن والدیهم أجمعین باد^۳ که هم، سالکان راه خدا و مجتهدان شریعت مصطفی بودند و سخت بدبخت کسی بود که زبان طعن در یکی از ایشان دراز کند، از آنک همه برحقاند، راه همه بخداست و دین جمله، شرع مصطفی است.

تعصب بیش ازین نباید کی^۳ آنکس که مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی^۴ دارد گوید: راه ابوحنیفه روشن تر و بخدا نزدیکترست، و آنک مذهب امام معظم شافعی مطلبی^۵ دارد اعتقاد بندد که راه شافعی سهل تر و ایمن ترست^۶.

سخن شافعی درباره ابوحنیفه

«و هزار جان گرامی فدای شافعی مطلبی باد که انصاف دارد و گفت: «الناس کلهم عیال ابی حنیفة فی الفقه»^۷. و خود کرا خاطر بوحنیفه رسد که مسایلی که او بگشود نتایج وحی بود، و چنانکه عمر، سراج اهل جنت بود^۸ بوحنیفه، سراج امت بود، در آن وقت، که ستارگان «أصحابی کالنجوم» در مغرب خاک، افول کردند چراغی از مشکوه کوفه،

۱- شرح حال هر یک از امامان مذکور در صفحات پیشین آمده است.

۲- رسم الخط کتاب باد، بوده است که نقطه آن حذف گردید. و در بقیه کلمات نیز چنین عمل شده است.

۳- کی: که.

۴- راحة الصدور راوندی، ۱۲-۱۳.

۵- همه مردم در فقه عیال ابوحنیفه اند.

۶- اشاره است به حدیث: «روی عن ابن عمر قال رسول الله ﷺ عمر سراج أهل الجنة». (تاریخ الخلفاء للسيوطی، طبع کلکته، ص ۱۱۶).

برافروخت که به نور او، عراق و خراسان و روم و ترکستان، روشن شد. که «سراج اُمّتی ابوحنیفه»^۱ دین من اینست و مذهب من چنین است و این بیت‌ها در این معنیست:

ابیاتی در ستایش ابوحنیفه

یا ربّ تعلم أنّ زادی حبّهم	هافاعلموا أيّها الثقلان ^۲
هذی عقیده والدی و مذهبی	وطویّتی رغماً لانف الشانی ^۳
دینی لأصحاب النبیّ و مذهبی	والله يعلم مذهب النعمان ^۴
فسفینة الإسلام بعد وقوعها	فی ورطة الشبهات والطغیان ^۵
وقفت علی الجودی، رأی إمامنا	حتى إستوت فنجت من الطوفان ^۶
الناس کلّهم عیال إمامنا	فی الفقه والفتوی وفي الإیقان ^۷
أعطاه ربّ العالمین، فضایلاً	دربت برفعها علی الإنسان ^۸
یا من یوازنه بمن هو دونه	هل مثله فی حیّز الإمكان ^۹
فاغفر إلهی للأئمة کلّهم	وجمیع أهل الصّدق والإیقان ^{۱۰}

۱- اشاره است به حدیث: «عنه علیه الصلوة والسلام أنّ آدم افتخر بی وانا أفتخر برجل من أمتی إسمه نعمان کنیته ابوحنیفه هو سراج اُمّتی». (الدّر المختار، طبع مصر، ص ۳۶).

۲- پروردگارا می‌دانی که دوستی آنان (اصحاب) توشه من است، پس ای جن و انس بدانید.

۳- این عقیده پدر و مادر و مذهب و راز من است برخلاف خواری مقام. هذی: هذه.

۴- دین من برای یاران نبی است و خدا می‌داند که مذهب من، مذهب نعمان (ابوحنیفه) است.

۵- کشتی اسلام پس از افتادن در ورطه شبهات و سرکشی.

۶- بر کوه اندیشه امام ما (ابوحنیفه) ایستاد تا راست شد و از طوفان رهایی یافت.

۷- همه مردم در فقه و فتوا و یقین عیال (خانواده) ابوحنیفه‌اند.

۸- پروردگار جهانیان فضیلت‌هایی را به او (ابوحنیفه) عطا کرد که با رفعت مقامش بر انسان فزونی یافت.

۹- ای کسی که او (ابوحنیفه) را با مادونش می‌سنجی آیا در جهان ممکنات مانند او وجود دارد؟!.

۱۰- خداوند! همه امامان و جمیع اهل صدق و یقین را بیامرزد.

وَأَخْصَصَ إلهی والدی برحمۃ محفوفة بالروح والرَّیحان^{۲۱}
 راوندی ضمن توجیهی زیبا از فقاہت ابوحنیفه و اجتهاد شگفت‌انگیز او دو بیت می‌آورد:
 نیستی اسلام، اگر فتویٰ نعمان نیستی گرنه‌ای انگشتی، ملک سلیمان نیستی
 کیستی مفتی اگر نعمان نبودی رهنمای خوشه‌چین چون‌گردی، ملک سلیمان نیستی^۳
 فصاحت و بلاغت راوندی صورت زیبایی به نوشته‌هایش می‌بخشد و سادگی بیان و
 شیوایی سخن به هنگام آرایش الفاظ و تشبیهات شکربار، شکوه ابوحنیفه را به رنگ و
 جلایی خاص می‌آریند.

درایت ابوحنیفه

«روزی زنی در مسجد امام ابوحنیفه آمد، سببی در دست، نیمی سرخ و نیمی زرد،
 بویوسف^۴ قاضی را گفت: این سبب، به بوحنیفه ده، بویوسف، تندبی بکرد گفت: ای زن
 برو حریفان دوشینه را طلب کن تو غلطی، زن گفت: ای ابویوسف ...
 چون ندیدی شبی سلیمان را تو چه دانی نوای مرغان را
 بویوسف سبب بستد^۵ و پیش امام اعظم برد، گفت: زنی ایستاده است و می‌گوید: این
 سبب به امام بوحنیفه بده، امام اعظم سبب بستد و بشکافت و باز جا داد، جماعت
 حاضران سؤال کردند که درین سبب چه تعبیه است، بوحنیفه گفت این زن استفتاء^۶

۱- خداوندا! پدر و مادرم را به رحمت آمیخته با آسایش و روزی معنوی مخصوص گردان.

۲- راحة الصدور، ۱۴-۱۵.

۳- منبع مذکور، ۱۴.

۴- بویوسف شاگرد برجسته ابوحنیفه بوده است.

۵- بستد: بگرفت.

۶- استفتاء: فتوا و نظر شرعی از کسی خواستن.

فرستاده بود که مرا حیض می‌باشد وقتی چنین سرخست وقتی زرد نماز، کی کنم؟! من جواب داد که چون سپید شود نماز کن»^۱.

تعصب سلاطین و امرای خراسان و ماوراءالنهر نسبت به ابوحنیفه و پیروانش

گرچه ظهور مجتهدان بزرگ نیاز جامعه مسلمانان بود و هر چهار امام در آزاداندیشی و توجه به درک حقیقت موضوع و حکم، کمال خلوص را داشتند و همواره از افتراق و دو دستگی دوری می‌کردند ولی پادشاهان و فرمانروایان به علت تعصب خاص خود، اطرافیانشان را به پذیرفتن مذهب دلخواهشان وامی‌داشتند، به ویژه در خراسان و ماوراءالنهر، این روش ادامه داشت چنانکه آمده است:

«و سلاطین آل سلجوق رحم الله الماضیین منهم وأبقى الباقیین»^۲. چندان تربیت علمای اصحاب بوحنیفه کرده‌اند که اثر محبت ایشان در دل پیر و جوان مانده است، و سلطان اعظم سنجر برّد الله مضجعه^۳ در خراسان و ماوراءالنهر و غزنین چندان تربیت صدور جهان^۴ و خواجه امام برهان^۵ کرد که خطاخان^۶ کافر چون بر آن ملک مستولی شد بی‌ایشان ملک نتوانست داشتن، هنوز اعقاب ایشان را حاکم و ممکن دارد. و اگر در همه جهان منصبی از مناصب جز اصحاب بوحنیفه کسی داشتی بر زخم شمشیر بیرون کردند و بر اصحاب امام اعظم مقرر داشتندی؛ چنانکه سلطان محمد ماضی قدس الله روحه العزیز^۷ چون مسجد جامع اصفهان، نظام‌الملک^۱ به سبب تعصب بر اصحاب شافعی

۱- راحة الصدور، ۱۶-۱۷.

۲- خداوند رفتگان‌شان را بیامرزد و ماندگان‌شان را جاودان سازد.

۳- خداوند قبرش را (از آتش جهنم) سرد کند.

۴- عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ماز و صدر جهان که همه از آل خواجه امام برهان‌الدین بخاری حنفی بوده‌اند.

۵- امام برهان‌الدین عبدالعزیز بن ماز و بخاری حنفی که آل برهان همه به او منسوب بوده‌اند.

۶- مراد از وی گورخان خطائی باشد که در سال ۵۳۶ هجری بر ماوراءالنهر غلبه یافت.

۷- خداوند روح عزیزش را مقدس نماید.

مقرر داشت سرها بفرمود بریدن و لشکر فرستاد تا قاضی القضاة صدر صدور جهان رکن الدین اقرالله عین الدین والإسلام بمکانه^۲ در آن مسجد خطبه کرد، و چون بشارت بدان حضرت رسید که نماز کردند کلاه برانداخت و نشاط کرد و صلات^۳ و صدقات داد و در جامع همدان همچنان کرد و چون رایت دولت و چتر سلطنت و رکاب میمون و بارگاه همایون و لشکر منصور و جند^۴ مظفر کیخسرو[ی] بهمدان رسد همان کند و شکرانه بسیار و صدقه بی‌شمار واجبست بر سلطان روزگار و شهریار کامگار و سایه آفریدگار و صاحب قران هر دیار که ملک تعالی او را اعتقاد درست و مذهب امام اعظم بوحنیفه کوفی کرامت داده‌است و بر اهل روم جمله، شکر آنها واجبست که دین مردان و مذهب عظیم‌الدهر سلطان قاهره، دارند»^۵.

دعای راوندی درباره رفع تعصب مذهبی و استمداد از سلطان کیخسرو:
راوندی در پایان ستایش از ابوحنیفه و حنفیان و از سلطان سلجوقی ابوالفتح کیخسرو بن سلطان قلج ارسلان می‌خواهد که میان حنفیان و شافعیان صلح و سازش و مودت ایجاد کند:

«توقع از لطف ربانی آنست که وارث آل سلجوق، خداوند عالم پادشاه بنی‌آدم غیاث الدنیا و الدین ابوالفتح کیخسرو بن‌السلطان العادل قلج ارسلان خلد الله دولته^۶ احیای آن مراسم بکند و از تعصب که میان اصحاب امام ابوحنیفه و اصحاب امام شافعی واقع شود دفع کند کی^۷ عاقبت تعصب بدشمنی انجامد و دشمنی مسلمانان شوم باشد»^۱.

۱- ابونصر احمد پسر نظام‌الملک مشهور وزیر ملک‌شاه سلجوقی است.

۲- خداوند چشم دین و اسلام را به مقامش روشن فرماید.

۳- صلات: جمع صلاة به معنی پاداش و هدیه است.

۴- جند: سرباز، لشکر.

۵- راحة الصدور، ۱۸-۱۹.

۶- خداوند دولتش را پایدار کند.

۷- کی: که.

جلال الدین محمد مولوی^۲

عارف جانباخته و غواص بحر معانی، جلال الدین محمد مولوی، آنچنان واله و شیفته راه حق و سلوک معرفت است که قلب روشنش فقط به خداوند می‌اندیشد و فکر را در گرو محبت و شوق او، به بند می‌کشد و سخن از استادش شمس تبریز و سایر پرچم‌داران عرفان نیز، نموداری از این کشش و جذبه الهی است که آینه دلش را صیقلی می‌بخشد و مذهب مهر و ذوق را برمی‌گزیند و آن‌گونه راه می‌سپرد که به او مجالی نمی‌دهد تا در کش و قوس‌های جدل‌انگیز فقهی و کلامی، قرار گیرد، گرچه خود، متکلم و فقیه است. و زمانی که از عشق دم می‌زند، سخنانش بازتابی از شراره‌های درونش هستند که پیام‌آور وجد و سکری است که اتصال نقطه آغاز حیات را به نقطه پایانی که خود مقدمه زندگی ابدی است با زیبایی خاصی نشان می‌دهد و جاذبه وجود محبوب ازلی به او اجازه اندیشیدن درباره غیر را نمی‌دهد و فضای ذهنی خواننده و شنونده را از غبار تعلقات و وابستگی‌ها پاک می‌کند و آنچنان شور می‌آفریند که سالک، محو ارزش‌های آن می‌گردد و با او همصدا می‌شود.

سراج الدین ارموی^۳

۱- راحة الصدور، ۸۴

۲- جلال الدین محمد مولوی یا ملای رومی، عارف جانباخته و شوریده حال قرن هفتم هجری، (۶۰۴-۶۷۲ ه)، در جوانی در خدمت پدرش بهاء الدین ولد و سید برهان الدین محق ترمذی، علوم متداول زمان و حکمت و معرفت را آموخت.

۳- سراج الدین ابوالثناء محمودبن ابی‌بکر الارموی از فقها و عالمان و عارفان قرن هفتم هجری است، (۵۹۴-۶۸۲)، آثار فراوانی دارد از قبیل: مطالع الأنوار - بیان الحق - لطائف الحکمة - التحصيل في المحصول في الأصول - شرح الوجيز، از حجه الاسلام غزالی، اللباب، که مختصر الأربعین في اصول الدین فخر رازی است و غیره.

سراج الدین ابوالثناء محمود بن ابی بکر الارموی الشافعی، سبکی در کتاب «طبقات الشافعية الكبرى» به معرفی او می‌پردازد و احمد افلاکی نیز هنگام یاد کرد وی، نوشته است: «در جمیع علوم عقلی و نقلی، شافعی ثانی بود»^۱ و سراج الدین کسی است که بر جنازه مولانا جلال الدین بلخی امامت کرد.^۲

این دانشمند، تألیفات فراوانی دارد که ما سخنان نامبرده را درباره امامان چهارگانه از کتاب «لطائف الحکمة»^۳ او نقل می‌کنیم:

ابوحنیفه

امام اعظم ابوحنیفه کوفی روزی در مسجد نشسته بود. جماعتی زندیقان، قصد کشتن او کردند. ابوحنیفه رحمه الله گفت: یک مسئله، از شما می‌پرسم، جواب بگویید و هرچه خواهید بکنید. گفتند: بگوی. گفت: کشتنی دیدم پربار گران، و آن کشتی، راست می‌رفت بی‌ملاح، این، در عقل گنجد؟ گفتند: نه. گفت: چون در عقل نگنجد چگونه در عقل گنجد که افلاک و کواکب، به یک نظام می‌روند بی‌مدبری حکیم قادر؟ گفتند: راست می‌گوید و در حال مسلمان شدند.^۴

این داستان، در دیوان سنایی غزنوی به گونه‌ای دیگر آمده که در همین کتاب به آن اشاره شده است:

۱- مناقب العارفين، ۴۱۰/۱، به نقل از لطائف الحکمة، چهارده.

۲- رساله فریدون بن احمد سپهسالار، ۱۱۶، به نقل از لطائف الحکمة، پانزده.

۳- لطائف الحکمة، تألیف سراج الدین محمود ارموی، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷-۱۳۵۱.

۴- لطائف الحکمة، ۵۰-۵۱.

درهم آمد کشتی، شد درزهایش، ناپدید خود بخود بنشست آنجا، بر کردان رودبار
کشتی آنگه پیش آمد، من نشستم اندرو زین سبب تا خیرم افتاد، ای پسر! معذور دار^۱

سخن شافعی در خشم

در لطائف الحکمه آمده است که مردم، در خشم چهار قسمند: «یکی، زود در خشم شود و زود بیرون آید، و دوم، زود در خشم شود و دیر بیرون آید، سوم، دیر در خشم شود و دیر بیرون رود، چهارم دیر در خشم رود و زود بیرون آید. و قسم اول بهترین اقسام است که در خبر است که «المؤمن سریع الغضب سریع الرضا»^۲ شافعی رحمه الله گوید: «من استضعف فلم یغضب فهو حمارٌ و من استرضی فلم یرض فهو شیطان»^۳.

تذکر: درباره فهم معنی خبر و سخن امام شافعی، دقتی لازم است؛ زیرا خداوند متعال در آیات متعددی ما را به صبر و تحمل دستور می‌دهد و عقل و تجربه نیز بر آن صحه می‌گذارد و هدف انبیا و صلحا و مربیان، این است که به انسان تکاپو و تحمل و بردباری بیاموزند و جامعه را به استقامت و پایدار وادار کنند ولی مؤمن باید جهت‌گیری کند و در برابر آنچه که او را هدف باز می‌دارد و لذت معنویت و حیات معقول را از او می‌گیرد، واکنش انفعالی نشان دهد و به محض رفع مانع، شادی و رضایت را در خود احساس کند و این جهت‌گیری به موقع در زمانی که ارزش‌ها به خطر می‌افتند و ضد ارزش‌ها به میدان می‌آیند، ارزش ویژه‌ای است که ایمان و زندگی شرافتمندانه او را تضمین می‌کند.

۱- دیوان سنایی غزنوی، ۲۴۲.

۲- مؤمن زود خشمگین می‌شود و زود آرام می‌گردد (خشنود می‌شود). عین روایت متن در احیاء علوم الدین، ۲- ۱۸۵ نیز مذکور است.

۳- هر کس را خشمگین کردند و خشمگین نشد درازگوش است (نادان) و هر کس را خشنود کردند خشنود نشد شیطان است.

۴- لطائف الحکمة، ۱۹۶، در احیاء علوم الدین، ۲- ۱۸۵ نیز از قول شافعی آمده است.

سخن شافعی در رنج

«باید دانست که هیچ مقصودی بی‌تعب و مشقت و رنج و محنت حاصل نشود خصوصاً امور اجسام چنانکه شاعر گوید:

وإذا كانت النفوس كباراً تعبت في مرادها الأجسام^۱
و شافعی راست درین معنی بیتی چند:

بقدر الكد تكتسب^۲ المعالي ومن طلب العلي سهر الليالي
تروم العز ثم تنام ليلاً يغوص البحر من طلب اللالي
و هر کرا بزرگی و سیادت و پادشاهی و امارت باید، بترک تنعم دنیا بیاید گفت. پوست، تا رنج دباغات نیابد کمر مهتران را نشاید و زر، تا مرآت بر آتش نگذرد، انگشتی پادشاهان را نشاید، اسب، تا رنج ریاضت نکشد مرکوب پادشاه نگردد. ماه تا رنج سفر نکشد از هلالی به بدری نرسد. همچنین آدمی تا رنج و تعب و مشقت و محنت نکشد به مهتری و سیادت و امارت نرسد، و چندان که رنج [بیشتر] بیند گنج بیش [تر] یابد»^۳.

سید محمد بخاری^۴

سید محمد بخاری به گفته حاج خلیفه در کشف الظنون از عرفا و مشایخ اسلامی است و آقای نجیب مایل هروی او را از جمله مشایخ بسیار نامبردار عصر خود -اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم- می‌داند.

این عارف بزرگ در کتاب «منهاج الطالبین ومسالك الصادقين»^۱ درباره امامان چهارگانه چنین می‌گوید:

۱- هرگاه نفس‌ها بزرگ شوند، اجسام در (رسیدن به) آرزوهایشان رنج می‌کشند.

۲- در بعضی نسخ «تکتسب» نوشته شده است، به صورت «تنقسم» نیز آورده‌اند. کلیله و دمنه، ۱۷.

۳- لطائف الحکمة، ۲۶۵.

۴- سید محمد بخاری غیر از شیخ محمد بخاری مؤسس طریقه نقشبندیّه است.

پاسخ شافعی

از امام شافعی رحمته روایت کرده‌اند که سه نفر، معطلی، مشبّهی و سَنّی پیش او رفتند، از معطلی پرسید که تو چه می‌پرستی؟ گفت: خدای را می‌پرستم که هیچ وصف ندارد. و از مشبّهی پرسید که تو چه می‌پرستی؟ گفت: خدای را می‌پرستم که او را صفاتی است مفهوم و معلوم.

و از سَنّی پرسید که تو چه می‌پرستی؟ گفت: خدایی را می‌پرستم که او را صفاتی است الهی نه بشری، صفاتی که آن را ادراک نتوان کرد به حواس و قیاس نتوان کرد به صفات ناس. شافعی به معطلی گفت: «أنت تعبد العدم»^۲. و مشبّهی را گفت: «أنت تعبد الصنم»^۳. و سَنّی را گفت: «أنت تعبد الصمد»^۴.

اهل مذاهب

«محقق بدانند اهل مذاهب مختلف، اگرچه همه طالب حق‌اند و همه، چنان پندارند که ایشان به طریقه حق‌اند هر یک به چه باز مانده‌اند؟ و ایشان را چه غلط افتاده است و در پس کدام حجاب محجوب شده‌اند و سرگردان بازمانده چنانکه گفت:

در کوی تو ره نبود، ره ما کردیم در آینه بلا، نگه ما کردیم
ما را خوش بُد عیش، تبه ما کردیم کس را گنهی بُد، گنه ما کردیم
پس طریق طالب صادق آنست که در همه احوال، خود را گفت و شنود بیهوده
محافظت کند و بغایت بپرهیزد از آن ...»^۱.

۱- منهاج الطالبین ومسالك الصادقین، تألیف نجم الدین محمود بن سعدالله اصفهانی، بین سال‌های ۶۹۵-۷۲۸ هجری قمری، به اهتمام نجیب مایل هروی با همکار سید عارف نوشاهی، تهران، ۱۳۶۴، سید محمد بخاری همان نجم الدین محمود است.

۲- «تو عدم را پرستش می‌کنی. معطلی: خدا را فاقد صفات می‌داند».

۳- «تو بت را پرستش می‌کنی. مشبّهی: صفات خدا را شبیه صفات بشر می‌داند».

۴- «تو صمد (خدای بی‌نیاز)، را پرستش می‌کنی. سَنّی: کسی است که از سنت نبوی پیروی می‌کند».

حدیث حسن

احمد حنبل: امام احمد حنبل، این حدیث حسن را از ابن عباس، روایت کرده است که: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَأَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»^۲ و شیخ بخاری در فصل «فی تهمید العذر» به آن اشاره کرده است و درباره تأثیر دوستی در حیات و مرگ می‌گوید:

سخن‌های پیران مشکین نفس بگرید زپیش و بخند زپس محبت و دوستی آدمی را از زندان تنهایی و قید و بندهای آن می‌رهاند و دل را به خدمت و گذشت آشنا می‌کند به گونه‌ای که «خود محور بودن» را از انسان می‌گیرد او را به انجام وظایف الهی تشویق می‌نماید.

تعصب در مذاهب

طالب صادق و رهرو معرفت، از دوستی و مصاحبت با کسانی که درباره مذاهب و صورت‌های ظاهری آنها، مجادله می‌کنند و تعصب می‌ورزند، دوری می‌کند، خصوصاً کسانی که در قضا و قدر، جبر و اختیار، ذات و صفات حق تعالی، تأویل متشابهات قرآن و عرض و کیفیت استواء و حرف و صوت و عقل و روح و قدم و حدوث و موارد شبیه به آنها، مخاصمت و مشاجره می‌نمایند زیرا خوض کردن در آنها بر هوای نفسانی و بی‌معرفتی و بی‌خردی دلالت می‌کند.

تو سنی کردم، ندانستم همی کز کشیدن، سخت‌تر گردد، کمند^۳

علامت صدق

۱- منبع مذکور، ۶۵.

۲- «اگر دوستی می‌گرفتم هر آینه ابوبکر را دوست خود می‌گرفتم».

۳- منبع مذکور، ۷۱-۷۲.

امام مالک بن انس در «الموطأ»، حدیث حسنی را روایت کرده که در «منهاج الطالبین» به آن اشاره شده است که: «مِنْ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنيهِ». یعنی طالب راه خدای متعال، باید درباره مسایلی بیندیشد که دلش را صفا دهد و نفسش را تربیت کند و آنچه را که او را از مسیر حق دور می‌سازد رها سازد و اگر به جدل و تعصب مشغول گردد نشانه بی‌رشدی و گمراهی و شقاوت اوست.

سودای میان‌تهی، زسر بیرون کن وز ناز، بکاه و در نیاز، افزون کن
استاد تو عشقست، چون آنجا برسی او خود، به زبان حال گوید: چون کن^۱

علاءالدوله سمنانی^۲

احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف به علاءالدوله سمنانی از عرفا و صوفیان مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری در کتاب «العروة لاهل الخلوه والجلوه»^۳ درباره امامان چهارگانه چنین گفته است:

۱- منبع مذکور، ۷۳-۷۴.

۲- احمد بن محمد بن احمد بیابانکی، معروف به علاءالدوله سمنانی، (۶۵۹-۷۳۶) صوفی مشهور وحدت شهودی (در برابر وحدت وجودی ابن عربی) است، خرقه تصوف را از شهاب الدین ابوحفص (عمر سهروردی) پوشید و دست ارادت را به نورالدین عبدالرحمن اسفراینی، (۶۳۹-۷۱۷) داد. از آثار اوست: مکاشفات، آداب الخلو، موارد الشوارد، نجم القرآن، شقائق الحقائق و حدائق الحقائق.

۳- العروة لاهل الخلوه والجلوه، تصنیف احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف به علاءالدوله سمنانی، (متوفی ۷۳۶)، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۲. اصل متن کتاب به زبان عربی بوده که شاید خود علاءالدوله یا به فاصله کمی دیگری آن را به فارسی قرن هشتم ترجمه کرده است.

امام ابوحنیفه کوفی

علاءالدوله در باب اول العروه ضمن توضیحی که درباره فرق میان علم و ادراک می‌دهد و به عجز و ناتوانی انسان در شناخت خداوند اشاره می‌کند و می‌گوید: «اما آنکه امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمته الله گفت: «سبحانک ما عبدناک حق عبادتک وما شکرناک حق شکرک ولكن عرفناک حق معرفتک». همین معنی دارد شناختن بنده، حق را. حق معرفت، آن است که بشناسد بزرگی آن حضرت و نعمت‌ها و عطا‌های [او را، سبحانه،] در حدی که از عهده بندگی او بیرون نتواند آمدن، و حق بندگی و ادای شکر او، نتواند کردن.

گر تو، وصل دوست خواهی، همچو خاک، افکنده باش

زانکه در درگاه او، ز عاجزان را، راه نیست^۱

امام مالک

مفسران و متکلمان اسلامی، در تفسیر متشابهات قرآن، با احتیاط سخن گفته‌اند، چنانکه از مالک بن انس رحمته الله سؤال شد که «إستوی»^۲ چه معنی دارد؟ فرمود لفظ «إستوی» در قرآن آمده است ولی چگونگی آن معلوم نیست و سؤال از آن، بدعت است. و من آن می‌گویم که حق تعالی فرموده است:

﴿سُبْحَنَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الزخرف: ۸۲]^۳.

«پاک و منزّه است پروردگار آسمان‌ها و زمین و پروردگار عرش از آنچه او را وصف می‌کنند».

۱- منبع مذکور، ۸۳-۸۴.

۲- اشاره است به آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. «خدای مهربان بر عرش محیط است».

۳- العروة لاهل الخلوة والجلوة، ۱۱۶.

امام مالک با احتیاط کامل از شرح و بسط «عرش» و نحوه «استواء» خداوند بر آن، خودداری کرده است.

چهار امام

اما این چهار امام را دیدم که بر متابعت مصطفی علیه التحیه والسلام، و صحابه کرام او می‌روند و هر حجتی که داشتند، همه موافق دیدم، به نقل و عقل ...

اما تابعان را متعصب یافتم از برای آنکه امام ابوحنیفه رحمته الله گفته است: «أنا مؤمنٌ حقاً»، یعنی من هیچ شکی ندارم در ایمان خود، در این وقت و حال و امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «من مؤمنم در این حال، ولی نمی‌دانم در وقت انتقال روح، از بدن و مال»^۱.

ناگفته نماند که سخن ابوحنیفه مقید به حال است یعنی ایمان امام به خداوند نباید آمیخته با شک و تردید باشد چنانکه شافعی نیز می‌گوید «در این حال مؤمنم» ولی هیچ کس سرنوشت خویش را نمی‌داند. و مؤمن مخلص و دانای صادق آنست که همیشه از زوال ایمانش بترسد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَطَاعَتِكَ»^۲.

حمدالله مستوفی^۳

حمدالله مستوفی قزوینی، یکی از مورخان و جغرافیدانان مشهور ایران در قرن هشتم هجری است که دارای آثار گرانمایی است به نام‌های: تاریخ گزیده، ظفرنامه و نزه

۱- منبع مذکور.

۲- «ای برگرداننده قلب‌ها، قلبم را بر دین و طاعتت استوار دار».

۳- حمدالله مستوفی مورخ و جغرافی‌دان معروف، (وفات ۷۵۰ ه. ق). وی از نژاد عرب بود و سلسله نسب خود را به حربن یزید ریاحی می‌رسانید، ولی افراد خاندان او سالیان دراز در قزوین سکونت داشتند از آثار او عبارتست از: تاریخ گزیده، ظفرنامه به شیوه شاهنامه و نزهة القلوب. آرامگاه وی در قزوین است.

القلوب^۱. اکنون در زمینه مولد و مدفن و سایر موارد امامان چهارگانه، در نزهة القلوب به سیر و تفرّج می‌پردازیم:

مولد شافعی (غزه)

در توصیفی از شهر دمشق، گوشواره طلایی شامات می‌گوید: «بر ظاهر دشمن کوه قاسیون است بر آن شهر مشرف و بر آن کوه، مقابر انبیاء از جمله، مغاره‌ایست که گویند قابیل و هابیل هم از آنجا کشته است و اثر خونس هنوز آنجا پیدا است. و مغاره الجوع^۲ نیز گویند، چهل پیغمبر در او از گرسنگی مرده‌اند و قصبه قالون، بر چهار فرسنگی دمشق است و از دمشق تا مصر مسافت برین موجبست از دمشق تا طبریّه بیست و دو فرسنگ باشد و از او رمله مدینه فلسطین بیست فرسنگ و از او تا غزه، یازده فرسنگ، قبر هاشم بن عبدمناف آنجاست و مولد^۳ شافعی، آنجا اتفاق افتاده است و از غزه تا مصر، هفتاد و سه فرسنگ بیابان است»^۴.

قبر شافعی در قراهه

مستوفی درباره مصر و اهمیت آن، به فصاحت سخن می‌گوید که: «و در عهد اسلام به زمان حکومت عمروعاص بر شرقی نیل، شهر فسطاط مساحت به مساحت چند نصف بغداد، اما کثرت مردم در و زیاده از بغداد شد! جهت آنکه در مصرف عمارات، به طبقات می‌سازند و بر هر طبقات ساکن می‌باشند و عمروعاص در فسطاط، عمارات عالیه کرد از جمله مسجد جامعی از سنگ رُخام^۵ کرده است و مقصوره^۱ هم از سنگ سعید برآورده و

۱- نزهة القلوب، نوشته حمدالله مستوفی، به اهتمام و تصحیح: گای لیسترانج، المقالة الثالثة، ناشر دنیای کتاب.

۲- غار گرسنگی.

۳- محل تولد و به دنیا آمدن.

۴- نزهة القلوب، ۲۵۰.

۵- رُخام: مرمر یک قطعه آن را رُخامه گویند.

تمامت قرآن به مقاری بر آن مقصوره نوشتند و در آن جامع، چهار هزار جای قنديل^۲ و روشنی بود و ولید بن عبدالملک مروان در فسطاط عمارات عالیّه فراوان کرد آن را قطایع خواندند و در فسطاط نیز جامع معتبر ساخت و عبدالله بن طاهر ذوالیمینین در آن دیار، عمارات عالیّه کرد و بر جامع‌های آنجا زیادتی افزود و در سنه «خمس و سبعین و مائتین»^۳ اکثر عمارات مصر سوخته شد خمارویه بن احمد بن طولون آن را مرمت فرمود و عمارات بسیار بر آن افزود و آن را «قرافه» خواندند و قبر شافعی در قرافه است.^۴ آنچه در مطالب بالا آمده است، نموداری است از نثری روان و شیوا که با فصاحت و بلاغت، شهرها و کشورها و رودها و جلگه‌ها و منابع طبیعی و خدادادی ترسیم گردیده است.

قطب‌الدین شیرازی^۵

قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، دانشمند و عارف قرن هفتم هجری که تألیفات فراوانی به زبان فارسی و عربی دارد در کتاب «درّة التاج»^۶.
امامان چهارگانه را چنین می‌ستاید:

۱- مقصوره: خانه کوچک - جای ایستادن امام در مسجد، محراب نماز.

۲- قنديل: مصباح، چراغ‌آویز، مشعل که از سقف آویزان می‌کنند جمع آن قنادیل است.

۳- در سال ۲۷۵ هجری.

۴- نزهة القلوب، ۲۵۱-۲۵۲.

۵- قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی کازرونی، (۶۴۳-۷۱۰ ه. ق) از دانشمندان و عارفان قرن هفتم هجری است که علم طب را از پدر و عمویش کمال‌الدین ابوخیّر و زکی رکشاوی و شمس کاتبی فراگرفت و علم هیئت و شفای ابن سینا را در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی آموخت و اصول شریعت و طریقت و حقیقت را از صدرالدین قونوی تلمذ کرد. او دارای تألیفات فراوانی به عرب و فارسی است از جمله: اختیارات مظفری - الانتصاف - شرح الکشاف - انموذج العلوم - تاج العلوم - درّة التاج - التبصرة - التحفة الشاهیّة - تحفة السعدیة، ترجمه تحریر اقلیدس و غیره.

۶- درّة التاج، تألیف قطب‌الدین شیرازی، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

بخش شافعی

«شافعی از صنعا به مکه آمد با او ده هزار دینار بود، چون به مکه رسید خیمه بزد و آن زر را بر جامه ریخت و هر کس که پیش او درمی آمد، مثنی زر، به او می داد، چون نماز پیشین شد، آن جامه را فشانند و بر وی هیچ نمانده بود. مردی شافعی را رکاب گرفت تا برنشیند، ربیع^۱ را گفت چهار دینار به وی ده و عذرش بخواه.

در بازاری تازیانه از دست شافعی بیفتاد کودکی آن را برگرفت و به او داد، به ربیع گفت هرچه دارای به او ده گفت دوازده درهم بیش ندارم، گفت به او ده. شافعی گفت: من حماد بن ابی سلیمان^۲ را دوست می دارم، به سبب آنکه روزی بر درازگوشی نشسته بود و گوزکره^۳ جامه او گسسته بود خواست که بر خیاطی فروآید تا بدوزد، خیاط گفت: فرومیار که من همچنین بدوزم چون بدوخت، ده دینار زر به وی داد و عذر خواست که دیگر ندارم»^۴.

شجاعت و ایمان شافعی در برابر خلیفه بغداد

«آورده اند که شافعی رحمه الله پیش هارون الرشید نشسته بود. مگسی بیامد و بر روی هارون نشست. هارون آن را براند. دیگر براند و باز آمد و همچنین چند نوبت می راند و باز می آمد عاقبت طیره^۵ شد و تپانچه^۶ بر روی خود زد و آن مگس را بکشت. آنگاه روی به شافعی کرد و گفت: ای امام مسلمانان خدای تعالی در آفریدن این مگس چه حکمت نهاده

۱- ابو محمد ربیع بن سلیمان بن عبد الجبار بن کامل المرادی مصاحب و راوی امام شافعی، (۱۷۴-۲۷۰ ه. ق).

۲- ابواسماعیل حماد بن ابی سلیمان یکی از اعظم فقها و استاد ابوحنیفه است.

۳- گوزه گره: نوعی گره زیبا است که مانند تکمه بر لباس زنند.

۴- درة التاج، ۵۲-۵۳.

۵- طیره: با فتح به معنی سبکی است و طیره شد به معنی خشمگین گردید به کار رفته است.

۶- تپانچه، طپانچه: لطمه زدن و سیلی زدن.

است؟ گفت تا عجز متکبران و اصحاب جبروت بدیشان نماید. و این معنی در قرآن مجید آمده است آنجا که فرمود:

﴿وَإِنْ يَسْأَلُكَمُ الدُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الظَّالِمُ وَالْمُظْلُومُ﴾ [الحج: ۷۳].

«اگر مگسی چیزی را از آنان برباید نمی‌تواند آن را از وی بازستانند ضعیف و کسی که از مگسی ضعیف‌تر بود، پس کس نبود، و تکبر و جبروت به او لایق نباشد».

و چون این معانی را در ذهن خود مصور دارد، خود را بشناسد، و از شناخت، حق حاصل شود، چنانکه مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۱. یعنی از روی مخالفت نه موافقت، چنانکه از پیش رفت. اما آنچه لایق این موضع است، آن است که چون خود را به نجاست بشناسد، خدا را به طهارت بشناسد، و چون خود را به فقر بشناسد، خدا را به غنی بشناسد که:

﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ [محمد: ۳۸].

«و خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندانید».

و چون خود را به جهل بداند، خدا را به علم بداند که:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۶].

«و خداوند می‌داند در حالی که شما نمی‌دانید».

و چون خود را به عاجز بداند، خدا را به قدرت بداند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«خدای تعالی بر هر چیز توانا است».

مالک بن انس و هارون الرشید

۱- این حدیث در کتب صوفیه نقل شده است یعنی «هر که خود را شناخت پروردگار خود را شناخته است».

«هرون الرشید از بهر مالک بن انس پانصد دینار فرستاد، چون لیث بن سعد^۱ بشنید برای مالک هزار دینار فرستاد؛ هرون الرشید بشنید و برنجید؛ گفت: من پانصد دهم و تو هزار! دخل من هر روز هزار دینار است، شرم داشتم که کمتر از دخل یک روزه، بدو فرستم»^۲.
 قطب الدین در زمینه خرید و فروش، نکاح، رضاع (شیر دادن) و چند مورد دیگر به تفصیل درباره آراء و نظریات امامان چهارگانه سخن گفته است^۳.

ضیاءالدین نخشی^۴

سید ضیاءالدین نخشی که یکی از چهره‌های درخشان سلسله چشتیه است در کتاب «سلک السلوک»^۵ خود از امامان، ابوحنیفه و شافعی چنین سخن می‌گوید:

درايت امام اعظم

شخصی چند درم را زیر درختی پنهان کرده بود و کسی آن را ببرد، چندان که جستجو کرد آن را نیافت به خدمت امام اعظم رحمته رفت و قصه را بازگو نمود. ابوحنیفه به او گفت: بازگرد تا امروز درباره کار تو بیندیشم، امام اعظم نزد طبیب آن شهر رفت و گفت: ریشه آن درخت برای کدام بیماری سودمند است؟ گفت: برای فلان مرض، گفت: در این چند روز بیماری، به تو مراجعه کرده است که تو او را به استفاده از آن، راهنمایی کنی؟

۱- ابوالحارث لیث بن سعد بن عبدالرحمن الفهمی، (۹۴-۱۷۵ هـ) یکی از یخشنده‌گان معروف بوده است.

۲- درة التاج، ۵۲.

۳- درة التاج، ۲۸۹-۲۹۰-۲۹۴-۲۹۵-۳۰۳.

۴- سید ضیاءالدین نخشی، (متوفی ۷۵۱ هجری قمری از مشایخ سلسله چشتیه است که از محضر شیخ فرید الدین ناگوری به سلک عرفان درآمد و در جوانی رهسپار هندوستان شد و در شهر (بداؤن) هند مقیم گردید، از آثار اوست: چهل ناموس - قصیده ربوبیه - داستان گلریز - لذت النساء و سلک السلوک.

۵- سلک السلوک، تألیف ضیاءالدین نخشی عارف قرن هشتم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق و تحشیه دکتر غلامعلی آریا، کتابفروشی زوار، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۹.

گفت: آری، چند روز است که به فلان کس گفته‌ام که از ریشه آن درخت بخور، امام اعظم نزد آن بیمار رفت و گفت چگونه‌ای؟ گفت: خیلی بیمارم و درد و رنج می‌کشم، گفت: اگر می‌خواهی این بیماری از تو دور شود درم‌هایی را که از زیر فلان درخت برده‌ای به صاحبش برگردان.

«نخشبی! چند ذکر زحمت خود خلق را هیچ زحمتی مرسان
گر بخواهی که زحمت نرسد هیچ کس را تو زحمتی مرسان»^۱

شافعی و نیایش

زمانی امام شافعی رحمته برای اقامت سنت، نزد ابوالحسن مزین^۲ آهسته لب می‌جنبانید و دعا می‌کرد، مزین گفت: ای خواجه یک ساعت لب ساکن دار، تا بریده نشود. شافعی گفت: لب من بریده شود بهتر از آن است که ذکر حق تعالی، ساکن و خاموش گردد.

«نخشبی! یاد حق، قوی چیز است گفت بی‌ذکر، جمله خاموشی است
هرچه از یاد حق، برون باشد آن نه یاد است، آن فراموشی است»^۳

احمد افلاکی

شمس‌الدین احمد الافلاکی العارفی، عارف قرن هشتم هجری در کتاب «مناقب العارفین»^۴ دربارهٔ امامان چهارگانه چنین می‌گوید:

شافعی و نعمان ثانی

۱- سلك السلوك، ۱۴۱.

۲- ابوالحسن مزین عارف مشهور، از یاران سهل تُستری (شوشتری) و جنید بغدادی بود، قشیری درگذشت او را در سال ۳۲۸ هجری می‌داند.

۳- سلك السلوك، ۱۰۹.

۴- مناقب العارفین، جلد ۱-۲، تألیف شمس‌الدین احمد الافلاکی العارفی، به کوشش تحسین یازیجی، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ناشر دنیای کتاب.

افلاکی به هنگام نقل قول از بزرگان و دانشمندان و عارفان، آنان را به ابوحنیفه ثانی و شافعی دوم معرفی می‌کند و در آثار نویسندگان و شاعران، بارها این تشبیه صورت گرفته است چنانکه می‌گوید: روایت چنان کردند که روزی قاضی سراج‌الدین اُزموی رحمته که در جمیع علوم عقلی و نقلی شافعی ثانی بود از چند فن معتبر، مسایل مشکل و نُکت غراً، استنباط کرده، مستحضر گشت و به شاگردان خود تفهیم کرد که وقتی که مرا در مجمع اُمرأ و فُضلاً با حضرت مولانا اتفاق افتاد، می‌خواهم که فضیلت و چستی خود را به وی بنمایم، تا معلوم کند که دانشمندی چیست؟^۱

همچنان خدمت ملک المدرسین، زبده المتأخرین، بحر المعقول و المنقول، الجامع بین الفرو والأصول، مولانا زین الملة والدین عبدالمؤمن التوقاتی رحمته، که استاد اکابر علوم و نادر ممالک روم بود و او را نعمان ثانی و عَمَّان معانی خواندندی و در عمل تقوی و علم فتوا، ابویوسف دوم^۲ و این بنده هم از شاگردان کم‌تر اوست، روزی در مجمع علمای توقات در مدرسه معین‌الدین پروانه روایت کرد ...^۳.

مولانا با این پاسخ، بلند نظری و وسعت اندیشه و خدامحوری اسلام را به حسام الدین چلبی نشان می‌دهد، و به او گوشزد می‌کند که دین، مارواء تعصب‌ها و تنگ نظری‌ها است، عبادت چه بر م بنای مذهب حنفی یا شافعی یا ... باشد، باید آدمی را از شرک دور کند و به توحید برساند و قلب او را از آلودگی‌ها پاک سازد تا بتواند انوار الهی را در خود جای دهد و وسوسه‌های شیطانی را براند.

مذهب نقش بندیان

۱- منبع مذکور، ۴۱۰.

۲- ابویوسف شاگرد برجسته ابوحنیفه بوده است.

۳- مناقب العارفین، جلد ۱، ۵۵۹.

عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸) گوید: «طریقه ایشان (نقش بندیان) اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت از احکام شریع و اتباع سنن سید المرسلین صلی الله علیه و آله و دوام عبودیت که عبارت است از دوام آگاهی به حق -سبحانه- بی مزاحمت شعور به وجود غیری»^۱.
شیخ عبدالله دهلوی (متوفی ۱۲۴۰ ق) گفته است: «حاصل این طریقه شریفه، دوام حضور و دوام آگاهی است به حضرت ذات الهی -سبحانه- با التزام عقیده صحیحیه موافق اهل سنت و جماعت و اتباع سنت نبویه»^۲.

احمد طاهری عراقی درباره عقاید مذهبی نقش بندیان، می گوید:

«... عقاید غلاه، در میان بعضی صوفیه، راه یافته بود. برخی از درویشان، مقید به آداب شرع و عرف نبودند. و این، همه مسلمانان معتقد و پیروان سنت و جماعت را بیمناک کرده بود که مبدا آثار شریعت و سنت از میان برود. و چنان که قبلاً اشاره کردیم طریقه نقش بندی، عکس العملی بود در برابر این اوضاع. طریقه یی که سنی خالص است و اساس آن حفظ آداب شریعت است و تقید به سنت و دوری از بدعت. و گفتیم که طریقه نقش بندی یک جریان اصلاحی در تصوف و دین بود. بهاء الدین، همه آداب و رسوم و شعائر رایج صوفیه را چون ذکر جلی و خلوت و عزلت و سماع و ... را ملغی کرد و هر چه را از دایره مسلمانی بیرون بود و رنگی از بدعت^۳ داشت باطل شمرد»^۴.

الهام از سخن امام شافعی

عبدالرحمن جامی از مشایخ نقش بندیه، با الهام از سخن امام شافعی، می گوید:

۱- پژوهشی درباره روح و شبح، ۴۳، به نقل از نفحات الانس جامی، ۴۶۳.

۲- قدسیه (کلمات بهاء الدین نقشبند)، تألیف خواجه محمدبن محمد پارسای بخارایی، مقدمه و تصحیح و تعلیق از احمد طاهری عراقی، ناشر کتابخانه طهوری، آذرماه، ۱۳۵۴، ص ۵۱.

۳- این سخن نظر آقای احمد طاهری عراقی است، سخن درباره بدعت زیاد است و اگر به قرآن مجید و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و صلحا بنگریم آثار بدعت را آشکارا می بینیم.

۴- قدسیه، ۲۵.

رفض اگر هست، حبّ آل نبی رفض فرض است، بر ذکّی و غبی
 رفض نی بد، ز حبّ آل عباس بدی آن، ز بغض اهل و فاست
 بغض آنان که مُقتدا بودند سابقان ره هُدی، بودند^۱

ملاحسین واعظ کاشفی که با راهنمایی عبدالرحمن جامی به طریقت نقش بندی روی آورد بر مذهب امام ابوحنیفه بود و در اغلب نوشته‌ها و آثارش، صحابه و خلفا را ستوده و رساله‌ای در فقه حنفی نوشته است، اگرچه به علت نوشتن کتاب «روضه الشهداء کاشفی» و «فتوت‌نامه» قاضی نورالله شوشتری^۲ و گروهی او را شیعه می‌دانند.

درحالی‌که تعریف و تمجید و مدح علی بن ابیطالب و فرزندان‌ش، شیعه بودن کسی را ثابت نمی‌کند، چون علی خلیفه مسلمانان و از سابقان اولیه است و جز خوارج کسی منکر عظمت مقام و معنویت آن حضرت نیست. و هر کس کتاب «رشحات عین الحیات»^۳، تألیف علی بن حسین واعظ کاشفی را بخواند بدون تردید حکم می‌کند که مولانای کاشفی سنی حنفی مذهب است که در طریقت به خواجه عبیدالله احرار تمسک نموده و کتاب مذکور را در مناقب و فضایل و کرامات قصار او، و بزرگان سلسله نقش بندیده، تألیف کرده است.

شاه نعمت‌الله ولی^۴

۱- سلسله الذهب، هفت اورنگ، ۱۴۶.

۲- قاضی نورالله شوشتری، نویسنده کتاب مجالس المؤمنین که می‌کوشد هر کسی را که ابیاتی در مدح خاندان پیامبر ﷺ سروده است به عنوان شیعه معرفی کند از این رو عده‌ای او را «شیعه‌تراش مشهور» لقب داده‌اند.

۳- رشحات عین الحیات، تألیف مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، (۸۶۷-۹۳۹ هـ)، با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغیر معینیان، جلد اول، ص ۸۵.

۴- سید نورالدین نعمت‌الله بن عبدالله از عرفای معروف قرن هشتم و نهم هجری است، (۷۳۱-۸۲۷ تا ۸۳۴)، مقدمات علوم را نزد شیخ رکن الدین شیرازی فراگرفت و علم بلاغت را بر شیخ شمس‌الدین مکی و حکمت را بر سید جلال خوارزمی و اصول فقه را بر قاضی عضدالدین ایجی آموخت و چند سفر به مکه و مدینه کرد

سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی که از صوفیان مشهور وحدت وجودی قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری قمری است ضمن اینکه با احترام هر چه تمام‌تر از خلفای راشدین نام می‌برد^۱ در کش و قوس‌های تعصبات مذهبی و جدل‌ها و تنگ نظری‌ها فرقه‌گرایی، اندیشه خود را آزاد می‌سازد آنچنان که در غزلی چنین می‌گوید:

مذهب جامع

دوست‌دار صحابه‌ام به تمام یار سنی و خصم معتزلی
مذهب جامع از خدا دارم این هدایت بود مرا ازلی
نعمت اللهم و زآل رسول چاکر خواجه‌ام خفی و جلی (۱۴۹۹)
در غزلی شیوا، چنان با وجد و شور سخن می‌گوید که مجالی به قراردادهای اسارت‌بار فکری نمی‌دهد تا نمودش را با دفاعیات یک‌جانبه، اثبات کند.

کیمیای خاک

ما خاک راه را، به نظر، کیمیا کنیم صد درد را، بگوشه چشمی، دوا کنیم^۲
در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم بنگر که در سراچه معنی، چها کنیم
رندان لآبالی و مستان سرخوشیم هشیار را به مجلس خود، کی رها کنیم
موج محیط و گوهر دریای عزتیم ما میل دل، به آب و گل آخر، چرا کنیم

و در مکه از دست شیخ عبدالله امام یافعی خرقه پوشید. سید در پایان عمر در قریه ماهان کرمان اقامت گزید و به تربیت و ارشاد پرداخت. سلسله طریقت او را نعمت‌اللهیه می‌گویند شاه نعمت‌الله علاوه بر اشعار عرفانی دارای رسایی در شرح رموز تصوف است.

۱- کلیات اشعار شاه نعمت‌الله ولی، به سعی دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، سال ۶۷، چاپ سوم، شماره غزل ۱۴۹۹، صفحه ۶۸۸-۶۸۹.

۲- حافظ در مطلع غزلی می‌گوید:

آنانکه خاک را، به نظر، کیمیا کنند آیا بود، که گوشه چشمی، به ما کنند

دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ سوم، صفحه ۴۶.

در دیده، روی ساقی و بر دست، جام می باری بگو، که گوش به عاقل، چرا کنیم
ما را نفس، چو از دم عشق است، لاجرم بیگانه را، به یک نفسی، آشنا کنیم
از خود برا، و در صف اصحاب ما، خرام تا سیدانه، روی دلت، با خدا کنیم^۱

آینه شافعی و حنفی

در قطعه‌ای درباره کیش و مذهب خویش، با احترام از شافعی و ابوحنیفه، سخن می‌گوید و وجود خود را آینه انعکاس افکار و علوم شافعی و ابوحنیفه می‌داند.

پرسند زمن، چه کیش داری ای بی‌خبران چه کیش دارم؟
از شافعی و ابوحنیفه آینه خویش، پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدّند من مذهب جدّ خویش دارم^۲

عبدالرحمن جامی^۳

نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعر و نویسنده و عارف مشهور قرن نهم هجری که از مشایخ نقش بندیه بوده است، در هرات به خدمت عارف وارسته سعدالدین کاشغری

۱- کلیات اشعار شاه نعمت الله، صفحه ۵۴۸. ۱۱۹۴ شماره غزل است.

۲- کلیات اشعار شاه نعمت الله، صفحه ۸۵۹. ۸۶ شماره قطعه است.

۳- مولانا نورالدین عبدالرحمن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد حنفی جامی، (۸۱۷-۸۹۸)، از شعرا و نویسندگان مشهور قرن نهم هجری است که سلسله نسبش به امام محمد شیبانی که یکی از شاگردان امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی بوده است می‌رسد. جامی تألیفات فراوانی دارد از قبیل: دیوان کامل اشعار - شواهد النبوة - لوايح - اشعة اللمعات - نقد النصوص - لوامع - تجنیس - نفحات الانس - بهارستان به تقلید گلستان سعدی - هفت اورنگ به تقلید خمسه نظامی.

رسید و دست ارادت به او داد و درمرو به سلک مریدان خواجه عبیدالله احرار از بزرگان طریقت نقش بندیه، درآمد.

مذهب جامی

تمامی تذکره‌نویسان و مورخان، جامی را اهل سنت می‌دانند و می‌گویند که وی مقلد امام ابوحنیفه بوده است، جامی در اعتقادنامه خویش که به درخواست فرزند خواجه عبیدالله احرار سروده است، درباره مذهب خویش چنین می‌گوید:

در بیان عقاید اسلام کافی اندر بیان او و تمام
آن عقاید، که ضبطش آسان است وندر آن، خاص و عام یکسان است
هر که هست اهل سنت و دین‌دار باشد او را زحف آن، ناچار^۱
در غزلی مذهب بی‌رنگی را می‌جوید که خالی از غبار تعصب‌ها است و همه ادیان
الهی را بازتاب لطف الهی می‌شمارد.
با همه روی زمین، متّقم در همه دین مشرب عشق تو بُشُست از دل من، نقش خلاف

شافعی و محبت اهل بیت

جامی در شرح بیتی منسوب به امام شافعی، چنین می‌سراید:

مادح اهل بیت، در معنی	مدحت خویش کند، یعنی
مؤمنم، موقنم، خدای‌شناس	وز خدایم بود، امید و هراس
از کجی‌ها در اعتقادم، پاک	نیست از طعن کج نهادم، پاک
دوستدار رسول و آل ویم	دشمن خصم بدخصال ویم
جوهر من، زکان ایشان است	رخت من از دکان ایشان است
همچو سلمان، شدم زاهل البیت	گشت روشن، چراغ من، زان زیت ^۲

۱- دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، انتشارات پیروز، صفحه ۱۹۱.

۲- زیت: روغن، روغن چراغ.

أنا مولى لهم و مولى القوم	كان منهم ولا أخاف اللوم ^۱
مست عشقند عاشقان، دایم	لا يخافون لومة اللائم ^۲
چون بود عشق عاشقان، درسم	کی زکید مُنافقان، ترسم
این نه رفض است، محض ایمان است	رسم معروف اهل ایمان است
رفض اگر هست حبّ آل نبی	رفض فرض است، بر ذکی ^۳ و غبی ^۴

وللشافعی

لوكان رفضاً حبّ آل محمد	فليشهد الثقلان إنني رافضي ^۵
شافعی آن که، سنت نبوی	زاجتهاد قویم اوست، قوی
به زبان فصیح و لفظ متین	گفت در طی شعر سحر آیین
گر بود رفض، حبّ آل رسول	یا تولا، به خاندان بتول
گر گوا باش، آدمی و پری	که شدم من، زغیر رفض، بری ^۶

آنچه را که جامی از امام شافعی نقل می‌کند جلوه‌ای است از دوستی و علاقه شدید آن انسان وارسته نسبت به آل رسول خدا ﷺ، آنچنان که حاضر است به علت ارتباط قلبی با اهل بیت، هر تهمتی را بپذیرد.

گلی چون شافعی و لالة نعمانی^۱

- ۱- «من بنده ایشانم و بنده قوم هم از ایشانست و از سرزنش نمی‌ترسم».
- ۲- ﴿يُجْلِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴]. «در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش سرزنشگری نمی‌هراسند».
- ۳- ذکی: با ذکاوت.
- ۴- غبی: نادان، کندذهن، کم‌هوش.
- ۵- اگر دوستی آل محمد رفض است پس جن و انس گواهی بدهند که من رافضی هستم. گویند: پیروان زیدبن علی حسین از آن بزرگوار خواستند که از ابوبکر و عمر بیزاری جوید و او را نپذیرفت و پیروان، وی را رها کردند و آن حضرت به دست حجاج بن یوسف شهید شد. اهل سنت آن گروه را رافضی گویند ...
- ۶- دیوان کامل جامی، ۲۰۳-۲۰۴.

مولانا جامی در قصیده رسای بلندی، آنچنان با شور و حرارت از پیامبر ﷺ سخن می‌گوید، که گویی مرواریدهای الفاظ و معانی را از دریای بیکران عشق و محبت الهی برمی‌چیند و با غواصی عاشقانه گوهرها را از صدف‌ها جدا می‌سازد و در گشت و گذار از گلزار وجود، گل شافعی را می‌بوید و لاله نعمانی را نظاره‌گر می‌شود:

از او شد عقل کُل دانا، زهی امی ناخوانا	که خوانند ابجد ابراهیم و آدم در دبستانش
قلم نبسوده انگشتش، ولی بر لوح ختمیت	خطی باشد محقق، بهر نسخ جمله ادیان‌ش
به یثرب کن طلب، سرچشمه حکمت، که شد غرقه	زموج غیرت، افلاتون یونانی و یونانش
ابوالقاسم بود هادی، که باشد بوعلی باری	که از بهر خلاص خویش، پویی راه طغیان‌ش
مشو، قید نجات او، که مدخلوست قانونش	مکش رنج شفای او، که معلومست برهان‌ش ^۲
گذر بر بوستان شرع و دین کن، تا بهر گامی	گلی چون شافعی یا لاله‌یی بینی چو نعمانش

فضل‌الله بن روزبهان خنجی^۳

فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی از علما و دانشمندان قرن نهم هجری در کتاب «سلوک الملوک»^۴ آراء و نظریات پیشروان دو مکتب از وسیع‌ترین مکتب‌های فقهی حنفی و شافعی را در مباحثی که مطابق تقسیمات معمول امروز در محدوده حقوق اساسی و اداری و مالی و جزایی جای می‌گیرد بیان می‌کند، فضل‌الله روزبهان شافعی مذهب بوده و از کتاب‌های، «أحكام السلطانية» ماوردی، «احیای علوم الدین» غزالی، «أنوار الشافعية» (الأنوار لعمل الابرار) جمال الدین اردبیلی (متوفی ۷۹۹) و «روضه،

۱- مقصود ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است.

۲- یعنی خود را در قید و بند کتاب نجات و شفای بوعلی سینا اسیر مکن و به حقیقت دین بنگر.

۳- فضل‌بن روزبهان خنجی اصفهانی، (۸۵۰، ۸۶۰-۹۲۷)، مشهور به «خواجه مُلّا» یا «خواجه مولانا» چندی از حلقه درس امام محمد سخاوی بهره‌مند شده و به حلقه دل‌بستانان شیخ جمال الدین اردستانی درآمده است از آثار اوست: سلوک الملوک - ابطال نهج الباطل - عالم‌آرا - مهمانخانه بخارا.

۴- سلوک الملوک، فضل‌بن روزبهان خنجی اصفهانی، به تصحیح و مقدمه محمد علی موحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش.

منهاج و حاوی» امام یحیی بن شرف نووی (متوفی ۶۷۶) بهره‌مند گردیده است، و در نقل اقوال حنفیان به «هدایة مرغینانی» برهان الدین ابوالحسن علی بن ابوبکر (متوفی ۵۹۳)، «محیط» رضی‌الدین سرخسی (متوفی ۴۸۳) و «عنوان الافتا» (صنوان القضا و عنوان الافتا) محمد بن محمد بن اسمعیل اشیپورقانی (متوفی ۶۴۲)، «خلاصة الفتاوی» امام ظاهر بن احمد بخاری (متوفی ۵۴۲) و «فتاوی» قاضی‌خان (فخرالدین حسن بن منصور قاضی‌خان اوزجندی فرغانه‌ای) (متوفی ۵۷۲)، استناد جسته است.^۱

اهمیت سلوک الملوک

در مورد اهمیت و ارزش حقیقی این کتاب، همین قدر یادآور می‌شویم که فقه اسلام در آن زمینه که به اصطلاح امروز حقوق خصوصی نامیده می‌شود، (نکاح، طلاق، ارث، وصیت، اموال و معاملات) بسط و توسعه فراوان یافته و کتاب‌های بی‌شمار در هر یک از این ابواب، به رشته تحریر درآمده است لیکن متأسفانه فقها کمتر به مباحث حقوق عمومی پرداخته‌اند و به همین جهت کتاب‌ها در زمینه حقوق اساسی و اداری و قوانین مالیاتی و قوانین کیفری و احکام مربوط به جنگ و صلح در زبان عربی هم معدود است و در فارسی به جرأت می‌توان «سلوک الملوک» را کتابی منحصر به فرد و بی‌همتا معرفی کرد. آری کتاب‌هایی به عناوین اسمی مشابه، مانند، سیر السلوک، نصیحة الملوک، تحفه الملوک و غیره در دست داریم لیکن این کتاب‌ها که نمونه کامل آن «سیاست‌نامه» خواجه نظام الملک است - که بر وفق الگوی خدای‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها عهد ساسانی تألیف شده‌اند - کاری به بحث در زمینه‌های فقهی ندارند و بیشتر به اندرزنامه‌هایی می‌مانند که بر مبنای آداب و رسوم با بهره‌گیری از روش و تجارب

۱- سلوک الملوک، ۲۸.

خسروان سلف برای تقویت فکر و رهنمایی و توجه دادن پادشاهان عصر، نوشته می‌شود.^۱

اینک به کتاب «سلوک الملوک» روی می‌آوریم و خوانندگان گرامی را با مطالب ارزنده آن درباره مذاهب حنفی و شافعی آشنا می‌کنیم:

اجتهاد و مراد از آن

به اتفاق مذاهب، اجتهاد جایز است و عمل کردن به آن واجب، داود ظاهری، اجتهاد را روا نمی‌داند. علمای حنیفه گفته‌اند: اجتهاد، افتعالی است از جهد به نصب جیم، و آن تعب و رنج است در نفس، یا قوه مفکره، یا ضعیف گردانیدن از برای طلب مقصود و اصل در اجتهاد، قول معاذ بن جبل رضی الله عنه است که چون حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را قاضی یمن ساخت، از او پرسید که اگر در واقعه‌ای ترا به دستور خدا و رسول آگاهی نباشد چه می‌کنی؟ معاذ گفت: «اجتهد برایی» یعنی اجتهاد به رأی خود می‌کنم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را پذیرفت. و این دلیلی است بر صحت اجتهاد.^۲

شرایط اجتهاد در مذهب حنفی

علمای حنیفه در تعریف «اجتهاد» دو نظر دارند؛ بعضی گفته‌اند: اجتهاد بذل مجهود است در طلب مقصود. و بعضی می‌گویند: بذل وسع و طاقت است، در طلب حکم شرعی.^۳ در «هدایه» آمده است که: مجتهد باید به علم «اصول فقه»^۱، «فقه» و «حدیث»

۱- سلوک الملوک، ۲۹-۳۰.

۲- منبع مذکور، ۱۰۰.

۳- منبع مذکور، ۱۰۰.

کاملاً آگاه باشد، به گونه‌ای که در جایی که «منصوص علیه» است به «قیاس» مشغول نگردد و صاحب قریحه‌ای باشد که با آن قریحه، عادات مردم را بداند، زیرا بعضی از احکام هست، که بناء آن بر عرف و عادت است.^۲

مجتهد باید چه چیزهایی بداند؟

در «صنوان الافتاء» حنفیه آمده است که: مجتهد باید از احکام شرعیه کتاب و سنت آگاه باشد و معانی خطابات شرع بر مبنای شناخت اقسام کتاب‌ها و مصادر و موارد مربوط را نیک، بفهمد و وجوه عمل به کتاب و سنت و قیاس را به خوبی بشناسد. و شیخ الاسلام شمس الائمة سرخسی گفته است: هرگاه که «مبسوط» را حفظ کند و مذاهب متقدان بداند می‌تواند اجتهاد کند. و بعضی گویند که شرط مجتهد آن است که، به انواع حجت‌های شرعیه و عقلیه که موجب علم است آگاه باشد و اسباب شرایع، از اصول و فروع دین مانند عبادات موقته و غیر موقته و کفارات و حدود و معاملات و احکامی که حق الله است «از فرایض و واجبات و سنن و نوافل و رخصت‌ها و عزیمت‌ها و معنی احکام الفاظ به قدری که متناول گردد، مانند عام و خاص و مؤول و مشترک و ظاهر و نص و مفسر و محکم و حقیقت و مجاز و صریح و کنایت و اقسام دلالت و ... بشناسد»^۳.

شرایط اجتهاد در مذهب شافعی

در «انوار الشافعیة» شرایط اجتهاد چنین آمده است:

۱- اصول فقه: ادله اجمالی فقه و راه‌های استفاده از جزئیات آنست. در تعریف اصول الفقه آمده است: «أصول الفقه ادلة الفقه الإجمالية وطرق إستفادة جزئیاتها».

۲- منبع مذکور، ۱۰۰-۱۰۱.

۳- منبع مذکور، ۱۰۰-۱۰۲.

۴- از مباحث اصلی علم اصول فقه هستند مانند مفهوم و منطوق، اقسام آنها دلالت و اقسام آن، وضع، حقیقت و مجاز، کنایه و تعریض و غیره.

اول - علم به کتاب الله (قرآن) و ادراک آیات احکام.

دوم - علم به سنت رسول الله ﷺ در زمینه احکام: و شرط است که از کتاب و سنت، خاص و عام و مطلق و مقید و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ را بداند و سنت متواتر و آحاد و مرسل و مسند و متصل و منقطع و حال راویان از نظر جرح و تعدیل بفهمد.^۱

سوم - باید اقوال علمای صحابه و تابعین و غیره را بداند و به اجماع و اختلاف آگاه باشد.

چهارم - قیاس جلی و خفی را بشناسد و قیاس صحیح و فاسد را از هم تشخیص دهد.

پنجم - آگاهی و آشنایی به قواعد لغت و زبان عرب.^۲

مفتی کیست؟

مفتی به معنی کسی است که در مسایل شرعی فروع دین، فتوا و نظر می‌دهد، مفتی دو نوع است: مفتی مجتهد که از اجتهادات خود خبر می‌دهد مانند امام ابوحنیفه رحمته الله علیه که پادشاه باید به فتوای او عمل کند و مفتی مقلد که از کتب معتبره، استنباط حکم می‌کند، کتاب‌هایی مانند «هدایه»، «خلاصه»، «قاضی‌خان» در فقه حنفی و «حاوی»، «منهاج»، «روضه»، «کبیر» و «انوار» در فقه شافعی.

شرایط مفتی در مذهب حنفی

در کتاب «خلاصه حنفیه» گوید:

۱- همه موارد ذکر شده مصطلحات علم اصول الفقه می‌باشند.

۲- منبع مذکور، ۱۰۳.

«إِنَّ الْمُفْتِيَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَدْلًا عَالِمًا بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ». یعنی: «سزاوار آن است که مُفتی، عادل و عالم به کتاب و سنت باشد». و در کتاب «قنیه» آمده است که مُفتی، تا دلیل مسأله را نداند و مأخذ اجتهاد پیش او معلوم نباشد، جایز نیست که فتوا^۱ دهد.

و صاحب «قنیه»، از عصام بن یوسف، روایت می‌کند که: من در ماتمی بودم و در آنجا چهار کس از اصحاب ابوحنیفه رحمته الله حاضر بودند، ابویوسف، زفر، عافیه و شخصی دیگر، گویند قاسم بن معن نیز آنجا بود آن چهار نفر به اتفاق گفتند: «حلال نیست کسی به قول ما فتوا دهد مادام که نداند از کجا می‌گوییم». اکثر علمای حنفیه برآنند، که مُفتی باید مجتهد باشد و اگر مجتهد نباشد و به طریق نقل از کتب مصحّحه روایت کند، می‌توان به فتوای او عمل کرد^۲.

شرایط مُفتی در مذهب شافعی

در کتاب «أنوار الشافعية» شروط مفتی، چهار امر است:

اول اسلام - زیرا که کافر در امور دینی، امین نیست.

دوم تکلیف - زیرا که بر کودک و دیوانه، اعتماد نیست.

سوم عدالت - زیرا که در دین، سخن فاسق معتبر نیست.

چهارم تیزهوشی و تَبَقُّظ و اجتهاد و قوّه ضبط و حفظ کردن.

اگر مجتهد عادل نباشد، لازم است که به فتوای خود عمل کند و عالم که به مرتبه اجتهاد نرسیده باشد، حکم عامی دارد.

تقلید از مجتهد مرده

۱- فتوا: رعایت به رسم الخط فارسی.

۲- سلوک الملوك، ۱۰۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷.

موت مجتهد، او را از اجتهاد و پیروی کردن مردم از او باز نمی‌دارد. امام رافعی قزوینی در کتاب «عزیز» که شرح مهمی بر «وجیز» غزالی است در این باره گفته است: «مردمان امروز متفقند که چون مجتهد جامع‌الشرایطی وجود ندارد، اگر مردم را از تقلید گذشتگان منع کنیم، آنان را سرگردان می‌نماییم». کسی که در مذهب مجتهدی تبهر و آگاهی فراوانی دارد ولی خود به مرتبه «اجتهاد» نرسیده است، باید به قول آن مجتهد فتوا دهد. امام رافعی می‌گوید: اگر مأخذ مسأله، آن باشد که یاد کردیم، متبهر و غیر او در این حکم، مساویند. جایز نیست که مجتهدی در فتوا و قضا، از مجتهد دیگری تقلید کند. و لازم است که مجتهد هرگاه با حادثه‌ای روبرو شود که دلی آن در خاطره‌اش نباشد، تجدید اجتهاد کند. و اگر دلیل آن به حافظه‌اش خطور کند، حاجت به تجدید اجتهاد نیست.^۱

انواع منتسبین به یکی از مکتب‌های فقهی

جماعتی که خود را به مذهب شافعی یا ابوحنیفه یا مالک یا احمد منسوب می‌کنند، چند صنفند:

اول- عوام، که تقلید ایشان از شافعی یا ابوحنیفه متفرع از تقلید میّت است.

دوم- جماعتی که به مرتبه اجتهاد رسیده باشند. و مجتهد نمی‌تواند از مجتهد دیگری تقلید کند و نسبت ایشان به شافعی یا ابوحنیفه به علت استعمال ادله و ترتیب بعضی بر بعضی در اجتهاد، بر طریق آن دو امام است.

سوم- جماعتی که متوسط باشند و به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند ولی بر اصول امام واقفند و این جماعت، مقلدان آن امامند. و مردمانی هم که از ایشان تقلید می‌کنند، مقلد آن امامند.

۱- سلوک الملوک، ۱۱۰-۱۱۱.

ابوالفتح هروی از شاگردان امام الحرمین، گفته است: مذهب عامه اصحاب در اصول، آن است که عامی را هیچ مذهبی نیست، و اگر مجتهدی بیابد از او تقلید کند، و اگر نیابد و از شخص متبحری آگاه شد در مذهب، از او تقلید نماید.

امام نووی رحمته الله در کتاب «روضه» از خطیب بغدادی، نقل می‌کند که: «سزاوار است که امام یا سلطان، از احوال مفتیان جويا شود و هر کس را که صلاحیت داشته باشد، به فتوا نصب کند و اگر صلاحیت نداشته باشد او را از این امر باز دارد»^۱.

اوصاف و آداب مفتی

مفتی باید علاوه بر شروط سابقه، با مروت، فقیه النفس، سلیم الذهن، رصین^۲ الفکر و نیکو تصرف و استنباط باشد.

مفتی می‌تواند، بنده یا آزاد، مرد یا زن، کور یا بینا، کاتب یا امی و ناطق یا لال باشد و هرگاه که بتواند بنویسد، با اشاره، موضوع مفهوم گردد.

شیخ ابو عمر بن صلاح رحمته الله گفته است: سزاوار که مفتی مانند راوی باشد و در فتوای او قرابت و عداوت و جلب نفع و دفع ضرر، تأثیر نکند، زیرا او در حکم کسی است که درباره چیزی از شرع خبر می‌دهد که به کسی اختصاص ندارد. و به فتوای او مرتبط نیست الزامی و التزامی، به خلاف حکم قاضی.

و صاحب «حاوی» گفته است: هر گاه مفتی در فتوای خود با شخص معینی دشمنی پیش گیرد و با او معانده کند، فتوای او در شأن آنکس مردود است، همچنان که شهادت او در حق دشمن مردود است.

مفتی و قبول هدیه

۱- منبع مذکور، ۱۱۲.

۲- رصین: استوار - محکم.

ابومظفر سمعانی رحمته الله گفته است که: جایز است که مفتی از مردمان هدیه قبول کند، به خلاف قاضی و بر امام واجب است که جهت مفتی، مقداری را در نظر بگیرند که او را بی نیاز دارد از کاسبی کردن^۱.

تقلید

مؤمن عامی باید در احکام شرعیه، از مجتهد عالمی، تقلید کند. امام ابوحنیفه رحمته الله در کتاب «مجمع العلوم» گفته است: تقلید، عبارتست از اتباع مرد جاهل از علم و ورع مرد عالم، بدون داشتن شک و تردید، بر طریق جزم. و این تقلید از آن عامی است و شایسته اهل اجتهاد، نیست^۲.

قضا چیست؟

قضا، در لغت به هفت معنی آمده است: اول الزام، و قاضی را از آن جهت قاضی گویند، که خصم را ملزم می کند. دوم حکم، و اصل او «قضای» بوده و یا، زیرا که فعل آن «قضیت» است و آیه:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهَهُ﴾ [الإسراء: ۲۳].

سوم به معنی فراغ، چنانکه گویند: «ضربه فقضی علیه». یعنی او را در جای کشت، گوئیا از او فارغ شد. چهارم به معنی قتل، چنانکه گویند: سَمُّ قَاضٍ، سَمِّ قَاتِلٍ. پنجم به معنی موت، قضی نجه یعنی مات (مرد). ششم به معنی ادا، و ادا و قضا مترادفند. گویند: «أدى دینه وقضی دینه» غیر از آن که «ادا» را گاهی در غیر واجب و «قضا» را در واجب استعمال می کنند. هفتم به معنی احکام (محکم گردانیدن) قال الله تعالی:

﴿فَقَضَلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ﴾ [فصلت: ۱۲]^۱.

۱- منبع مذکور، ۱۱۲-۱۱۴.

۲- منبع مذکور، ۱۱۸.

«هفت آسمان را محکم گردانید»^۲.

معنی اصطلاحی قضا

قضا، در شریعت عبارت است از فصل خصومات و قطع منازعات. قاضی در عرف شرع، کیاست که فاصل خصوم باشد و مبین محق باشد از مبطّل. یعنی قاضی باید به خصومت و شکایت، پایان دهد و صاحب حق و ناحق، را مشخص کند. و این تعریف قاضی است نزد علمای حنفیه.

تعریف قاضی نزد شافعیان آن است که قاضی، کسی است که از طرف امام و سلطان یا خلفای ایشان در نصب، قدرت الزام خصوم جهت اداء حق باشد.

نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره قضا

امام ابویوسف شاگرد ممتاز و برجسته ابوحنیفه، سندی را بیان می‌کند که عمر بن خطاب به ابوموسی اشعری نوشت: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْقَضَاءَ فَرِيضَةٌ مُحْكَمَةٌ وَسُنَّةٌ مَتَّبَعَةٌ». یعنی: «اما -بعد- به درستی که قضا فریضه‌ای محکمه و سنتی متبعه است». فقیه ابواللیث رحمته الله در «مبسوط» گفته است: قضا را از آن جهت فریضه محکمه گفت، که حق تعالی فرموده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ﴾ [النساء: ۱۰۵].

«ما کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم حکم کنی».

و آیات دیگر، و آن را سنت متبعه گفته زیرا که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت، قضا و داوری فرموده است، پس اتباع و پیروی او واجب باشد.^۳

۱- البته محکم کردن با حکم و فرمان تکوینی.

۲- سلوک الملوک، ۱۲۱.

۳- سلوک الملوک، ۱۲۲.

ابوحنیفه و قضا

در کتاب «خلاصه» از «شرح شافعی» نقل کرده است که: طلب قضا نزد اکثر علما به هیچ حال مُباح نیست و این قول شیخ کرخی و خصّاف و علما عراق است و ابوحنیفه رحمته الله این را اختیار فرموده زیرا که او از قضا امتناع نموده است تا آنکه او را تازیانه‌ها زدند. و امام محمد (شیبانی) رحمته الله از پذیرفتن قضا خودداری کرد تا اینکه او را پنجاه روز بند کردند. و مشایخ بلاد ما گفته‌اند: کسی که از خطرهای نفسانی درامان باشد، قبول منصب قضا برایش اشکالی ندارد، زیرا صحابه و تابعیان و آنان که بعد از ایشان بوده‌اند از سلف و علمای دین، قضا را بدون هیچ اکراهی پذیرفته‌اند. و در حدیث آمده است که قاضیان سه کس‌اند: یکی در بهشت است و دو در دوزخ، اما آن دو که در دوزخند یکی آن که او را علم باشد و برخلاف علم خود عمل کند. و یکی جاهل که بی‌علم عمل نماید. و اما آن قاضی که در بهشت است آن است که او را علم باشد و به علم خود عمل کند.^۱

شرایط قاضی در مذهب شافعی

در «أنوار الشافعية» آمده است: مستحب است که قاضی، وافرالعقل، حلیم، صاحب تثبّت، خداوند فطنت و رأی و وقار و سکینه باشد، و جَبّار نباشد که شاکیان از او بترسند و ضعیف نباشد که او را تحقیر کنند و در او طمع نمایند و قریشی باشد، و رعایت علم و تقوا، از رعایت نسب مهم‌تر است ...^۲.

روش زندگی و برنامه کار قاضی در مذهب حنفی

در «هدایه» درباره آداب قاضی بعد از نصب در مذهب حنفی، گفته شده است که: کسی را که قاضی می‌کنند باید به دیوان قاضی پیش از خود نظر کند و آن خریطه‌ایست که در آن

۱- منبع مذکور، ۱۲۷-۱۲۸. =

۲- منبع مذکور، ۱۴۲.

سجل‌هاست، و مراد از سجل کتاب حکم است، خواه آن بیاض‌ها^۱ از بیت‌المال باشد یا مال شاکیان یا مال قاضی. دیگر اینکه به حال زندانیان رسیدگی کند و هر کس که به حقی اعتراف کند آن را لازم بداند و آنکس که حقی را انکار کند قول او را نپذیرد مگر با اقامه برهان و دلیل. و اگر کسی دلیل و بینه‌ای نیاورد، در حکم او تعجیل نکند تا وضع روشن شود. و در امانت‌ها و وقف‌هایی که در دست قاضی سابق بوده است نظر کند و حکمش بر مبنای اقامه بینه صادر شود و یا اینکه صاحب ید، به آن اعتراف کند و لازم است آن را به مقرر له برگرداند چون صاحب حقیقی آن چیز است. و از برای حکم در جایی ظاهر بنشیند تا جای او بر غربا پوشیده نگردد، و در مسجد نشیند و مسجد جامع، اولی است او اگر در خانه نشیند باکی نیست ... و حاضر نشود در هیچ دعوتی مگر دعوت عام. و دعوت خاصه آن است، که اگر صاحب دعوت بداند که قاضی حاضر نمی‌شود آن دعوت نکند. و بر جنازه حاضر شود و از مرض عیادت کند ...^۲.

نظر شافعی در نصب قاضی

در «أنوار الشافعية» آمده است: باید امام یا سلطان چون کسی را قاضی کنند، فرمانی را برای او بنویسد و وظایف او را در آن شرح دهد و دو نفر نیز آن را امضاء کنند، و گواهان با او بیرون روند و مردم را باخبر نمایند و اگر گواه گیرد و فرمان ننویسند کافی است و اگر بنویسد و گواه نگیرد کافی نیست.^۳

آشنایی قاضی با محیط کار خود

مستحب است که قاضی درباره حال علمای شهری که او را در آن قاضی ساختند، تحقیق کند و عدول و انسان‌های وارسته و عادل را بشناسد؛ مستحب است که قاضی اولاً

۱- بیاض: نوشته، دفترچه یادداشت.

۲- منبع مذکور، ۱۴۳.

۳- منبع مذکور، ۱۴۴.

در کار زندانیان سؤال نماید و علت حبس آنان را جویا شود، و اگر اعتراف به حق کند حکم او را امضاء نماید، و اگر بگوید که مرا به ستم زندانی کرده‌اند پس بر خصم و طرف او، اقامه دلیل و بینه است و بر او، سوگند خوردن^۱.

در مذاهب اسلامی برای متهم مادامی که جرمش به اثبات نرسیده است حرمت انسانی خاصی است چنانکه مستحب است که دادگاه وسیع و نیکو باشد به گونه‌ای که متهم و مردم از نظر تنگی یا گرمی یا سردی جا آزار نبینند و در معرض باد و غبار و دود و ... قرار نگیرند.

قاضی باید در حالت خشم و گرسنگی و تشنگی و بیماری دردناک و خوف و شادی زیاد و غلبه خواب و ملال و سنگینی وضو و آوردن غذایی که به آن علاقمند است حکم نکند. و مکروه است که خود به معامله و خرید و فروش پردازد بلکه لازم است که وکیلی را انتخاب نماید و مردم، آن وکیل را شناسند که نماینده اوست و این مخصوص به خرید و فروش نیست بلکه اجازه و سایر معاملات نیز همین حکم را دارد، و هر که در مجلس او بی ادبی کند او را نهی نماید و اگر قبول نکند او را تهدید نماید و زجر و تعزیر کند^۲.

از سخنان فضل الله بن روزبهان درباره حکومت اسلامی به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

خواند میر^۳

۱- منبع مذکور، ۱۴۴.

۲- منبع مذکور، ۱۴۵.

۳- غیاث الدین بن همام الدین الحسینی مشهور به خواند میر از مورخان و ادیبان نامور قرن دهم هجری است، (۸۸۰-۹۴۲)، که در هرات به دنیا آمد و در هندوستان درگذشت و در جوار مزار خواجه نظام الدین اولیاء دفن

غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی مشهور به خواندمیر، از ادیبان تاریخ‌نویسان قرن دهم هجری است که آثار مهمی دارد، از جمله در کتاب معروف تاریخی حبیب‌السير^۱ درباره امامان چهارگانه این چنین سخن می‌گوید:

ابوحنیفه و صحابه

«ابوحنیفه» به روایت بعضی از علماء ثبت از صحابه با چهار کس صحبت داشته بود با انس بن مالک در بصره و با عبدالله بن ابی‌اوفی در کوفه و با سهل بن سعد الساعدی در مدینه و با عامر بن وائله در مکه و جمعی کثیر از علماء تابعین^۲ را ملازمت کرده، به استفاده فقه قیام نموده بود»^۳.

نپذیرفتن منصب قضا

«یزید بن عمرو بن هبیره در وقتی که از قبل مروان حمار به حکومت عراقین اشتغال داشت، خواست که ابوحنیفه را قاضی کوفه گرداند و او از تقلد آن منصب ابا نموده یزید ده روز پیایی هر روز ابوحنیفه را ده تازیانه زد تا اطاعت فرمانش به جای آورد و ابوحنیفه خوردن صد تازیانه را تحمل کرده به قبول آن منصب مبادرت نفرمود و برین قیاس ابوجعفر منصور^۴ نیز هر چند آن جناب را تکلیف آن امر نمود، به جایی نرسید و به روایتی دو روز، متعهد مهم قضا گردید»^۵.

گردید از آثار مشهور اوست: تاریخ حبیب‌السير، خلاصه الاخبار و اخبار الاخیار، منتخب تاریخ و صاف، مکارم الاخلاق و مآثر الملوک، همایون‌نامه و دستور الوزراء.

۱- تاریخ حبیب‌السير فی اخبار افراد البشر، تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی المدعو به خواندمیر، از انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.

۲- تابعین: کسانی هستند که در عصر پیامبر ﷺ می‌زیسته و به خدمت آن حضرت نرسیده‌اند، مانند اویس قرنی.

۳- تاریخ حبیب‌السير، جلد ۲، ۲۱۵.

۴- ابوجعفر منصور داوینقی خلیفه دوم عباسی است.

۵- تاریخ حبیب‌السير، ۲۱۵.

مسموم کردن ابوحنیفه

در تاریخ امام یافعی مسطور است که بعضی از مورخان گفته‌اند که ابوحنیفه رحمته الله با ابراهیم بن عبدالله بن حسن در مخالفت ابوجعفر^۱ اتفاق داشت بنابر آن ابوجعفر، او را زهر داد تا از پای درافتاد و این دو بیت که ثبت می‌شود از تاریخ ولادت و مدت عمر و سال وفات ابوحنیفه رحمته الله اخبار می‌نماید نظم:

سال هشتاد ابوحنیفه بزاد در جهان، داد علم فقه، بداد
سال عمرش کشید تا هفتاد درصد و پنجهش، وفات افتاد^۲

نسب شافعی و سال و تولد و وفات او

«درین سال (أربع ومائتین - ۲۰۴) محمد بن ادریس الشافعی رحمته الله که یکی از ائمه اهل سنت و جماعت است از عالم، انتقال نمود و هو ابو عبدالله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبدمناف و مطلب بن عبدمناف، عمّ عبدالمطلب است و عبدالمطلب جدّ شرف دودمان لوئی^۳ بن غالب است، بنابر آن امام شافعی را ابن عمّ النبی گویند؛ و امام شافعی از طرف امّهات آباء خود نیز هاشمی بود زیرا که جمعی کثیر از مورخان نقل نموده‌اند که مادر سائب، شفا بود بنت ارقم بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف و مادر شفا، خلیده است بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف و ایضاً مادر عبدیزید، که شفا نام داشت، دختر هاشم بن عبدمناف بود و برین تقدیر شافعی ابن عمّه حضرت نبی الرحمة وشفعی الأمّة صلی الله علیه إلی یوم القيامة نیز باشد، زیرا که شفا بنت هاشم، خواهر عبدالمطلب است و عمه عبدالله، که پدر حضرت رسالت پناه است و امام شافعی در سنهٔ خمسین و مائه (۱۵۰) متولد گشت

۱- ابوجعفر، منصور دوانیقی خلیفه دوم عباسی است.

۲- منبع مذکور، ۲۱۵.

۳- شرف دودمانی لوئی، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و بسیاری از مورخان بر آن رفته‌اند که در همان روز که امام ابوحنیفه فوت شد امام شافعی، قدم از کتب عدم بیرون نهاد و مولدش به روایت اصحّ غزه بود از بلاد شام و مادر، او را در دو سالگی به مکه برده آنجا نشو و نما یافت و به قرائت قرآن مجید و کسب علوم قیام نمود آنگاه به بغداد شتافت دو سال در دارالسلام اقامت کرد و کتب قدیمه خود را در سلک تحریر کشید، بعد از آن به مکه رفته نوبت دیگر از آنجا به بغداد خرامید و یک ماه و نیم در آن بلده بوده به مصر شتافت و کتب جدید، در آن خطّه تصنیف نمود و هم در آن دیار ساکن بود تا در روز جمعه آخر ماه رجب سنّه مذکوره فوت شد و بعد از عصر در قرافه، مدفون گشت»^۱.

قدوه المتبحرین امام فخر رازی، در بعضی از مؤلفات خود آورده که «انه أول من صنف اصول الفقه والله تعالى اعلم بصحته»^۲.

مالک و احمد حنبل

«در سنه سته و ثلثین و مائه (۱۳۶) حصین بن عبدالرحمن بن السلمی الکوفی که در سلک اهل حدیث انتظام دارد در نود و سه سالگی فوت شد و در همین سال ربیعہ بن ابی عبدالرحمن الفقیه که از انس و سعید بن المسیب، سماع حدیث نموده بود و مالک از او روایت دارد وفات یافت و هم در این سال زید بن اسلم العدوی که به فقاہت و دانش از امثال و اقران امتیاز داشت بمثابّه که در مدینه چهل فقیه در حلقه درس او جمع می‌شدند به اجل طبیعی درگذشت. از محمد بن اسماعیل بخاری نقلست که زید بن اسلم به صحبت شریف امام زین‌العابدین سلام الله علیه آمد شد می‌نمود. و از آن حضرت استفاده می‌فرمود و در همین سال عطاء بن السائب الکوفی الثقفی که از عبدالله بن

۱- منبع مذکور، ۲۵۸.

۲- در حقیقت او اولین کسی است که اصول فقه را تصنیف کرد و خداوند متعال به صحت آن آگاه‌تر است اصول فقه ادله فقه اجمالی و راه‌های استفاده کردن از آن جزئیات آنست.

ابی‌اویفا صحابی روایت داشت، فوت شد در تاریخ امام یافعی مسطور است که «قال: احمد بن حنبل: هو رجل صالح كان يختم كل ليلة»^۱.

سید یحیی امام زیدیه و ابوحنیفه

«در سنه ثمان و تسعین (و) مأتین (۲۹۸) سید یحیی ولد حسین بن قاسم بن ابراهیم طباطبا، از عالم فنا به عالم بقا انتقال کرد و آن جناب هادی لقب داشت و در عمل و زهد و درجه، کمال یافته امام و مقتدای زیدیه شد ...^۳ و آن جناب را در فقه کتابیست «احکام» نام و اکثر احکام آن نسخه، موافق است به مذهب ابوحنیفه»^۴.

وفات مالک بن انس

و در سنه تسع و سبعین و مائه (۱۷۹ هـ) وفات ابو عبدالله مالک بن انس الاصبیحی که یکی از ائمه اربعه سنت است، در مدینه به وقوع پیوست، مالک به بطنی از خمیر که به ذوالصبح مشهور بوده منسوبست، تولدش در سنه اربع و تسعین (۹۴ هـ) اتفاق افتاد و قیل فی سنه خمس

۱- احمد بن حنبل گفت: او (عطاء بن السائب) مرد پرهیزگاری بود که هر شب قرآن را ختم می‌کرد.

۲- حبیب السیر، جزء سوم، از مجلد سوم، ۲۰۶.

۳- زیدیه: گروهی از شیعه می‌باشند که به امامت زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، بعد از وفات امام زین‌العابدین معتقدند و امامت مفضول را با وجود افضل جایز می‌شمردند و لذا با وجود افضلیت علی بن ابیطالب از نظر آنان، به خلافت شیخین (ابوبکر و عمر) معتقد بودند و می‌گفتند امامت به نص نیست بلکه هر فرد هاشمی وارع و زاهد و عالم که بر ضد امراء و سلاطین شورش کند می‌تواند امام باشد زید شاگرد و اصل بن عطا مؤسس معتزله بود و بر هشام بن عبدالملک اموی خروج کرد و در سال ۱۲۱ هـ مقتول و مصلوب شد و پس از پسرش یحیی با خلیفه به مخالفت برخاست.

۴- تاریخ حبیب السیر، جلد ۲، ۲۸۹-۲۹۰.

و تسعین^۱، مدت حیاتش به روایت اول هشتاد و چهار سال باشد. «وقال الواقدي ومات وله مائه سنه»^۲ و از مصنفات مالک «موطأ» در میان فرق، اشتها داشت^۳.

از ولادت تا وفات امام احمد بن حنبل

«و در روز جمعه از آیام اواسط ربیع الأول سنة إحدى وأربعين ومأتين، (سال ۲۴۱ هـ) ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی المروزی رحمته الله که یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است به عالم آخرت پیوست، در تصحیح المصابیح سمت تصریح یافته که ولادت امام احمد بن حنبل در بغداد فی سنة أربع وستين ومائه (سال ۱۶۴ هـ) اتفاق افتاد و او هم در آن بلده نشو و نما یافته، از شیوخ دارالسلام، استماع حدیث نمود و از آنجا به کوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام شتافت و از علماء آن بلاد، حدیث شنوده، باز به بغداد مراجعت فرمود. و در تاریخ امام یافعی مسطور است که احمد حنبل از خواص اصحاب امام شافعی بود و به قول بعضی از مورخین هزار هزار حدیث یاد داشت و زمره از کبار^۴ محدثین مانند محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری، از وی نقل حدیث نموده‌اند و عظم^۵ شأن احمد در میان بغدادیان بمثابة بود که به حسب حزر^۶ ششصد هزار سال از رجال و شصت هزار نفر از نسوان، مشایعه جنازه او کردند، مدت حیاتش ۷۸ سال بود و مدفنش باب حرب است»^۷.

۱- گفته شده است که در سال ۹۵ (فوت کرده است).

۲- واقدی گفته است که در صد سالگی مرده است. در تاریخ ابن خلکان سن مالک ۹۰ سال آمده است.

۳- تاریخ حبیب السیر، جلد ۲، ۲۳۰.

۴- کبار جمع مکسر کبیر به معنی بزرگان است.

۵- عظم: عظمت

۶- حزر: اندازه گرفتن به حدس و تخمین، دیدن زدن.

۷- تاریخ حبیب السیر، جلد ۲، ۲۷۰.

ناصر مذهب شافعی و رساله در فضایل امام

«در همین سال (۲۷۶ هـ) ابوابراهیم اسمعیل بن یحیی بن اسمعیل المزنی در مصر به عالم جاودانی انتقال نمود و او از اکابر اصحاب امام شافعی بود چنانچه روزی آن امام عالیمقام فرمود که ابوابراهیم، ناصر مذهب من است ... و در سنة تسع و ستین و مأتین (۲۶۹ هـ) عاصم الاصفهانی به جهان جاودانی شتافت و در همین سال داود بن خلف الاصفهانی که در علم حدیث و فقه شافعی، به غایت ماهر بود و فقه را از اسحق بن راهویه و ابی‌ثور، اخذ فرمود و در زهد، درجه کمال داشت و در فضایل امام شافعی رحمه الله دو رساله بر صحائف روزگار نگاشته، از عالم ناپایدار به دارالقرار شتافت»^۱.

تغییر مذهب دادن، از شافعی به حنفی

ابوجعفر محمد سلامه الطحاوی ... در اوایل حال، تبلیغ مذهب امام شافعی می‌نمود و نزد ابوابراهیم المزنی فقه می‌خواند، در آن اثنا روزی ابراهیم او را گفت که: والله از تو چیزی ظاهر نگردد و ابوجعفر از این سخن رنجیده به درس ابوجعفر بن ابی‌عمران الحنفی رفت و به مذهب امام اعظم نقل کرده، در فقاہت به درجه کمال رسیده کتابی مختصر، تصنیف نموده بعد از اتمام، روزی بر زبان راند، که خدای تعالی بر ابوابراهیم رحمت کند که اگر زنده می‌بود و این کتاب را مطالعه می‌فرمود سوگند خود را کفارت می‌داد»^۲.

محمد علی مدرس

استاد علامه محمد علی مدرس در کتاب «ریحانة الأدب»^۳ خود از امام شافعی چنین می‌گوید:

۱- منبع مذکور، ۲۸۱-۲۸۲.

۲- منبع مذکور، ۲۹۶.

۳- ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب یا کنی و القاب - س - ص، جلد سوم، چاپ دوم، تألیف استاد علامه محمد علی مدرس، کتابخانه خیام.

محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب می باشد که به جهت انتساب به جدّ عالیش شافع که به شرف حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نایل بوده به شافعی و امام شافعی معروف می باشد. ولادت او به سال یکصد و پنجاهم هجرت بعد از وفات ابوحنیفه نعمان بن ثابت در شهر غزه از بلاد شام یا در یمن یا در عسقلان واقع شد بلکه به نوشته «معجم الأدبا» و بعضی دیگر از اکابر ارباب تراجم^۱، در همان روز وفات نعمان متولد گردیده است، خاقانی نیز موافق همین عقیده گوید:

اول شب، بوحنیفه درگذشت شافعی، آخر شب از مادر بزاد
 هاشم، جدّ اعلای شافعی برادرزاده هاشم بن عبدمناف جدّ اعلای حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله بوده و در عبدمناف نسبت او و نسب آن حضرت موصول می باشد. شافعی از سن کودکی مجالست علما رغبتی وافر داشت، از آن رو که بسیار در ضیف و عسرت بود و قدرت تحصیل کاغذ نداشت هر آنچه را که از علما و دانشمندان اخذ و استفاده می کرده در روی استخوان و مانند آن می نوشته است.^۲

استادان شافعی

شافعی، در مکه از مسلم بن خالد زنجی، تفقه نمود، در مدینه از محمد بن حسن شیبانی، استماع حدیث کرد، در سیزده سالگی نزد امام مالک بن انس که دو یمن ائمه اربعه اهل سنت است حاضر و تحصیل مراتب علمیه نمود و کتاب موطأ خود مالک را، حفظ خوانده و مورد تعجب مالک گردید، او را به تقوی امر کرده و به اصول مقام عالی، مستبشرش گردانید^۳ سپس به یمن و عراق مسافرت کرد و در تحصیلات و اشتغالات

۱- اکابر ارباب تراجم: بزرگانی که بیوگرافی و شرح حال می نویسند.

۲- ریحانة الأدب، جلد سوم، ۱۶۰-۱۶۱.

۳- یعنی او را به رسیدن به مقام عالی علمی مژده داد.

علمیه اهتمام تمام به کار برد تا آنکه شهره آفاق شد. در فقه و حدیث و علوم قرآنی و حدیثیه و شعر و لغت و فنون ادبیه و معرفت کلمات صحابه و زهد و ورع و تقوی، در کتب تراجم به جلالت، موصوف و مناقب بسیاری درباره وی مذکور است و حتی بعضی از ارباب سیر کتاب مستقلی در شرح حال وی نگاشته‌اند.^۱

شافعی، بنیانگذار علم اصول فقه

موافق آنچه از سیوطی نقل شده شافعی نخستین کسی بوده که در آیات احکام و اختلافات اخبار و احادیث و اصول فقه تکلم کرده و تألیف کتاب نموده است.^۲

تألیفات شافعی

از تألیفات شافعی است:

- ۱- أحكام القرآن
 - ۲- اختلاف الحديث
 - ۳- أدب القاضي
 - ۴- أصول الفقه
 - ۵- سبيل النجاة
 - ۶- السنن در حدیث که در مصر به طبع رسیده است.
 - ۷- المُنسند که در هند چاپ شده و در هر یک از ابواب متفرقه فقهیه، کتاب مستقلی نوشته است.
- به نوشته ابن الندیم تألیفات شافعی متجاوز از صد کتاب می‌باشد و در «معجم الأدباء»، یکصد و چهل و اندی از آنها را به شماره آورده است.^۱

۱- ریحانة الأدب، جلد سوم، ۱۶۱.

۲- منبع مذکور، ۱۶۱.

شافعی و مرد عاشق

«در معجم الأدبا» گوید: شنیدم که مردی این شعر را نوشته و به شافعی داد:

سل المفتی المکی من آل هاشم إذا أشتدَّ وجدُّ بامرٍ كيف يصنع^۲

شافعی در جواب آن در ذیل همان شعر نوشت:

یداوی هواه ثم یکتّم وجدّه ویصبر فی کلّ الأُمور ویخضع^۳

فکیف یداوی والهوی، قاتل الفتی وفي کلّ یوم غصّة یتجرع^۴

پس شافعی در زیر آن رقم کرد:

فإن هو لم یصبر علی ما أصابه فلیس شیءٌ سوی الموت أنفع^۵

نگارنده گوید: نظیر این قضیه در اصمعی مذکور شد و اشعار سؤالیّه و جوابیه را نیز با اندک تفاوت کما و کیفما در آنجا نگارش دادیم.^۶

اشعار شافعی

امام شافعی، با توجه به لطافت و ظرافت طبع، اشعاری سروده است که استاد محمد زهری النجار از علمای مشهور دانشگاه اسلامی الازهر در مقدمه «الأم»^۷ تألیف امام شافعی انتساب آنها را به آن بزرگوار صحیح می‌داند. چنانکه می‌گوید:

۱- منبع مذکور، ۱۶۱-۱۶۲.

۲- از مفتی مکّه (شافعی) خاندان هاشم بپرس: اگر عشق در مردی بالا گرفت باید چه کند؟!.

۳- خواسته‌اش را مداوا کند سپس عشقش را پنهان نماید و در هر کار شکیبیا شود و فروتن گردد.

۴- چگونه مداوا کند در حال که خواسته، قاتل جوان است و در هر روزی غصه‌اش را سرمی‌کشد.

۵- پس اگر او بر آنچه بدو رسیده است صبر نکند جز مرگ چیزی برای او سودمندتر نیست.

۶- ریحانة الأدب، جلد سوم، ۱۶۲.

۷- الأم، تألیف الامام ابی عبدالله محمد بن ادريس الشافعی، (۱۵۰-۲۰۴)، الجزء الأول، اشرف علی طبعه و باشر

تصحیحه محمد زهری النجار من علماء الأزهر، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان.

المزنی شاگرد شافعی به هنگام مرگ از حال او پرسید و گفت چگونه‌ای؟! گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که آیا روحم به بهشت برده می‌شود که به او تبریک گویم یا به آتش، که او را تعزیت گویم^۱ سپس سرش را به آسمان بلند کرد و چند بیت را گفت از جمله:

ولما قسا قلبی وضاعت مذاهبی جعلت الرّجا منی لعفوك سلماً^۲
تعاطمني ذنبی فلما قرنته بعفوك ربّي كان عفوك اعظماً^۳
«اشعار شافعی که در مدایح اهل بیت عصمت^۴ - علیهم السلام - گفته بسیار و از آن جمله است:

إذا فی مجلسٍ ذكروا عليّاً وشبليہ وفاطمة الزکية^۵
يقال تجاوزوا يا قوم هذا فهذا من حديث الرافضية^۶
هربت الى مهيمنٍ من أناسٍ يرون الرفض حبّ الفاطمية^۷
على آل الرسول صلوة ربّي ولعنته لتلك الجاهلية^۸

نیز از کتاب صواعق، ابن حجر مالکی نقل شده که به شافعی نسبت داده است:

يا اهل بيت رسول الله حبّکم فرض من الله في القرآن أنزله^۱

۱- «والله لا أدري، أروحي تساق إلى الجنة فاهنتها أم إلى النار فاعزّبتها».

۲- و هنگامی که قسوت، قلبم را فراگرفت و راه‌هایم تنگ شد امیدم را نردبان بخششت قرار دادم.

۳- پروردگارا گناهم بر من بزرگ شد و هنگامی که آن را با عفو تو سنجیدم بخشش تو را بزرگتر پنداشتم.

۴- عصمت: عصمت ملکه‌ای است در وجود، که آدمی را از گناه باز می‌دارد، اهل تسنن فقط پیغمبران الهی را معصوم می‌دانند و اهل تشیع علاوه بر پیامبران، امامان را نیز معصوم می‌شمارند. و گروهی نیز عصمت را در تبلیغ رسالت می‌دانند و بس.

۵- هرگاه در مجلسی از علی و دو فرزندش (حسین و حسن) و فاطمه پاک، یاد کنند: تذکر: سکون در آخر مصراع‌های دوم ابیات برای رعایت وزن شعر است.

۶- گویند: ای قوم از این سخن بگذرید که این، از سخن رافضی است.

۷- به‌سوی پروردگار باشکوه می‌گریزم از مردمی که محبت نسبت به فاطمه را رفض می‌دانند.

۸- درود پروردگارم بر خاندان رسول و لعنت او بر آن جاهلیت باید.

کفاکم من عظیم القدر أنّ لكم من لایصلی علیکم لاصلوة له^۱
 اینگونه اشعار و مرثی بسیاری در حق حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به شافعی منسوب و
 بسط زاید خارج از وضع کتاب می باشد»^۳.

۱- ای اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، محبت نسبت به شما فرضی است که خداوند آن را در قرآن نازل کرد. اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) زنان و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز آل علی، آل عباس، آل عقیل، و آل جعفر هستند.
 ۲- برای عظمت مقام شما کافی است که هر کس بر شما درود نفرستد، نمازش صحیح نیست.
 ۳- ریحانة الأدب، جلد سوم، ۱۶۳.

فهرست منابع و مأخذ

- ۱- احیای فکر دینی در اسلام، نوشته علامه محمد اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام، ناشر رسالت قلم نشریه شماره ۶۰ مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی
- ۲- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابن سعید، تألیف محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید مبهنی، با مقابله نسخ استانبول و لنین‌گرا و کپنهاک، به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه، چاپ چهارم.
- ۳- اصحاب صحاح ستّه، تألیف محی‌الدین صالحی، مهرماه ۱۳۵۴.
- ۴- اصول فقه شافعی، ابوالوفا بن محمد بن عبدالکریم کانیمشکانی معروف به معتمدی کردستانی، انتشارات غریقی، چاپ دوم ۱۳۶۴.
- ۵- الأم، تألیف الامام أبی عبدالله محمد بن ادريس الشافعی، (۱۵۰-۲۰۴) المجلد الأول دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان.
- ۶- باقیات صالحات در فقه امام شافعی، جلد اول، تألیف مرحوم استاد ملا محمد ربیعی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۰.
- ۷- بحث در آثار و افکار و احوال حفظ، تاریخ تصوف در اسلام در صدر اسلام تا عصر حافظ، تألیف دکتر قاسم غنی، انتشارات زوآر، چاپ سوم.
- ۸- بیان الأديان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی، (تألیف ۴۸۵ هجری)، به تصحیح عبال اقبال و رساله معرفة المذاهب به قلم آقای علی اصغر حکمت، انتشارات ابن سینا.
- ۹- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، جلد اول و دوم، چاپ پنجم.

- ۱۰- تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، استاد دانشگاه تهران، انتشارات سعدی، چاپ اول پاییز ۱۳۶۸.
- ۱۱- تاریخ جامع ادیان، تألیف جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات پیرو، ۱۳۴۴ هجری خورشیدی.
- ۱۲- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ۴ جلد، تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعوبه خواندمیر، از انتشارات کتابخانه خیام خیابان ناصرخسرو، ۱۳۳۲ شمسی.
- ۱۳- تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی، تألیف عبدالله احمدیان، نشر احسان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۵.
- ۱۴- تذکرة الأولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس از دکتر محمد استعلامی، کتابفروشی زوآر، چاپ سوم ۱۳۶۰.
- ۱۵- ترجمه رساله قشیریه، تألیف ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۱۶- تمهیدات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الهمدانی ملقب به عین القضاء، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عسیران دکتر در فلسفه و ادبیات فارسی، کتابخانه منوچهری، چاپ سوم.
- ۱۷- چهار امام اهل سنت و جماعت، محمد رئوف توکلی، چاپ اول ۱۳۶۱.
- ۱۸- خلافت و ملوکیت، الامام ابوالاعلی المودودی، ترجمه خلیل احمد حامدی، انتشارات بیان، پاوه.
- ۱۹- دارالتقریب، همبستگی مذاهب اسلامی، بحث‌های علمی و اصلاحی بیست تن از پیشوایان تشیع و تسنن، ترجمه بی‌آزار شیرازی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۲۰- درة التاج، تألیف علامه قطب‌الدین شیرازی، به اهتمام ماهدخت بانویی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۹.

- ۲۱- دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، با مقدمه و حواشی و فهرست، به سعی و اهتمام مدرس رضوی استاد دانشگاه، از انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۲۲- دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی، با تصحیح حاجی سید نصرالله تقوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳- دیوان افضل الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی، با مقابله قدیم‌ترین نسخ و مقدمه و تعلیقات به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوآر ۱۳۵۷.
- ۲۴- دیوان کامل عبدالرحمن جامی، ویراسته هاشم رضی، انتشارات پیروز.
- ۲۵- دیوان، عطار نیشابوری، حواشی و تعلیقات از، م- درویش، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان.
- ۲۶- راحة الصدور و آية السرار در تاریخ آل سلجوق، تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی در سنه ۵۹۹ هجری، به سعی و تصحیح محمد اقبال به انضمام حواشی و فهرس، ناشر کتابفروشی علی‌اکبر علمی، تهران، ایران، مرداد ماه ۱۳۳۳.
- ۲۷- رشحات عین الحیات، تألیف مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، با مقدمات و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی‌اصغر معینیان، جلد اول.
- ۲۸- روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتح، تألیف شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی‌المظفر منصور سمعانی، (۴۸۷-۵۳۴ هـ ق)، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۸.
- ۲۹- روضة المذنبین و جنة المشتاقین، شیخ الاسلام ابونصر احمد جام نامقی، دکتر علی فاضل، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، (۲۱۹).
- ۳۰- ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب یا کنی والقب، س ص- تألیف استاد علامه محمدعلی مدرس، کتابفروشی خیام.
- ۳۱- سلوك الملوك تألیف ضیاءالدین نخشی، عارف قرن هشتم، با مقدمه و تصحیح

- و تعليق و تحشیه دکتر غلامعلی آریا، کتابفروشی زوآر، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۹.
- ۳۲- سلوك الملوک، نوشته فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی، به تصحیح و با مقدمه محمدعلی موحد، شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ اول، اسفندماه ۱۳۶۲.
- ۳۳- شرح التعرف لمذهب التصوف نورالمیریدین و فضیحه المدعین، خواجه احمد ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، تعلیقات محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۶.
- ۳۴- شکوه شمس، آن ماری شیمل، سیری در آثار و افکار مولانا، با مقدمه استاد سید جلال الدین آشتیانی، ترجمه حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۷.
- ۳۵- طبقات الصوفیة، خواجه عبدالله انصاری، با تصحیح و حواشی و تعلیقات و فهارس و فرهنگ و فواید دستوری عبدالحی حبیبی قندهاری، به اهتمام و کوشش حسین آهی، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲ چاپ اول.
- ۳۶- العروة لأهل الخلوة والجلوة، تصنیف احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف به علاءالدوله سمنانی، متوفی ۷۳۶ هجری، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول ۱۳۶۲.
- ۳۷- عوارف المعارف، تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی (قرن هفتم)، به اهتمام قاسم انصاری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۳۸- فتوح البلدان بخش مربوط به ایران، از احمد بن یحیی البلاذری، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۳۱)، ۱۳۴۶.
- ۳۹- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۴۰- القرآن الکریم، المملکه العربیة السعودیة.

- ۴۱- کشف المحجوب، تصنیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، تصحیح استاد محق زنده یاد، و - ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، ناشر کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸ خورشیدی، چاپ اول.
- ۴۲- کلیات اشعار شاه نعمت الله ولی، به سعی دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت اللهی، سال ۶۷، چاپ سوم.
- ۴۳- کلیات شمس با دیوان کبیر، جزء اول، مولانا جلالالدین محمد مشهور به مولوی، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۴۴- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، تصحیح احمد آرام، انتشارات بهجت، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۱.
- ۴۵- لطائف الحکمة، تألیف سراج الدین محمود ارموی، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴)، سال ۱۳۵۱.
- ۴۶- منثوی جلال الدین محمد بلخی، دفتر سوم، به اهتمام دکتر محمد استعلامی، کتابفروشی زوآر، ۱۳۶۳.
- ۴۷- مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام محمد شیروانی، انتشارات بنیاد فرهنگی ایران (۱۶۱).
- ۴۸- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، به تصحیح و مقابله سه نسخه مقدمه و فهرس، دکتر محمد سرور مولایی، انتشارات توس (۴۰۹)، چاپ دوم ۱۳۷۷.
- ۴۹- معارف سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین محمد مولوی، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، ۱۳۶۷.
- ۵۰- مناقب العارفين، تألیف شمس الدین احمد الافلاکی العارفی، به کوشش تحسین یازیجی، ناشر دنیای کتاب، چاپ دوم، جلد ۱ و ۲، ۱۳۶۲.
- ۵۱- مناقب الصوفیة، تصنیف قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی المروزی.